

هو العزیز

رساله مودت

تفسیر آیه :

قْل لا أسئلْکْم علیهِ أجرا إلا المودَةّ فی القربی

و نخستین قربانی

(حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما)

# مقدمه

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الحَمدُ لِلَّهِ ربِّ العالَمینَ و صلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ الْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 مطالبى كه در این كتاب آمده است، خلاصه مباحثى است در تفسیر آیه مودّت: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ و لزوم محبّت اهل‌بیت علیهم السّلام، و نقل و بررسى برخى از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول أكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها كه حضرت علّامه آیة الله حاج سید محمّد حسین حسینى طهرانى قدّس الله نفسه الزّكیه در هشت جمعه در ماههاى ربیع الأوّل و جُمادَى الاولى و جمادى الثّانیه سال ١٣٩١ هجرى قمرى در مسجد قائم طهران ایراد فرموده‌اند.

 و در همان زمان آیات و روایات مورد بحث و شالوده‌اى از مباحث را مكتوب نموده‌اند تا در موقعیت مناسب بازنویسى و تحریر شود. و سپس در ضمن مطالعات خود به مطالب و روایات دیگرى بر خورد نموده‌اند (كه به چند مورد در صفحه آخر كتاب اشاره نموده‌اند) و آوردن آنها را نیز در این كتاب مناسب دیده، و در آخر نوشته خود این معنى را متذكّر گردیده‌اند:

 «لا یخفَى أنّ ءَایةَ اللهِ السّیدَ شرفَ الدّینِ العامِلىَّ فى کتابِه البَدیعِ المُسَمَّى «الکلمةَ الغَرّآءَ فى تفضیلِ الزّهرآءِ عَلیها السّلامُ» بَحثَ عن أربعِ ءَایاتٍ دَآلّةٍ عَلى تَفضیلِها: الأوّلُ: ءَایةُ المُباهلَة، الثّانى: ءَایةُ التّطهیر، الثّالثُ: ءَایةُ المَودّةِ، الرّابعُ: ءَایاتُ الأبرارِ؛ بحثًا تآمًّا وافیا جامعًا. و أوردَ بحثَهُ حَولَ ءَایةِ المودَّةِ فى الفَصلِ الثّالثِ مِن هَذا الکتابِ ص ٢١٨ إلى ص ٢٣٠ مِن مجموعتِهِ الَّتى فیها کتابُهُ: «الفُصولُ المُهمّةُ» و هَذا الکتابُ مِن الطّبعِ الخامسِ.

 فلابُدَّ عِندَ إخراجِ کتابِنا هَذا مِن المُسَوَّدةِ إلى المُبَیضةِ أن یجعلَ هَذا الفصلُ مَوردًا لِلمطالَعةِ و یستفادَ مِن مَطالبِه الثّمینةِ.

 وَ أیضًا جآءَ بِاثنَى عشرَ حدیثًا فى هذَا الکتابِ فى تفضیلِ الزّهرآءِ و لُزومِ موَدَّتِها و مَحبّتِها مِن ص ٢٣٩ إلى ص ٢٤٥ لا بُدَّ مِن المُراجَعةِ إلَیها و إیرادِ ما یناسِبُ مِنها فى کتابِنا «المودَّةِ». و عَلى الجُملةِ جمیعُ مَا أوردهُ قدَّسَ اللهُ نَفسَهُ فى «الکلِمةِ الغَّرآء» نافعٌ نقلُها و حِکایتُها فى کتابِنا هَذا.»

 «مخفى نماند كه آیة الله سید شرف الدّین عامِلىّ در كتاب بدیع و ابتكارى خود به نام «الكلمة الغرّآء فى تفضیل الزّهرآء علیها السّلام» درباره چهار آیه كه بر فضیلت حضرت فاطمه سلام الله علیها دلالت دارد بحثى مستوفى و جامع نموده است:

 اوّل: آیه مباهله، دوّم: آیه تطهیر، سوّم: آیه مودّت، چهارم: آیات أبرار؛ و بحث خود پیرامون آیه مودّت را در فصل سوّم از این كتاب (ص ٢١٨ تا ص ٢٣٠ از طبع پنجم كتابى كه مشتمل بر مجموعه‌اى از آثار او من جمله كتاب «الفصول المهمّة» مى‌باشد) آورده است.

 بنابراین لازم است كه هنگام بازنویسى نهایى این كتاب ما، این فصل مورد مطالعه قرار گرفته و از مطالب گرانقدر آن استفاده شود.

 همچنین مرحوم سید شرف الدّین از ص ٢٣٩ تا ص ٢٤٥ كتاب خود ١٢ حدیث در فضیلت حضرت زهرا سلام الله علیها و لزوم دوستى و مودّت آن حضرت آورده‌است كه لازم است به آن مراجعه گردد و آنچه با كتاب ما: «مودّت» مناسبت دارد آورده شود. و بالجمله نقل و حكایت تمامى مطالب ایشان در كتاب «الكلمة الغرّآء»، در این كتاب ما مناسب و نافع است.»

 بدینجهت موارد منتخب به تناسب بحث، و همچنین ترجمه عبارات عربى كه توسّط مؤلّف محترم قدّس سرّه ترجمه نشده، در ذیل صفحات مربوطه داخل قلّاب [] آورده شده است.

 مؤسّسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام‌

# خطبه

بسم الله الرّحمن الرّحیم‌

 اللَهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَءَالِهِ الطّاهِرینَ الغُرِّ المَیامینِ الأَئِمَّةِ الهُداةِ المَعْصومینَ و الْعَنْ أعْدآءَهُمْ أجْمَعینَ مِن الْانَ إلَى قیامِ یوْمِ الدِّینِ. اللَهُمَّ الْعَنْ أوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ ءَاخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلَى ذلِک.

 اللَهُمَّ الْعَنِ الّذینَ بَدَّلوا دینَک وَ غَیروا سُنَّةَ نَبیک وَ اضْطَهَدوا ءَالَ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ یحْفَظوهُ فى وُلْدِهِ وَ قَهَروا شیعَتَهُ وَ شیعَةَ عَلىٍّ أمیرِالمُؤْمنینَ صِهْرِهِ وَ أخیهِ و ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصیهِ وَ وَزیرِهِ و خَلیفَتِهِ. اللَهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنًا وَبیلًا وَ عَذِّبْهُمْ عَذابًا شَدیدًا. اللَهُمَّ اشْهَدْ بِأَنَّنا بُرَءَآءُ مِنْهُمْ کما أنَّ رَسولَک وَ أوصیآءَهُ وَ مَوالیهُمْ بَریئونَ مِنْهُمْ إلَى یوْمِ یقومُ الأشْهادُ. ﴿هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ.﴾[[1]](#footnote-1)و[[2]](#footnote-2)

# گفتار اوّل: خلاصۀ گفتار در روز جمعه 17 ربيع الاوّل 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

تفسیر آیۀ مودّت: « قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌.»

 قالَ اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌.

 (قسمتى از آیه ٢٣، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

 جاى تردید و شبهه نیست كه جمیع انبیاء و پیغمبرانى كه از ساحت مقدّس ربوبى برانگیخته شده‌اند، از امّت خود هیچگونه مزد و پاداشى طلب ننموده‌اند، هیچ مالى و جاهى نخواسته‌اند، هیچ حقّى را براى خود از حقوق مردم ذخیره نكرده‌اند، هیچ كس را به استخدام و بیگارى نگرفته‌اند.

## عدم درخواست مزد از سوی پیامبران دلیل بر صحّت نبوّت آنان است

 در قرآن مجید در پنج مورد در سوره ٢٦: شعرآء، آیات ١٠٩، ١٢٧، ١٤٥، ١٦٤ و ١٨٠ كه شرح حال حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب بیان شده، به یك نسق و منوال پاسخ آنها را به قوم خود بیان میكند كه هر یك از آنها گفتند: وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى‌ رَبِّ الْعالَمِينَ‌.

 «من از شما هیچگونه پاداش و مزدى در خواست نمى‌كنم؛ پاداش من فقط بر خداى تعالى پروردگار جهانیان است.»

 آرى حقّ مطلب همین است كه پیمبران از امّت خود و غیر آنها اجرى‌

نخواهند و مزدى طلب ننمایند؛ چون مزد هر كس بر عهده كسى است كه او را اجیر كرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنى بر وحى و اتّصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنى خداوند تبارك و تعالى است.

 و این حقیقت را مى‌توان دلیل بر صحّت نبوّت و دعوى پیغمبرى گرفت؛ چون كسى كه از ناحیه غیر خدا بر مردم حكومت كند، خواهى نخواهى براى منظور و مقصدى حكومت میكند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزاى او محسوب مى‌شود. و چون بنا به فرض، به مقام توحید نرسیده و انگیزه او الهى نبوده است، هر چه منظور و هدف او عالى باشد، باز در عین حال خالى از شوائب افكار نفسانى نیست، گرچه مال و زن و فرزند نباشد، لكن از حبّ جاه و دواعى مخفیه دیگر خالى نبوده و نخواهد بود. و همان جنبه وزن اجتماعى و محبوبیت ملّى و آمریت و مطاعیتى كه در خود مى‌بیند بزرگترین هدف و آرزوى اوست.

## تمام أعمال أنبیاء فقط بخاطر رضای خدا بوده است

 فقط پیمبرانند كه چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به أسرار عالم اطّلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تكامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوك به وطن حقیقى رسیده و ابدیت را إدراك نموده‌اند و جان آنها با خداى خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، أعمال آنها فقط و فقط خالصاً لِوَجهِهِ الكَریم بوده و در مقابل زحمات و لطماتى كه در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار میدارند مزدى نمى‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضاى خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

 روى همین زمینه، حبیب نجّار كه در دورترین نقطه شهر أنطاكیه سُكنى داشت و براى یارى دو فرستاده حضرت عیسى علیه السّلام خود را به آن دو نفر رسانید، در مقام مجادله و مباحثه با مردم مى‌گوید: اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً

وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.[[3]](#footnote-3)

 در اینجا این مرد بزرگ و روشن دل یكى از دو ركن اساسى حاكم و پیشوا را همان عدم درخواست مزد و پاداش معرّفى میكند، و ركن دیگر را بصیرت و وصول و اهتداءِ آنان به مقام انسانیت و معرفت حضرت بارى. و قرآن مجید این موضوع را امضاء نموده و در مقابل این كلام، جرح و تعدیلى به عمل نیاورده است؛ و این خود دلیل بر صحّت این حقیقت است.

## دریافت اجر و پاداش، حرّیّت و آزادی را از پیامبران سلب می‌کند

 اگر بنا بشود پیمبرى براى خود مزد بخواهد آن حرّیت و آزادى در تبلیغ از دست میرود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل أفرادى كه از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائى در شخص مورد إحسان پیدا مى‌شود كه او را در مقابل إحسان كننده پست و زبون میكند و از قاطعیت تبلیغ ساقط مى‌نماید.

 نوح پیغمبر به امّت خود میگوید: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ.[[4]](#footnote-4)

 در اینصورت هر كه خواهد دعوت را مى‌پذیرد و هر كه خواهد نمى‌پذیرد، و پیغمبر در مقابل أفراد متمرّد شرم و حیائى ندارد و خود را رهین منّت آنان نمى‌بیند و جدّاً آنها را مورد مؤاخذه و عتاب قرار مى‌دهد.

 حضرت رسول أكرم محمّد بن عبدالله صلّى الله علیه وآله وسلّم نیز از این حكم كلّى استثناء نشده‌اند و از مردم هیچ تقاضاى مزدى ننموده‌اند. در سوره أنعام كه مكالمه آن حضرت را با قوم خود بیان مى‌فرماید، خداوند به آن حضرت امر میكند كه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرى‌ لِلْعالَمِينَ.[[5]](#footnote-5) «بگو من از شما هیچ پاداشى نمى‌خواهم؛ نزول قرآن در مقابل مزد و جزائى‌

نیست، و نازل نشده است مگر براى آنكه موجب تذكّر و یادآورى جهانیان گردد و آنها را بیدار كند.»

 پیغامبر عظیم الشّأن نیامده تا آنكه بارى بر گُرده مردم بگذارد و در مقابل دعوى نبوّت، آنها را به تعب بیندازد و حاصل كار و دسترنج آنها را ببرد و از كار و كسب آنان به نفع خود استفاده كند؛ قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.[[6]](#footnote-6) «بگو من از شما مزدى نمى‌خواهم و شما را به سختى و رنج نمى‌افكنم، و من از نزد خود چیزى نمى‌آورم و سخنى نمى‌گویم.»

 در دو جاى قرآن یكى در سوره طور، و دیگر در سوره قلم كه خداوند مشركین و متمرّدین را مورد مؤاخذه و خطاب قرار میدهد و شدیداً آنها را در عدم پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب میكند مى‌فرماید: أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ.[[7]](#footnote-7) (چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز مى‌زنند) مگر تو از آنها مزدى خواستى كه آنان شانه خود را در أداء آن غرامت، سنگین ببینند؟»

## آیات وارده درباره عدم درخواست مزد توسّط پیامبر صلّی الله علیه و آله مگر در دو مورد

 ولى در آیات قرآن دو مورد به چشم مى‌خورد كه حضرت رسول أكرم صلّى الله علیه وآله وسلّم در مقابل نبوّت و زحمات رسالت مزد و اجر از امّت خود خواسته‌اند. باید در این دو مورد با دقّت مطالعه نمود و حقیقت را دریافت.

 اوّل: درسوره فرقان: قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى‌ رَبِّهِ سَبِيلًا.[[8]](#footnote-8) «بگو اى پیغمبر من از شما مزدى طلب نمى‌كنم؛ مزد من همان راهیست كه مردم بسوى خداى خود بجویند و آن طریقى است كه بسوى‌

پروردگار خود پیدا كنند.»

 دوّم: در سوره شورى: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌.[[9]](#footnote-9) «بگو اى پیغمبر من از شما مزدى نمى‌خواهم مگر آنكه با نزدیكان من محبّت و مودّت بنمائید.»

 با دقّت و توجّه در این دو آیه مباركه أوّلًا استفاده مى‌شود كه در حقیقت این دو چیز كه مورد استثناء قرار گرفته‌اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و در واقع دو استثناء بر عموم‌ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً و قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وارد نشده است؛ بلكه حقیقت این دو مستثنى یك چیز بیش نبوده ولى داراى دو عنوان و معرّف بوده است. در آیه اوّل راه پیدا نمودن بسوى خدا استثناء شده و در آیه دوّم مودّت ذوى القربى. این دو عنوان داراى یك حقیقت واحده هستند؛ راه خدا همان موّدت ذوى القربى است و مودّت به ذوى القربى همان راهى است كه بنده براى وصول به مقام توحید اتّخاذ میكند.

 و نتیجه بعد ازضمّ این دو آیه به یكدیگر چنین مى‌شود كه: اى پیغمبر بگو من از شما هیچ مزدى طلب نمى‌كنم مگر آنكه شما با مودّت به نزدیكان من راهى بسوى خداى خود اتّخاذ كنید.

## راه خدا همان مودّت ذوی‌القربی است

 بنابراین با ملاحظه انحصار این دو استثناء از عموم آیه، و ملاحظه اتّحاد این دو معنى نتیجه چنین مى‌شود كه: مودّت ذوى القربى یگانه راه بسوى خداست و تنها راه بسوى خدا مودّت به ذوى القربى است و بس؛ یعنى هر مسلمانى كه بخواهد مزد پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به مقام توحید و اتّصاف به صفات حضرت حقّ جلّ‌وعلا در تكاپو باشد، و وصول بدین مقام و اتّصاف بدین صفات فقط و فقط در سایه مودّت به ذوى القربى‌

حاصل خواهد شد.

## مراد از اجر و مزد در این آیات

 و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر به مستثنى منه خود استثنائى در واقع نمى‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتى كه دلالت دارد بر آنكه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمى‌كنند، منظور اجر و مزدى است كه راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و امّا اجر و مزدى كه عائد مردم شود كه همان اتّصاف به صفات ربوبى و خروج از عالم بهیمیت و وصول به ذروه انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبرى است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

 هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ‌\* وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.[[10]](#footnote-10)

 «اوست خدائى كه در میان امّیین برانگیخت از خود آنان رسولى را كه آیات خدا را بر آنان تلاوت كند، و دائماً آنها را در سیر نفسانى نموّ و رشد بدهد، و از كتاب و أسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات بدانها تعلیم كند و همانا قبل از آن در گمراهى آشكارى به سر مى‌بردند. و نه تنها بر آنان بلكه بر كسانى هم كه در آن زمان نیامده و بعداً مى‌آیند نیز مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبرى میكند و خداوند عزیز و حكیم است.»

## انگیزۀ رسالت، رسیدن به خدا بواسطۀ مودّت ذوی‌القربی است

 بنابراین، این دو آیه كه در آنها استثناء واقع شده است یك حقیقت مسلّم را بیان مى‌كنند و آن علّت غائى و انگیزه رسالت و داعى بر بعثت است. و طبق آیه مذكوره در سوره جمعه و بعضى از آیات دیگر، علّت رسالت را بیان میكند نه چیز دیگرى را. و نتیجه چنین مى‌شود كه: تلاوت آیات خدا بر مردم و تعلیم‌

كتاب و حكمت و تزكیه آنان، راهى است بسوى خدا كه بواسطه مودّت با ذوى القربى، بسوى خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید. و این راجع به خود امّت پیغمبر أكرم است و عائد آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدى است كه به پیغمبر برسد، و موجب نقص دیگران و زیادى در مال و مآل و حیثیت و جاه پیغمبر أكرم گردد؛ مانند پدرى كه به فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتى كه در دوران طفولیت و صباوت و جوانى براى تربیت و تعلیم تو و براى سلامتى و دفع آفات از تو متحمّل شدم، هیچگونه پاداشى توقّع ندارم الّا آنكه یك فرد سالم با تربیت و منظّم و مؤدّب به آداب بوده باشى.

## نفع مودّت به ذوی‌القربی راجع به امّت است نه پیامبر

 شاهد بر این معنى آنكه خداوند تبارك و تعالى در سوره سبأ خطاب به پیغمبر أكرم نموده مى‌فرماید: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ.[[11]](#footnote-11) «بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام براى خود شماست؛ مزد و اجرى كه عائد من گردد فقط بر خداست نه بر شما.»

## آیا عمل به دستورات دینی بدون محبّت به ذوی‌القربی نتیجه می‌دهد؟

 حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه خداوند مودّت به ذوى القربى را نتیجه و حاصل و مزد رسالت قرار داده است؟ مودّت به ذوى القربى چه تأثیرى در سلوك راه الهى دارد؟ چه رابطه‌اى بین راه خدا و بین محبّت آل محمّد است؟ آیا ممكن است كه انسان كاملًا به دستورات عملى پیغمبر أكرم عمل كند، نماز بپاى دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید، حج بنماید، و تمام تكالیف را یك به یك عمل كند، ولى به ذوى القربى مودّت نداشته باشد، آیا چنین فردى به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خداى خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این أعمال هنگامى نتیجه مى‌دهد كه با محبّت و مودّت ذوى القربى توأم باشد.

 از ضمّ دو آیه سابق الذّكر به یكدیگر استفاده نمودیم كه پیمودن راه خدا همان مودّت اهل بیت است و بدون آن كسى راه به خداى خود نخواهد یافت.

## تأثیر نفس محبوب در محبّ و اتّحاد آن دو

 حال در سرّ این مطلب و تأثیر محبّت در صلاح عمل و در روش تكاملى انسان بحث مى‌نمائیم و براى توضیح این حقیقت میگوئیم كه: محبّت عبارت است از جاذبه نفس و كشش روحى حبیب نسبت به محبوب. این كشش به حسب أفراد و شرائط دیگر مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعّالیت آن در نفس محبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگرى، به هر مقدار كه آثار جمال و محاسن او در نفس محبّ اثر بیشترى داشته باشد، به همان درجه این قوّه كشش و جاذبه در محبّ شدیدتر خواهد بود و تعلّق نفس محبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

 و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علّت این جاذبه و كشش روحى نفس محبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در محبّ منعكس خواهد شد، تا به سر حدّى كه اگر جاذبه بین دو نفس به اندازه‌اى باشد كه در هر حال از یكدیگر غفلت نداشته باشند، گوئى آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یكدیگر جوش خورده و متّصل و یا متّحد شده است كه هر دو داراى نفس واحدى شده‌اند.

## طلوع و ظهور صفات محبوب در محبّ

 در این حال تمام آثار و صفات محبوب در محبّ طلوع میكند؛ چون بنا به فرض این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطه محبّت و جاذبه روحى محبّ، نفس محبوب در كارگاه وجودى محبّ حكمفرما مى‌شود و بجاى نفْس او آمر و ناهى خواهد بود؛ و در اینصورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس محبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتّصال به ارواح طیبه است.

 بسیار دیده شده است كه عاشقى متّصف به اوصاف محبوب شده است گرچه از اختیار او خارج بوده است، یا در هنگام مرض و ابتلاء معشوق، او نیز مریض و مبتلى گردیده است در حالى كه أصلًا از مرض و ابتلاء معشوق خبرى نداشته است. بسیارى از علوم و ادراكات محبوب خود به خود در نفس محبّ پیدا مى‌شود. محبّ بدون رابطه مادّى و حسّى از امور محبوب اطّلاع پیدا میكند و با او در پنهانى گفت و شنود دارد و از گزارشات و جریانات او مو به مو خبردار میگردد.

 و از این بالاتر صفات محبوب در حبیب طلوع میكند؛ ممكن است شخصى مبتلى به صفات رذیله مانند حسد، بخل، حبّ مال و شَرَه و غیره باشد، و چون عشق به معشوقى ورزیده كه در او صفت ایثار و گذشت و عفّت بوده است، او نیز خواه ناخواه متّصف به عفّت و ایثار شده است. عشق به بى‌حیا عاشق با كمى حیا را بى‌حیا گرداند و عشق به باحیا عاشق بى‌حیا را باحیا كند. محبّت به شخص مالدوست شخص مُنفق را حریص و محبّت به منفق شخص حریص را منفق گرداند. عشق به عالم و دانشمندى خاص، علوم و ادراكات او را بطور اجمال، و بالاتر آنكه بطور تفصیل در نفس عاشق جلوه‌گر كند. و محبّت شدید به بعضى از طوائف جهّال مانند بعضى از طبقات نِسوان، دانشمندان ورزیده را كودن و جاهل گرداند.

 بارى، اثر عشق و محبّت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحى محبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و كم و بیش براى خودِ أفرادى كه دچار محبّت شده‌اند واضح و روشن است.

 چون این مقدّمه واضح شد میگوئیم كه: اگر كسى محبّت به شخص ستمگر و ظالمى داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولى‌

خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا مى‌شود. و اگر كسى محبّت به شخص عادل و منظّم و مستقیمى داشته باشد كه طهارت و تقوى در روح او مُهر خورده و به باطن او سرایت كرده است، خود به خود داراى صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.

## حرکت در راه خدا بدون تحصیل محبّت خدا محال است

 بنابراین بر أفرادى كه طالب راه خدا هستند لازم و حتم است كه خود را به صفات خدا درآورند و این معنى بدون تحصیل محبّت خداوند محال است؛ یعنى اگر كسى در تمام عمر به كارهاى خیر مشغول باشد و از بدى‌ها اجتناب كند، ولى محبّت خدا را در دل نپروریده باشد، جان او از صفا و وفا كاملًا تهى بوده و مانند قبرى است كه روى آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند.

 جان و حقیقت انسان همان قوّه جاذبه و كشش روحى اوست و گرنه با دیوار ساكن و قبر خراب چه تفاوتى دارد. عمل صالح كه از جان زنده و روح صفا و محبّت بر نخیزد چون گوشوار و دست بَرَنجَنى‌[[12]](#footnote-12) است كه در دست مرده و در گوش او آویزند. ولى اگر با محبّت توأم شد، مانند زینتى كه به انسان زنده آرایش دهند، موجب كمال و مزیت او خواهد بود.

 محبّ خدا بواسطه أعمال نیك، دائماً محبّت خدا را در دل خود شدید میكند و با مخالفت هواى نفس و موافقت رضاى محبوب عشق خدا را در دل زیاده میگرداند، تا به حدّى كه مورد رضاى او واقع شده، از هواى خود بیرون آمده، به هواى دوست زنده است. در اینحال خدا در وجود او حكومت میكند، تمام أعمال و رفتارش خود به خود به اراده خدا خواهد شد؛ كأ نّه از خود خالى گردیده و از خدا سرشار است. از حركت به خود دست كشیده و به حركت خدا متحرّك است.

## موعظه‌ای از خداوند به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام

 در «روضه كافى» مرحوم كلینى از علىّ بن إبراهیم، از پدرش، از علىّ بن أسباط، از أئمّه علیهم السّلام در ضمن پندها و مواعظ حضرت بارى جلّ و علا به حضرت عیسى بن مریم علیهما السّلام روایت میكند كه:

 یا عِیسَى أُوصِیک وَصِیةَ المُتَحَنِّنِ عَلَیک بِالرَّحْمَةِ حَتَّى حَقَّتْ لَک مِنِّى الْوِلَایةُ بِتَحَرِّیک مِنِّى الْمَسَرَّةَ.[[13]](#footnote-13)

 «اى عیسى مانند شخصى كه از روى محبّت و ترحّم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در آید، تو را وصیت میكنم، تا آنكه قوّه طلب در تو زیاد گردد و در جستجوى رضا و محبّت من درآئى؛ و در این حال ولایت من در وجود تو حكمفرما خواهد شد و به تمام صفات و اسماء من متّصف خواهى گشت.»

## دین اسلام میزان صحّت أعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیری کرده است

 دین مقدّس اسلام كه خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحى و طبیعى كاملترین نظامات و دستورات را متكفّل است نیز میزان صحّت و سلامت أعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیرى كرده است، و سریع‌ترین راه را براى وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوى راه بشر قرار داده است؛ و آن محبّت به رسول خدا و أقارب آن حضرت است.

 مقصود از أقارب أفرادى هستند كه به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سرّ و سویداى آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرك بر آمده، و در هیچ موطنى از مواطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزى را نتوان یافت؛ أفرادى هستند كه در هر حال چشم از عوالم كوتاه و ظلمانى طبیعت برداشته و به جمال أبدیت دوخته‌اند؛ افرادى هستند كه حكومت شهوت و غضب و خیال در وجود آنها مفهومى ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منوّر و به مقام بلوغ و

كمال انسانى رسیده‌اند؛ أفرادى هستند كه به علّت عبور از مراحل كوتاه و تاریك هوى، دیگر در افق آنان شوائب نفس أمّاره و میل حیوانى و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهى سكنى گزیده‌اند و به نور حقّ، منوّر شده‌اند و گناه كه لازمه آن غفلت است در آنها مصداقى ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم گردیده‌اند.

## عشق به معصومین انسان را به افق فکری آنها نزدیک می‌کند

 بدیهى است كه عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فكرى و وجودى آنها نزدیك میكند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیكتر میگردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملكات و عقائد پاك آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوى و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد.

 محبّت مانند برقى كه بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به كومه خاكستر كند، صفات رذیله از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شره، جبن و غیره را مى‌سوزاند و در وجود محبّ بر باد فنا مى‌دهد؛ و معلوم است كه این است راه خدا و بس. یعنى سریع‌ترین راه و بهترین و كامل‌ترین و آسانترین راه وصول به مقصد است.

 بخلاف آنكه انسان بدون عشق و محبّت آنان بخواهد این راه دور و دراز را به پاى خود و به اتّكاءِ عمل خود طى كند؛ هیهات كه به مقصد برسد. هر روز كه گامى جلو گذارد شوائب نفس امّاره و خواطر شیطانى، او را چند گام به عقب مى‌برد، و دائماً مانند حمار طاحونه به دور خود مى‌چرخد؛ و کلَّما ازْدادَ سَیرُهُ لا یزِیدُ مِنَ اللَهِ إلّابُعدًا. عاقبة الأمر با تلاش بسیار و زحمت فراوان با دست تهى، غارت زده، سرمایه از دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترك گفته و جان مى‌سپارد.

# گفتار دوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه 24 ربيع الاوّل 1391 هجريّه قمريّه

اعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌.

 (قسمتى از آیه ٢٣، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

## شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصی است

 سابقاً ذكر شد كه اسّ و مُخّ دین و طىّ راه خدا، محبّت به خدا و منسوبین به اوست و لذا بهترین و سریع‌ترین راه براى این مقصود تحصیل محبّت است. و به عكس شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصى و دشمنان خداست؛ چون محبّت به أفراد منحرف و ستمگر در دل اثر قساوت و شقاوت میگذارد و دل را به نقش دل آنان منقّش میگرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تبع آن، كردار و أعمال آنان در انسان پیدا میشود.

 لذا نفسِ محبّت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمرده شده است؛ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ.[[14]](#footnote-14) و محبّت به جمع‌آورى مال و ذخیره كردن آن گناه شمرده شده است؛ وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا.[[15]](#footnote-15)

 و گذشته از آنكه مُنكرات یكایك گناه شمرده شده است، محبّت به كارهاى قبیح و انتشار آن در بین جامعه اسلامى و مؤمنین نیز گناه شمرده شده، بلكه چون این محبّت خود مولّد گناه و سرچشمه پیدایش معاصى است داراى كیفرى بسیار سخت خواهد بود؛ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.[[16]](#footnote-16)

## محبّت استقلالی به غیر خدا شدیداً در قرآن مورد انتقاد قرار گرفته است

 و همچنین نفس محبّت به غیر خدا، به محبّت استقلالى، و محبّت به بُتها و به أفرادى كه انسان آنها را مورد تبعیت و اطاعت خود قرار میدهد و به عنوان شركاء خدا محسوب مى‌گردند، شدیداً در قرآن مجید مورد انتقاد قرار گرفته است؛ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.[[17]](#footnote-17)

## آیات ناهیه در مورد محبّت به غیر خدا

 و در مقابل این آیات كه جدّاً انتقاد از محبّت دنیا و جمع مال و شركاى خدا و غیره مى‌كند، آیاتى است كه بنحو أتمّ از محبّت به خدا و اولیاى خدا تمجید و تحسین مى‌نماید؛ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.[[18]](#footnote-18) «بگو اى پیغمبر: اگر محبّت به خداى دارید باید از من پیروى كنید تا بالنّتیجه شما نیز مورد محبّت خدا واقع شوید و گناهان شما را بیامرزد.»

## محبّت به خدا شریف‌ترین موهبت الهی

 معلوم مى‌شود كه محبّت به خدا گرانمایه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهى است كه او را خدا موضوع كلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتّب نموده است، در حالیكه ممكن بود بگوید: اگر مى‌خواهید بهشت بروید یا جهنّم نروید، یا جامعه شما اصلاح گردد، یا داراى نفس متّقى و پاكیزه گردید و غیر اینها.

## اطاعت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، لازم غیر قابل انفكاك محبّت به خداست

 ولى ملاحظه مى‌شود كه فقط محبّت به خدا را عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به عنوان لازم غیر قابل انفكاك، ملازم آن قرار داده است. و در جائى كه مؤمنین را از ارتداد مى‌ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم مى‌دهد و غناى خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان مى‌فرماید، جماعتى از مؤمنین را كه محبّت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبّت دارد، معرّفى مى‌نماید كه آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرّف آنها در كمال و مزایاى انسانى محبّت آنها به رسول خدا است؛ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ.[[19]](#footnote-19)

 و در آیه دیگر محبّت به طهارت و تزكیه نفس را بهترین معرّف و شاهد مزایا و كمال افراد میگیرد؛ لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى‌ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ.[[20]](#footnote-20) در اینجا

خداوند به پیغمبرش امر مى‌كند كه در مسجد قبا نماز بگزارد و در آنجا قیام به عبادت كند؛ چون علاوه بر آنكه از روز اوّل بنیادش با تقوى پایه گذارى شده است، جماعتى از مؤمنین كه حبّ طهارت و صفاى باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال مى‌نمایند.

 و از همه بالاتر آنكه خداوند كسانى را كه با مبارزین با خدا و پیمبرش مودّت و دوستى بنمایند یكسره از زمره مؤمنین اخراج كرده است، گرچه آن مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله آنان باشد.

## محبّت به دشمنان خدا و رسول، انسان را از ایمان خالی می‌کند

 معلوم مى‌شود محبّت به دشمنان خدا و رسول چنان اثر قوى در نفس انسان میگذارد كه به كلّى زمینه نفس را از ایمان خالى مى‌كند و رائحه‌اى از آن باقى نمى‌گذارد. و در این صورت أعمال صالحه انسان چون خس و خاشاكى خواهد بود كه در سرزمین خشك و بى‌آب و علف روئیده، هیچ بو و طراوتى و جمال و زیبندگى نخواهد داشت. مثال عمل صالح به انضمام محبّت به دشمنان دین، مثال گل و گیاهى است كه در مزابل روئیده باشد؛ اگر فرضاً ظاهرى فریبا داشته باشد ولى باطن و اصل آن متعفّن و زشت است.

 لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.[[21]](#footnote-21)

 در این آیه مباركه ملاحظه مى‌شود كه علاوه بر آنكه محبّین به دشمنان خدا را از صفّ مؤمنین بطور قاطع جدا مى‌كند، بهترین صفت مؤمنین و روشن‌ترین أثر روحى آنان را عدم محبّت به دشمنان خدا قرار داده كه بدین مناسبت دائماً از روح خدا بدانها افاضه میگردد و در بهشتهاى جاودان زیست خواهند نمود، آنان مورد رضاى خداى خود بوده و خود نیز از خداى خود راضى خواهند بود. و از همه بالاتر آنكه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را كه روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرّفى نموده و علناً سعادت و نجاح مطلق را منحصراً بدین افراد سپرده است.

## اصل حبّ و بغض در روايات به حدّ تواتر و از اصول دين است

 در كتب أخبار أبوابى راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این أخبار كه مجموعاً مى‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیه أعمال صالحه را از متفرّعات آن قرار داده است.

 أبوعُبَیده حَذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت میكند كه:

 قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کمَلَ إیمَانُهُ.[[22]](#footnote-22)

 حضرت فرمودند: «كسى كه براى خدا دوست داشته باشد هر كس یا هر چیزى را كه مورد محبّت خداست، و مبغوض بدارد هر كس یا هر چیزى را كه مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل و اعطاء بنماید؛ چنین مردى از افرادى است كه ایمان او به سرحدّ كمال رسیده است.»

 و سعید أعرج از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام حدیث میكند كه:

 قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإیمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِى اللَهِ وَ تُبْغِضَ فِى اللَهِ وَ تُعْطِىَ فِى اللَهِ وَ تَمْنَعَ فِى اللَهِ.[[23]](#footnote-23)

 «حضرت صادق فرمودند كه: از محكمترین دستاویزهاى ایمان آن است كه دوست داشته باشى هر چه را كه خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته باشى هر چه را كه خدا دشمن دارد، و عطا كنى در راه خدا هر چه را كه‌

خدا عطاى آن را دوست دارد، و منع كنى در راه خدا هر چه را كه خدا منع آنرامى‌پسندد.»

## روايت: «هل الإيمان إلّا الحُبُّ و البُغْض»

 فُضَیل بن یسار میگوید: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَ مِنَ الْإیمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَ هَلِ الْإیمَانُ إلَّاالْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْأَیةَ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ‌[[24]](#footnote-24)

 فضیل میگوید: «از حضرت صادق علیه السّلام سؤال كردم از حبّ و بغض كه آیا این دو از ایمان محسوب مى‌شوند؟ حضرت فرمودند: مگر ایمان غیر از حبّ و بغض چیز دیگرى هم هست؟ سپس این آیه را بعنوان استشهاد تلاوت فرمودند كه: خدا ایمان را در نزد شما محبوب گردانید و آنرا در دلهاى شما زینت داد، و كفر و فسوق و عصیان را در نزد شما مكروه و زشت جلوه داد؛ افرادى كه چنین باشند آنان راه یافتگانند.»[[25]](#footnote-25)

## دو روايت از رسول خدا درباره محبّت به برادران ايمانى (ت)

...[[26]](#footnote-26)

## نهى از دشمنى و كينۀ مؤمنين با يكديگر (ت)

...[[27]](#footnote-27)

## صفات متحابّون فى الله (ت)

‌

...[[28]](#footnote-28)

...[[29]](#footnote-29)

## لعن امام بر كسى كه برادر دينى خود را فريب دهد (ت)

‌

...[[30]](#footnote-30)

## روايت امام صادق عليه السّلام درباره حبّ و بغض فى الله

 و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَىُّ عُرَى الْإیمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّکوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّیامُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

 فَقَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: لِکلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَیسَ بِهِ. وَ لَکنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإیمَانِ الْحُبُّ فِى اللَهِ وَ الْبُغْضُ فِى اللَهِ وَ تَوَالِى أَوْلِیآءِ اللَهِ وَ التَّبَرِّى مِنْ أَعْدَآءِ اللَهِ.[[31]](#footnote-31)

 «حضرت صادق علیه السّلام از حضرت رسول اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده‌اند كه آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: كدامیك از دستاویزهاى ایمان محكمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند.

 و بعضى از اصحاب گفتند: نماز. و بعضى گفتند: زكات. و بعضى گفتند: روزه.

 و بعضى گفتند: حجّ و عمره. و بعضى گفتند: جهاد.

 حضرت فرمودند: تمام این امورى را كه ذكر نمودید داراى فضیلت و شرافتند، ولى محكمترین دستاویزهاى ایمان نیستند. و لیكن محكمترین دستاویز ایمان همان محبّت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبرّى و دورى از دشمنان خداست.»

## روايت امام باقر عليه السّلام درباره حبّ و بغض فى الله: «... المرء مع من أحبّ»

 و نیز جابر جُعفى از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام حدیث میكند كه آن حضرت فرمودند:

 إذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِیک خَیرًا فَانْظُرْ إلَى قَلْبِک؛ فَإنْ کانَ یحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَهِ وَ یبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیتِهِ فَفِیک خَیرٌ وَ اللَهُ یحِبُّک، وَ إنْ کانَ یبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَهِ وَ یحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیتِهِ فَلَیسَ فِیک خَیرٌ وَاللَهُ یبْغِضُک؛ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.[[32]](#footnote-32) و[[33]](#footnote-33)

 حضرت فرمودند كه: «اگر بخواهى بدانى كه در تو خیرى هست در دل خود نظر بیفكن؛ اگر دیدى دل تو اهل طاعت خدا را دوست دارد و از اهل معصیت متنفّر است، بدان كه در تو خیر وجود دارد و خداوند تو را دوست دارد. و اگر دیدى كه دل تو از اهل طاعت خدا متنفّر است و اهل معصیت را دوست دارد، بدان كه در تو خیرى وجود ندارد و خداوند نیز از تو بیزار است؛ چون انسان ارتباط كامل با محبوب خود دارد، بلكه با محبوب خود جنبه اتّحاد و معیت دارد.»

 مرحوم مجلسى رضوان الله علیه از «دعوات» راوندى نقل میكند كه:

## خطاب خداوند به حضرت موسى درباره حبّ و بغض فى الله به عنوان بهترين أعمال

 رُوِىَ أَنَّ اللَهَ تَعَالَى قَالَ لِمُوسَى عَلَیهِ السَّلَامُ: هَلْ عَمِلْتَ لِى عَمَلا قَطُّ؟ قَالَ: صَلَّیتُ لَک وَ صُمْتُ وَ تَصَدَّقْتُ وَ ذَکرْتُ لَک. قَالَ اللَهُ تَبَارَک وَ تَعَالَى: وَ أَمَّا الصَّلَوةُ فَلَک بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذِّکرُ (الزَّکوةُ ـ خ ل) نُورٌ. فَأَىُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِى؟ قَالَ مُوسَى عَلَیهِ السَّلَامُ: دُلَّنِى عَلَى الْعَمَلِ الَّذِى هُوَ لَک! قَالَ: یا مُوسَى! هَلْ وَالَیتَ لِى وَلِیا؟ وَ هَلْ عَادَیتَ لِى عَدُوًّا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِى اللَهِ وَالْبُغْضُ فِى اللَهِ.[[34]](#footnote-34)

 مرحوم راوندى حدیث میكند كه: «روایت شده است كه حضرت بارى تعالى به حضرت موسى خطاب فرمود: آیا تا بحال براى من عملى انجام داده‌اى؟ حضرت موسى عرض كرد: براى تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، صدقه داده‌ام، و ذكر تو را بجاى آورده‌ام.

 خداوند خطاب فرمود: و امّا نماز، دلیل و برهان بر ایمان و شخصیت تُست، و روزه سپر از آتش است، و صدقه سایه رحمت خداست، و ذكر خدا موجب نور است؛ و تمام اینها راجع به خود تست. اى موسى! براى من چه عملى انجام داده‌اى؟ موسى عرض مى‌كند: بار پروردگارا! مرا بر عملى كه فقط براى تو است راهنمائى بفرما.

 حضرت حق خطاب میكند: آیا براى خاطر من با دوستى از دوستان من طرح دوستى و محبّت ریخته‌اى؟ و آیا براى خاطر من از دشمنى از دشمنان من تنفّر و بیزارى جسته‌اى؟ حضرت موسى از این خطاب خدا دانست كه بهترین كردارها حبّ و بغض در راه خداست.

 سپس مرحوم راوندى میگوید:

## محبّت نسبت به آل محمّد صلوات الله عليهم در كلام حضرت رضا عليه السّلام

 و إلیه أشارَ الرّضا علیه السّلام بمَکتوبه: کنْ مُحِبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَ إنْ کنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّیهِمْ وَ إنْ کانُوا فَاسِقِینَ. «و به همین مطلب حضرت رضا علیه السّلام در نامه خود اشاره فرموده‌اند كه: دوستدار آل محمّد باش و اگرچه فاسق هستى، و دوستدار دوستداران آل محمّد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

 و نیز (مرحوم راوندى) میگوید:

 و مِن شُجونِ الحَدیثِ‌[[35]](#footnote-35) أنّ هَذا المَکتوبَ هو الأَنَ عندَ بَعضِ أهلِ کرْمَنْدَ قَریةٍ مِن نَواحینا إلى إصفهانَ، ما هِىَ. و وَقْعتُهُ أنَّ رَجُلًا مِن أهلِها کانَ جَمّالًا لِمَولانا أبى الحسن علیه السّلامُ عندَ تَوجُّهِه إلى خراسانَ، فلَمّا أرادَ الانصرافَ قال له: یابنَ رَسولِ الله! شَرِّفْنى بِشَى‌ءٍ مِن خَطِّک أتَبَرَّک به. و کانَ الرَّجلُ من العآمّة. فأعطاه ذلک المَکتوبَ.

 «و از مطالب راجع به این حدیث آن است كه این مكتوب الآن در نزد بعضى از اهالى قریه كَرمَند كه بین راوند و اصفهان است و جزء نواحى اصفهان محسوب نمى‌گردد وجود دارد. و داستان این مكتوب چنین است كه مردى از اهالى كرمند شتربان حضرت أبالحسن الرّضا علیه السّلام بود هنگامى كه آن حضرت متوجّه خراسان بودند. چون خواست از نزد حضرت مراجعت كند، عرض كرد: یابن رسول الله! مرا به صفحه‌اى از خطّ خود تشریف كنید تا بدان تبرّك جویم. و این مرد از عامّه بود. حضرت از خطّ خود، این مكتوب را به او مرحمت فرمودند.»

## امام باقر عليه السّلام: اگر سنگى ما را دوست داشته باشد با ما محشور مى‏شود

 و از تفسیر عیاشى روایت است كه بُرَید بن معویة العِجلىّ مى‌گوید كه:

 کنْتُ عِنْدَ أَبِى جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ إذْ دَخَلَ عَلَیهِ قَادِمٌ مِنْ خُراسَانَ مَاشِیا فَأخْرَجَ رِجْلَیهِ وَ قَدْ تَغَلَّفَتَا. وَ قَالَ: أَمَا وَاللَهِ مَا جَآءَ بِى مِنْ حَیثُ جِئْتُ إلَّا حُبُّکمْ أَهْلَ الْبَیتِ.

 فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: وَاللَهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّینُ إلَّاالْحُبُّ؟ إنَّ اللَهَ یقُولُ: قُلْ إِن کنتُمْ تُحِبُّونَ اللَهَ فَ‌اتَّبِعُونِى یحْبِبْکمُ اللَهُ.[[36]](#footnote-36) وَ قَالَ: یحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیهِمْ.[[37]](#footnote-37) وَ هَلِ الدِّینُ إلَّاالْحُبُّ؟[[38]](#footnote-38)

 برید بن معاویه میگوید: «در نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بودم كه مردى از اهل خراسان كه پیاده از آنجا حركت نموده بود بر حضرت داخل شد و پاهاى خود را بیرون آورده نشان داد كه همه شكافته و پاره پاره شده بود. عرض كرد: یابن رسول الله! به خدا سوگند كه انگیزه حركت من از خراسان تا اینجا جز محبّت شما اهل بیت نبوده است.

 حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگى ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبّت چیز دیگرى است؟ خداوند در قرآن میفرماید: اى پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروى كنید تا شما نیز مورد محبّت خدا قرار گیرید. و نیز مى‌فرماید: انصار مدینه مهاجرینى را كه از مكّه بدانجا هجرت كردند دوست داشتند. و مگر دین غیر از محبّت چیز دیگرى است؟»

## محبّت مرد بيابانى به خدا و رسولش، و كلام پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم درباره معيّت محبّ با محبوب

 و از «علل الشّرآئع» با إسناد خود از أنس حدیث میكند كه:

 جَآءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِیةِ ـ وَ کانَ یعْجِبُنَا أنْ یأْتِىَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ‌

الْبَادِیةِ یسْأَلُ النَّبِىَّ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ ـ فَقَالَ: یا رَسُولَ اللَهِ! مَتَى قِیامُ السَّاعَةِ؟ فَحَضَرَتِ الصَّلَوةُ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ: أَینَ السَّآئِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟ قَالَ: أَنَا یا رَسُولَ اللَهِ! قَالَ: فَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ: وَ اللَهِ مَاأَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ کثِیرِ عَمَلٍ صَلَوةٍ وَ لَاصَوْمٍ إلَّاأَنِّى أُحِبُّ اللَهَ وَ رَسُولَهُ.

 فَقَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. قَالَ أَنَسٌ: فَمَا رَأَیتُ الْمُسْلِمِینَ فَرِحُوا بَعْدَ الْإسْلَامِ بِشَىْ‌ءٍ أَشَدَّ مِنْ فَرَحِهِمْ بِهَذَا.[[39]](#footnote-39)

 انس روایت میكند كه: «روزى مردى از مردمان بیابانى نزد رسول خدا آمد ـ و هر وقت كه شخصى بیابانى به خدمتش مشرّف مى‌شد، گفت و شنودهاى تازه كه رخ مى‌داد بسیار براى ما مسرّت بخش بود ـ آن مرد عرض كرد: اى پیامبر خدا! براى من ساعت قیامت را تعیین بنما. در این حال موقع نماز رسید. چون حضرت نماز را بپا داشتند گفتند: آن مرد سائل كجاست؟

 عرض كرد: من حاضرم اى رسول خدا! حضرت فرمودند: براى قیامت خود چه تهیه دیده‌اى؟ عرض كرد: من عمل فراوانى ندارم؛ نماز زیادى ندارم، روزه فراوان ندارم، مگر آنكه خدا و رسول خدا را دوست دارم.

 حضرت رسول فرمودند: مرد با محبوبش پیوستگى و اتّحاد دارد. (یعنى تو با پیغمبر خدا و با خدا معیت دارى. و معلومست كه این خبر بسیار عظیم و مسرّت آمیز است.)

 أنس مى‌گوید: از این كلام بهجت‌زا چنان بر مسلمانان فرح و انبساطى رخ داد كه پس از موهبت اسلام هیچگاه مسلمانان را فرحناكتر از این موقع ندیدم.»

## كلام سيّد شرف الدّين عاملى در «الفصول المهمّة» درباره محبّت به شيعيان (ت)

...[[40]](#footnote-40)

## رواياتى از «الفصول المهمّة» در اثرات محبّت به اهل بيت عليهم السّلام (ت)

...[[41]](#footnote-41)

## إعطاء برات آزادى از آتش به محبّان اهل بيت عليهم السّلام (ت)

...[[42]](#footnote-42)

## توصيه سيّد شرف الدّين به شيعيان و أهل تسنّن (ت)

 در روایات شیعه و سنّى بسیار وارد شده است كه حضرت رسول الله حضرت فاطمه را بسیار دوست داشتند و آن حضرت را سیده نساء عالمیان معرّفى كردند.[[43]](#footnote-43)

## رواياتى از «الكلمة الغرّآء» درباره مقام و موقعيّت و افضليّت حضرت زهرا عليها السلام (ت)

...[[44]](#footnote-44)

## رواياتى درباره بهترين زنان عالم و بهشت (ت)

...[[45]](#footnote-45)

## روايت عائشه در اينكه حضرت زهرا عليها السّلام سيّده زنان امّت است (ت)

...[[46]](#footnote-46)

## روايت: «إنَّ اللهَ لَيَغضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمة وَ يَرضَى لِرِضاها»

 از «مجالس» مفید روایت است به سند متّصل خود، از أبوحمزه ثُمالى ازحضرت باقر علیه السّلام از پدرش از جدّش كه:

 قال: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: إنَّ اللَهَ لَیغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یرْضَى لِرِضَاهَا.[[47]](#footnote-47)

 «حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله و سلّم فرمودند: خداوند به غضب در مى‌آید از غضب فاطمه و راضى مى‌شود به رضاى فاطمه.»

## روايات وارده از رسول خدا صلّى الله عليه و آله درباره مقام فاطمه زهرا سلام الله عليها

 و نیز از «مجالس» مفید و از «أمالى» شیخ طوسى رضوان الله علیهما به اسناد متّصل از سعد بن مالك یعنى ابن أبى وقّاص‌ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَهِ‌

صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ یقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى؛ مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِى‌وَ مَنْ سَآءَهَا فَقَدْ سَآءَنِى؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ إلَىَّ.[[48]](#footnote-48)

 «سعد بن أبى وقّاص میگوید: از رسول خدا شنیدم كه میفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ كسى كه او را خشنود كند مرا خشنود نموده و كسى كه او را محزون كند و به او بدى برساند، مرا محزون نموده و به من بدى رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین مردم در نزد من است.»

## محبوبترين زنان و مردان در نزد رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم

 و از «أمالى» شیخ طوسى حدیث میكند با سند متّصل از جمیع بن عمیر قال: قالتْ عَمَّتى لعآئِشةَ و أنا أسمَعُ لَه: أنْتِ مَسیرُک إلى عَلِىٍّ ما کانَ؟ قالَتْ: دَعینا مِنک! إنّه ما کان مِن الرِّجالِ أحبُّ إلى رسولِ اللهِ مِن عَلىٍّ و لا مِن النِّسآءِ أحبُّ إلیه مِن فاطمةَ.[[49]](#footnote-49)

# گفتار سوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه 2 جُمادى الاولى 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیم فى كتابه الكریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

 (بیست و سوّمین آیه، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

## معانى مختلف از تفاسير اهل تسنّن درباره «مودّة فى القربى»

 در تفاسیر و روایات شیعه خلافى نیست كه مقصود از «مودّت فى القربى» مودّت أقرباء و نزدیكان حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله وسلّم است. و امّا در تفاسیر اهل تسنّن «قربى» را به معانى مختلفى تفسیر نموده‌اند. ما براى روشن شدن حقیقت امر، تمام معانى‌اى را كه آنها براى این لفظ ذكر نموده‌اند بیان نموده و پاسخ آنها را نیز ذكر مى‌نمائیم.

## معناى اوّل: به علّت قرابتى كه با شما دارم با من مودّت كنيد

 معناى اوّل‌ كه نسبت به جمهور از مفسّرین اهل تسنّن داده شده است آنكه: خطاب به قریش است و مزدى كه مورد سؤال واقع شده است دوست داشتن آنهاست پیغمبر را، چون آن حضرت با آنها قرابت رحمى داشتند؛ و علّت آن بود كه چون آنها پیغمبر را مبغوض داشتند و تكذیب میكردند به جهت آنكه پیغمبر متعرّض آلهه آنان مى‌شد، پیغمبر از طرف خدا مأمور شدند كه به آنها خطاب نموده بگویند كه: اگر ایمان نمى‌آورید لاأقل به علّت قرابت رحمى كه با

شما دارم با من مودّت كنید و بغض و عداوت را كنار بگذارید. بنابراین «قُربى» مصدر است به معنى قرابت، و لفظ «فى» به معناى سببیت استعمال شده است.

 این معنى را فخر رازى در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه ذكر نموده و از شَعْبى نسبت به ابن عبّاس میدهد.[[50]](#footnote-50) و در «مجمع البیان» نسبت به ابن عبّاس و قَتادة و مُجاهد و جماعت دیگرى میدهد.[[51]](#footnote-51)

 و حاصل معنى آن میشود كه: إن لَم تُؤمِنوا بى و لَم تَوَدّونى لِأجل النّبوّة فَوَدّونى لأجل القَرابةِ الّتى بَینى و بینَکم.[[52]](#footnote-52)

 در «لسان العرب» گوید: والقَرابة و القُربى: الدُّنُوّ فى النَّسَب، و القُربى فى الرَّحِم. ـ إلى أن قال: و قولُه تعالَى: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌، أى إلّاأن تَوَدّونى فى قَرابتى مِنکم.[[53]](#footnote-53)

 و در تفسیر «روح المعانى» آلوسى و تفسیر «روح البیان» شیخ إسمعیل حقّى، این معنى را تقویت نموده و ترجیح میدهند.[[54]](#footnote-54) ولكن در تفسیر «كشّاف» به عنوان «قیلَ» یعنى به عنوان احتمال ضعیف و بیان قولى از أقوال ذكر میكند.[[55]](#footnote-55)

## ردّ معناى اوّل با استفاده از تفسير «الميزان» و «كشّاف»

 و لیكن همانطور كه در تفسیر «المیزان» علّامه طباطبائى مُدَّ ظِلّه العالى‌

بیان فرموده است، این معنى صحیح نیست؛ به دلیل آنكه معنى أجر و مزد هنگامى تحقّق پیدا میكند كه در مقابل عملى قرار گیرد، و چون آن عمل یا نفعْ به كسى برسد در مقابل آن مزد و پاداش دهد. و سؤال حضرت رسول الله از قریش كه مزدِ مرا از دعوى پیغمبرى، مودّت و دوستى با من قرار دهید، در هر حال صحیح نیست؛ زیرا یا قریش كه بغض پیغمبر را در دل داشتند ایمان نیاورده بودند، و یا آنكه ایمان آورده بودند؛ در صورت اوّل أجر و مزد معنى ندارد، چون در مقابل زحمات حضرت رسول چیزى از آن حضرت اخذ ننموده‌اند و استفاده‌اى نكرده‌اند تا در مقابل آن، مودّت به آن حضرت بعنوان أجر و مزد معنى داشته باشد. و در صورت دوّم كه ایمان آورده باشند دیگر حقیقت بغض مفهومى ندارد تا آنكه مودّت، اجر رسالت قرار گیرد، چون ایمان به پیغمبر أكرم با بُغض به آن حضرت كاملًا تنافى دارد.[[56]](#footnote-56)

 علاوه بر این آنكه لفظ «فى» ظهور در ظرفیت دارد؛ گرچه به معنى لام تعلیل نیز استعمال شده است، مثل‌ إنَّ امْرَأَةً دَخَلَتِ النَّارَ فِى هِرَّةٍ؛[[57]](#footnote-57) لكن این معنى خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمى‌توان لفظى را از معنى اوّلى و حقیقى به معنى ثانوى و مجازى حمل نمود. و لذا زمخشرى در «كشّاف» لفظ «فى» را در همان معنى ظرفیت باقى گذارده و طبق آن آیه را معنى نموده، و مقصود از مودّت فى القربى را مودّت درباره أقرباى پیغمبر دانسته است.

 و مرحوم سید شرف الدّین عاملى در «الفصول المهمّة» این معنى را از آیه شریفه به پنج دلیل ردّ میكند. ولى چون ما فعلًا نظر به أخبار در این باره ننموده و از متن آیه تجاوز نكرده‌ایم لذا به همین وجهى كه ذكر كردیم اكتفا شد.

## معناى دوّم: دعوت انصار به مودّت با پيامبر و ردّ آن

 معناى دوّم‌ آنكه: خطاب حضرت به أنصار مدینه باشد و مراد از قُربى همان معناى اوّل باشد؛ یعنى اى أنصار مدینه كه ایمان آورده‌اید، من در إزاى رسالت مزدى نمى‌خواهم الّا آنكه به جهت قرابت رحمى و نسبتى كه با من دارید با من مودّت بنمائید. چون بنا بر نقل آلوسى در «روح المعانى» از بعضى از تواریخ، مادر حضرت عبدالمطّلب سَلمى بنت زید النّجاریة بوده است و همچنین دائى‌هاى حضرت آمنه مادر آن حضرت، از أنصار مدینه بوده‌اند.[[58]](#footnote-58)

## مدح انصار در قرآن بخاطر محبّت به پيامبر و مهاج

 و این معنى نیز صحیح نیست، زیرا اوّلًا: در محبّت و مودّت أنصار مدینه به آن حضرت جاى شكّ و شبهه نیست، و معنى ندارد كه آن حضرت آنان را به مودّت خود دعوت كند؛ أنصار در وهله اوّل با نهایت عشق و صمیمیت حضرت را از مكّه به مدینه دعوت كردند و سپس از آن حضرت پذیرائى كامل نمودند. و همچنین تمام مهاجرین را در خانه‌هاى خود مأوى دادند و از هر گونه إحسان مالى و جانى در حقّ آنها دریغ ننموده بلكه آنها را بر نفس خود مقدّم داشتند بطوریكه خداوند در سوره حشر آنها را مدح مى‌فرماید:

 وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.[[59]](#footnote-59)

 أنصار كسانى هستند كه قبل از آنكه مهاجرین مكّه بسوى آنان‌

هجرت كنند ایمان آورده و در خانه ایمان مسكن گزیده‌اند، و به أفرادى كه بسوى آنان هجرت كرده‌اند كمال محبّت و علاقه را ابراز نمودند، و آنچه از اموال و نعمت به آنان داده شده از مهاجرین دریغ ننموده، و با وجود فقر و نیاز، مهاجرین را نیز در تمام شؤون زندگى بر خود مقدّم داشتند.

 ملاحظه مى‌شود كه چون محبّت آنان نسبت به مؤمنین مكّه تا این حدّ است، نسبت به رسول الله تا چه حدّ خواهد بود. در این صورت چه معنى دارد كه حضرت رسول أكرم صلّى الله علیه وآله وسلّم با وجود این محبّت و مودّت سرشارى كه به آن حضرت داشتند، متوسّل به مودّت آنان از جهت قرابت و خویشاوندى بسیار دور گردد و آنها را به محبّت خود دعوت كند؟!

 و ثانیاً: عرب احترامى براى قرابت از جهت مادر و زن قائل نبوده است كه حضرت بدین وسیله خود را قوم و خویش معرّفى كند. عرب قبل از اسلام ـ همانطور كه علّامه طباطبائى گفته‌اند ـ نسبت و قرابت رَحِمى را از ناحیه زنان جدا مى‌دانست و فقط اسلام است كه زنها را در قرابت داخل كرد و بین اولاد پسران و اولاد دختران از نقطه نظر قرابت و رحمیت تساوى قائل شد.

## معناى سوّم: مراد، مودّت پيغمبر است به آنها، نه مودّت آنها به پيغمبر

 معناى سوّم‌ آنكه: خطاب به قریش و اقوام پیغمبر أكرم است و مودّت قُربى همان مودّت به سبب قرابت رحمى است، مگر آنكه مراد از مودّت، مودّت پیغمبر است نسبت به آنها، نه مودّت آنها نسبت به رسول أكرم؛ و بنابراین استثناء منقطع است. و محصَّل معنى چنین مى‌شود: من در مقابل دعوت رسالت و هدایت شما به صراط مستقیم و خلود در بهشتهاى جاودان مزدى نمى‌خواهم و منظورى ندارم، مگر آنكه حبّ من و مودّت من نسبت به شما مرا بر آن داشته كه شما را هدایت كنم و به خداى دعوت بنمایم.

## ردّ معناى سوّم؛ انگيزه دعوت پيامبر فقط امر خدا بوده است نه قرابت

 این معنى نیز صحیح نیست؛ چون طبق آیات قرآن مجید و رویه حضرت رسول‌ اوّلًا: انگیزه حضرت بر دعوت فقط امر خدا بوده است و

حضرت از خود هیچ اراده‌اى در مقابل اراده خدا نداشته‌اند و هیچ حبّ و بغض شخصى، آن حضرت را بدین دعوت باعث نشده است. حتّى در بسیارى از آیات قرآن دارد كه: فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ.[[60]](#footnote-60) و نیز آیه: طه\* ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى‌ إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى‌.[[61]](#footnote-61) و نیز آیه: إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ.[[62]](#footnote-62) و نیز آیه: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.[[63]](#footnote-63)

 و ثانیاً: دعوت پیغمبر عام بوده است و محبّت پیغمبر به مردم، محبّت إلهى بوده، و قریش و غیر قریش در نزد آن حضرت على السّویه بوده است.

 علاوه بر این كه «إلّا» ظهور در استثناء دارد و قطع نمودن آن را از این معنى و حمل نمودن بر معناى «بَل» إضرابیه تحقیقاً خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمى‌توان «إلّا» را در معناى «بَل» استعمال نمود.

## معناى چهارم: مراد از مودّت تودّد به خداى تعالى است

 معناى چهارم‌ آنكه: قُربى به معنى قُرب و تقرّب باشد نه بمعنى قربِ رحمیت، و مراد از مودّت‌ تودّد به خداى تعالى باشد. و بنابراین حاصل معنى چنین میشود كه: اى پیغمبر! بگو من از شما مزدى نمى‌خواهم مگر آنكه‌

با خداى خود بواسطه أعمال صالحه و هر كارى كه شما را به او نزدیك كند إظهار دوستى كنید. این معنى را فخر رازى از حَسَن نقل مى‌كند.[[64]](#footnote-64)

 و این معنى نیز صحیح نیست؛ زیرا اوّلًا: قُربى به معنى قرابت از نقطه نظر رحمیت و نَسَب است، و معلوم است كه كسى با خدا از این نقطه نظر قرابت ندارد. و بدون دلیل نمى‌توان لفظ قُربى را به معنى مطلق قرب و تقرّب استعمال نمود.

## نقد معناى چهارم؛ فرق مودّت و تودّد

 و ثانیاً: مودّت كه در آیه استعمال شده است غیر تودّد است. چون مودّت به معنى دوستى و محبّت است و لیكن تودّد یا به معنى طلب نمودن محبّت و جلب كردن محبّت است، و یا به معنى إظهار دوستى كردن است اگر با لفظ «إلى» استعمال شود. گفته میشود: تَوَدَّدَهُ: طلَب مودَّتَهُ و اجتَلَبَ وُدَّه‌، و گفته میشود: تَودَّدَ إلیه: تَحَبَّبَ إلیه و أظهَر مَحبَّته له.

 البتّه اگر در آیه مباركه، إلّاالتّودُّد فى القُربى‌ بود براى این معنى محملى داشت؛ چون در صورت اوّل معنى چنین میشود كه: بواسطه أعمال صالحه كه شما را به خدا نزدیك كند، از او طلب محبّت كنید. و در صورت دوّم معنى چنین میشود كه: بواسطه أعمال صالحه كه شما را به خدا نزدیك كند، با او إظهار دوستى و محبّت كنید. ولى در آیه مباركه لفظ تودّد نیامده است، بلكه لفظ مودّت به معنى محبّت آمده است؛ و در این صورت معنى ندارد كه گفته شود: بوسیله أعمال صالحه خدا را دوست داشته باشید.

 و ثالثاً: مادّه مودّت كاملًا مترادف با محبّت نیست، بلكه بنا بر آنچه راغب اصفهانى در «المفردات فى غریب القرآن» از بعضى نقل میكند، در مودّت إشعار به مراعات حال محبوب و سركشى نمودن و از حال او تفقّد نمودن‌

است. و لذا در قرآن مجید این معنى به خداى علىّ أعلى نسبت داده شده است، كما اینكه در گفتار خداوند: إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ[[65]](#footnote-65) و همچنین: وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ[[66]](#footnote-66) آمده است.[[67]](#footnote-67) چون صحیح است كه گفته شود: خداوند از حال بندگان خود تفقّد میكند و براى مراعات حال ایشان دائماً سركشى مینماید، ولیكن از ناحیه بنده نسبت به خداوند تبارك و تعالى این معنى صادق نیست؛ نمى‌توان گفت كه: بنده از خدا سركشى و تفقّد مى‌كند و دل او را بدست مى‌آورد. و لذا نباید گفت كه مؤمنین نسبت به خدا مودّت دارند، بلكه باید گفت محبّت دارند.

## معناى پنجم: قربى به معناى قرابت مردم با يكديگر؛ و ردّ آن

 معناى پنجم‌ آنكه: قُربى را به همان معنى قرابت نسب و رحِم معنى نمود، ولیكن نه قرابت حضرت رسول أكرم بلكه قرابت خود مردم بعضى با بعض دیگر. و بنابراین معنى چنین میشود كه: اى پیغمبر! بگو من از شما ابداً پاداش و مزدى طلب نمى‌كنم مگر آنكه خود شما مردم با أرحام و أقرباى خود مودّت و محبّت كنید.

 این معنى نیز صحیح نیست؛ زیرا معلوم است كه اسلام أرحام جاهلیت را قطع نموده و از مودّت با قوم و خویشان غیر مسلمان منع كرده است.

 لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.[[68]](#footnote-68)

 «اى پیغمبر! نخواهى یافت كسانى را كه به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و معذلك با دشمنان خدا و رسول خدا دوستى كنند، گرچه پدران یا

فرزندان یا برادران یا قوم و عشیره آنها باشند ...»

## محروميّت كفّار از مزاياى اجتماعى اسلام و لو اينكه خويشاوند مسلمانان باشند

 و به ضرورت از دین اسلام معلومست كه فرزند كافر از پدر مسلمان ارث نمى‌برد و بالعكس؛ یعنى هر كافرى در هر طبقه از طبقات ارث، از مسلمان ارث نمى‌برد. و در سائر مزایاى اجتماعى اسلام از نكاح و غیره، كفّار از این مزایا محرومند گرچه روابط خویشاوندى با مسلمانان داشته باشند؛ بنابراین چگونه میتوان گفت كه: مودّت به خویشاوندان بطور إطلاق كما آنكه مفاد جمله مستثنى است، مزد و اجر مقام رسالت است.

 و اگر گفته شود كه: جمله مستثنى، به آیه: لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ‌ تخصیص مى‌خورد یا مقید مى‌گردد؛

 باید گفت كه: أوّلًا سیاق جمله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ آبى از تخصیص است، چون در این جمله مزد رسالت بیان شده است و این معنى بسیار شایان اهمّیت است و اگر در عموم و إطلاق آن تخصیصى بود باید ذكر مى‌شد.

 و ثانیاً سیاق آیه: لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ‌ راجع به تحسین مردم مؤمن است كه با وجود ایمان به خدا و روز بازپسین مودّت دشمنان خدا را در دل نمى‌پرورانند و در دلهاى آنها ایمان نوشته مى‌شود و در بهشتهاى جاودان زیست مى‌كنند؛ و این سیاق و روح خطاب ناظر بر جهت تخصیص در آیه مودّة فى القربى نیست.

## محبّت به أرحام بايد در پرتو محبّت به خدا باشد، نه به صورت استقلالى

 بارى، در اسلام با آنكه درباره رحم و قرابت تأكیدات بسیار آمده است، لكن بعنوان صله رحم و رسیدگى مالى به ذوى القربى و نظائر آنست، نه به عنوان محبّت استقلالى؛ بلكه محبّت به آنان در پرتو محبّت به خدا ممدوح است و این فقط در صورتى است كه به خدا ایمان آورده باشند.

## معانى ارائه شده توسّط اهل سنّت شاهدى ندارد

 این معانى که براى این آیه ذکر شد بسیارى از علماى اهل تسنّن در كتب خود آورده‌اند. و البتّه غیر از پاسخهائى كه داده شد مى‌توان گفت كه‌

هیچیك از آن معانى شاهدى ندارد؛ یعنى بنا به فرض كه بتوان آیه را بر معنائى حمل كرد و بر غیر آن نیز حمل نمود نمى‌توان بطور جزم بدون شاهد خارجى آیه را به یك معنى تفسیر كرد، خصوصاً مانند چنین آیه‌اى كه اجر و مزد رسالت است و شاید بدون هیچ مبالغه بتوان گفت كه از لحاظ اهمّیت، از مهمترین آیات قرآن است. زیرا هر كه معنى این آیه را بفهمد و بر طبق آن عمل كند اجر و مزد رسالت را داده است، و كسى كه نفهمد و عمل بر طبق آن نكند اجر و پاداش رسالت را نداده است. بنابراین بسیار جرأت مى‌خواهد كه كسى بدون شاهد چنین آیه‌اى را بر معنائى طبق سلیقه خود تفسیر كند؛ چنین كسى بر خداى خود تجرّى نموده است.

 امّا طبق بسیارى از روایات أهل تسنّن و أخبار مُستفیضه و متكاثره‌اى كه از طریق علماى شیعه در تفسیر آیه وارد شده است و همچنین طبق روایات متواترى كه از شیعه و سنّى بر وجوب موالات اهل بیت و محبّت آنها رسیده است معنى آیه روشن مى‌شود كه: اى پیغمبر! بگو من از شما پاداشى طلب نمى‌كنم مگر موالات اهل بیت من.

## طبق روايات متواتره مراد از «مودّة فى القربى» همان موالات أهل بيت عليهم السّلام است

 و سرّ این مطلب بواسطه روایات متواترى كه از طریق شیعه و سنّى درباره ارجاع مردم به اهل‌بیت در فهم قرآن مجید و اصول معارف و فروع دین و بیان حقائق كتاب خدا و درباره لزوم تمسّك آنان در حوادث واقعه به اهل بیت عصمت وارد شده است، ظاهر شده و براى شخص منصف هیچ جاى تردید و شبهه نمى‌گذارد كه: مراد از مودّت فى القربى همان موالات اهل بیت است كه بعنوان پاداش و مزد رسالت، وسیله ارجاع مردم به آن ذوات مقدّسه در كشف حقائق علمیه و رفع مصائب اجتماعى و اتّكاء به آن ذوات مطهّره در جلب منافع و خیرات و رفع مشكلات قرار داده شده است.

## حديث سفينه و حديث ثقلين

 كدام شخص منصفى است كه روایات صحیحه‌اى را كه به طریق شیعه و

سنّى متواتراً از رسول خدا نقل شده ملاحظه كند، مانند حدیث سفینه: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِى کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَ فِیهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ‌.[[69]](#footnote-69) «مثال اهل بیت من مانند كشتى نوح است، كسى كه بر آن سوار گردد نجات پیدا میكند و كسى كه تخلّف ورزد دستخوش غرقاب واقع خواهد شد.»

 و مانند حدیث ثقلین: إنِّى تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ کتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِى أَهْلَ بَیتِى وَ لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّى یرِدَا عَلَىَّ الْحَوْضَ.[[70]](#footnote-70) «من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یكى كتاب خدا و دیگر عترت من كه اهل بیت منند، این دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا آنكه با هم در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند.»

 و مانند: أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِىٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِینَةَ فَلْیأْتِهَا مِنْ‌

بَابِهَا.[[71]](#footnote-71) «من شهر علمم و على دَرِ اوست. پس كسى كه میخواهد در این شهر علم داخل شود بر او لازمست كه از درِ آن شهر وارد گردد.»

 و همچنین روایات كثیرى را كه در وجوب محبّت آنان وارد شده ملاحظه نماید و در عین حال تردید داشته باشد كه این وجوب مودّت و اجر رسالت براى ارجاع امّت به آنان در كسب فضائل معنویه و اقتداء به سیرت و روش آنها در جمیع مراحل زندگى: جسمى و روحى، مادى و معنوى، ظاهرى و باطنى، دنیوى و اخروى است.

## مودّت به اهل بيت و متابعت از آنها موجب دوام و بقاء اسلام است

 بنابراین چون مودّت به اهل بیت ملازم متابعت آنها و پیروى از آداب و سنن آنهاست و نیز مستلزم آشنا شدن به علوم آنها و كشف حقائق قرآن و مراتب توحید است، لذا در رتبه بقاء و دوام وجود مقدّس حضرت رسول اكرم، و در سلسله علل مُبقیه اسلام، و به دنباله نتائج حاصله از زحمات آن حضرت است.

## وصول بشر به مراتب انسانيّت وتوحيد بدون مودّت اهل بيت امكان ندارد

 و بنابراین حقّاً اجر و مزد رسالت خواهد بود؛ چون بنا بر بیان سابق انگیزه رسالت، وصول أفراد بشر به مراتب انسانیت و عروج آنان از سطح بهیمیت به درجه بشریت و رسیدن به اهداف خاصّه انسانى و خروج از هر گونه شرك و ورود در سلسله مراتب توحید است. و اگر كسى چنین سیرى بنماید حقّاً مزد رسالت را خواهد داد. و این سیر بدون بستگى و مودّت اهل بیت كه حكم وجود باقیه خود رسول الله و به منزله نفس نفیس آن حضرتند صورت نخواهد گرفت.

 در بین تمام مسلمین جاى تردید نیست كه فقط اهل بیت، حامل علوم حضرت رسولند و این معنى در بین دانشمندان سنّى مذهب نیز مورد تصدیق‌است. و مسلمین صدر اسلام نیز اهل بیت را حامل أسرار قرآن و علوم نبویه و حل كننده مشكلات میدانستند.

 و علیهذا مودّت به اهل بیت و پیروى از آنان به دنباله مودّت به رسول الله و پیروى از آن حضرت بوده، و پس از ارتحال حضرت رسول الله، نفس قدسیه آن حضرت به حیات اهل بیت زنده خواهد بود؛ و این است علّت عدم انفكاك قرآن از عترت تا قیام قیامت، و ورود در كنار حوض كوثر؛ كأنّه خود پیغمبر كه جان و روح قرآنست با كتاب آن حضرت كه كتاب الله است تا روز قیامت زنده و جاوید بوده، دوش به دوش یكدیگر مانند معنى و صورت حافظ عالم بشریت و هادى آنها به مقام كمال و سعادتند.

## تفسير آيه «مودّة فى القربى» به أهل‏بيت، منافاتى با شأن پيغمبر أكرم صلى الله عليه و آله و سلم ندارد

 ناگفته نماند که بعضى چنین تصوّر کرده‌اند که‌: اگر آیه مودّة فى القربى را به أهل البیت تفسیر نمائیم منافات با شأن پیغمبر اكرم دارد؛ زیرا كه در مقابل رسالت براى أرحام و أقرباى خاصّ خود مزیتى قائل شده و جلب نفعى براى بازماندگان خود از اهل بیت نموده‌اند. و علاوه منافات با آیات قرآن دارد كه اوّلًا دلالت دارد كه تمام پیمبران هیچگونه اجر و مزدى از امّت خود نخواسته‌اند. و ثانیاً طبق آیه مباركه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرى‌ لِلْعالَمِينَ‌،[[72]](#footnote-72) خود آن حضرت نیز اجر و مزدى طلب ننموده‌اند.

## أدلّه عدم منافات وجوب مودّت أهل بيت با شأن رسالت

 ولى این تصوّر از چند نقطه نظر بى‌مورد است:

 أوّلًا: به دلیل آنكه سابقاً ذكر نمودیم كه مودّت ذوى القربى، همان راه یافتن بسوى خداست كه آن حضرت فرموده است: قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى‌ رَبِّهِ سَبِيلًا[[73]](#footnote-73). و راه یافتن بسوى خدا كه عین‌

مودّت و محبّت اهل بیت است و منحصر در دوستى آنان است، راجع به نفس پیغمبر نبوده، بلكه منافع آن راجع به خود مردم و امّت است.

 و لذا ذكر شد كه چون معنى اجر و مزد كه در حقیقت بازگشت سود و نفعى است بسوى انسان در إزاء عملى كه نموده است در اینجا متحقّق نیست، استثناء منقطع بوده، و آیه مباركه: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ‌[[74]](#footnote-74) این معنى را روشن میكند كه: بگو آنچه من از شما مزد طلبیدم راجع به خود شماست، و بنابراین مودّت ذوى القربى منفعتى است كه عائد خود شما خواهد شد و اجر و پاداش من فقط بر عهده خداست.

 ثانیاً: مخاطب به این آیه بنا بر این معنى مسلمین هستند و این آیه مدنیه خواهد بود. و براى مسلمین بعد از ایمان به حضرت رسول و تصدیق به عصمت آن حضرت و مشاهده آن همه مراتب عظمت و سعه روح و علوّ مقام، چگونه ممكن است چنین خیالى رخ دهد؟

 و اگر این معنى مخالف شأن نبوّت باشد و به علّت زمینه این اتّهامات نباید چنین حكمى وضع گردد، بنابراین سائر مزایا و اختصاصات حضرت رسول كه آیات قرآن دلالت بر آن دارد، مانند وجوب اطاعت مطلقه و تسلیم محض در برابر اوامر آن حضرت، و مانند اختصاص أنفال و غنائم به آن حضرت، و مانند اختصاص خمس به ذوى القربى، و آنچه در امر زنان نسبت به خصوص آن حضرت إباحه شده است، نیز نباید وضع گردد و این أحكام، خلاف واقع و منافى با شأن آن حضرت خواهد بود؛ و معلوم است كه بدین معنى هیچكس گویا نیست.

 و ثالثاً: فرضاً از معنى آیه صرف نظر گردد و جمله‌: إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فِي الْقُرْبى‌ را (براى دفع این اتّهام) بر معنى وجوب مودّت اهل بیت تفسیر ننمائیم؛ لكن أخبار متواترى كه از عدد و إحصاء خارج است و از طریق شیعه و سنّى صراحت بر وجوب محبّت اهل بیت دارد را چه باید كرد؟

 اگر بنا بشود اقتراح و در خواست وجوب مودّت اهل بیت منافى شأن رسالت باشد چه تفاوت دارد كه آیه قرآن بر آن دلالت كند، یا إخبار آن حضرت از طریق غیر قرآن؛ چون بنا به فرض، نفس دعوت به اهل بیت و الزام امّت به وجوب مودّت آنان مستلزم محذور است، نه خصوص دلالت قرآن.

## اهل بيت عليهم السّلام، نمونه بارز مراتب معنوى رسول أكرم صلّى الله عليه وآله

 بارى، اهل بیت حضرت رسالت، تنها جنبه قرب مادّى و طبیعى به آن حضرت نداشتند، بلكه جنبه قرب روحى و حقیقى به آن حضرت داشتند. و روى همین علّت كه من جمیع الجهات نمونه بارز و اثر ظاهرِ مراتب علمى و اخلاقى و معنوى آن حضرت بودند رجوع به آنها در حكم رجوع به خود رسول الله و اجر رسالت قرار گرفته است.

## قبول نكردن اموال اهدائى مردم مدينه توسّط پيغمبر أكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم

 كَلبى از ابن عبّاس روایت میكند كه: قالَ: إنّ النّبىَّ صَلّى اللهُ علَیه وءَالِه وسلّمَ لَمّا قَدِمَ المَدینةَ کانَتْ تَعروهُ نَوآئبُ و حُقوقٌ و لَیسَ فى یدِه سَعَةٌ. فقال الأنصارُ: إنّ هَذا الرَّجُلَ قد هَداکم اللهُ علَى یدِه و هو ابنُ اختِکم و جارُکم فى بَلَدِکم، فَأجمِعُوا له طآئفةً من أموالکم. ففَعَلوا ثُمَّ أتَوهُ به فرَدَّه عَلَیهِم، فنَزَلَ قولُه تعالَى: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً أى على الإیمان إلا أن تودوا أقاربى؛ فحثهم على مودة أقاربه.[[75]](#footnote-75)

 «ابن عبّاس میگوید كه: چون حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله وسلّم به مدینه منوّره تشریف آوردند گرفتارى‌هاى بسیار و نیازمندى‌هاى حقوقى در اثر زعامت اسلام و رهبرى جامعه مسلمین بر آن وجود مقدّس‌

روى آور شد، و دست آن حضرت از مال و حُطام دنیا خالى بود.

 أنصار مدینه با خود گفتند: اى جماعت مسلمین كه از أنصار رسول خدائید، این رسول خداست كه پروردگار شما بر شما منّت گذارده و به دست مبارك او قامت شما را به لباس ایمان تشریف داده، این پیغمبر از طائفه شما، فرزند خواهر شما، و هجرت كننده بسوى شما در شهر شماست؛ سزاوار است قدرى معتنابه از اموال خود به روى هم گرد آورید و به آن حضرت بسپارید تا براى رفع حوائج و قضاء حقوق مسلمین بكار بندد. أنصار، مالى انبوه جمع آورى نموده به محضرش عرضه داشتند.

 حضرت رسول الله آن اموال را تماماً برگرداند و قبول نفرمود؛ آیه نازل شد: اى پیغمبر! بگو من از شما مزدى نخواسته‌ام در مقابل ایمان آوردن شما به خدا، مگر آنكه با أقارب من مودّت و محبّت بنمائید. پس بدین وسیله آنها را تحریض و ترغیب بر مودّت أقارب خود فرمود.»

 در «تفسیر آلوسى» وارد است كه: رَوَى ذاذانُ عَن علىٍّ کرَّم اللَهُ وَجهَهُ قَالَ: فِینَا فِى ءَالِ حم‌[[76]](#footnote-76) ءَایةٌ لَایحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إلَّامُؤْمِنٌ. ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الأَیةَ.

## اشاره به آيه مودّت در شعر كميت

 سپس مى‌گوید كه: إلى هذا أشار الکمَیتُ فى قولِه:

 آلوسى میگوید: «ذاذان از حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضل التّحیات و السّلام روایت میكند كه آن حضرت فرمودند: درباره ما خاندان رسالت در سلسله سوره‌هاى حم آیه‌اى است كه به مدلول آن، محافظت بر مودّت و محبّت ما ندارد مگر مؤمن. سپس آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ را قرائت فرمودند.

 و به همین مطلب اشاره مى‌كند كُمیت شاعر معروف در شعرش كه: اى آل بیت رسالت! ما براى شرف و فضیلت شما در سلسله سوره‌هاى حم آیه‌اى پیدا كرده‌ایم كه مردمان پرهیزگار و كنجكاو و موشكاف، تفسیر و حقیقت آنرا دریافته‌اند.»

## روايت «مجمع البيان» در وجوب مودّت اهل بيت عليهم السّلام

 در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد متّصل خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت میكند كه: قال: لَمَّا نَزَلَتْ‌ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ـ الْأَیةَ، قَالُوا: یا رَسُولَ اللَهِ! مَنْ هَؤُلَآءِ الَّذِینَ أَمَرَنَا اللَهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: عَلِىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا.[[77]](#footnote-77)

 «ابن عبّاس میگوید كه: چون آیه مودّت به قربى نازل شد، اصحاب عرض كردند: یا رسول الله! این أفرادى كه خداوند ما را به مودّت آنان امر فرموده است چه كسانند؟ حضرت رسول الله فرمودند: علىّ و فاطمه و اولاد علىّ و فاطمه‌اند.»

 و عین این حدیث را نیز در «ینابیع المودّة» از مسند احمد حنبل به إسناد خود از سعید بن جُبیر از ابن عبّاس نقل میكند.[[78]](#footnote-78)

## روايت زمخشرى در وجوب مودّت اهل بيت عليهم السّلام

 و نیز زمخشرى در تفسیر «كشّاف» گفته است: رُوِىَ أنّها لَمَّا نَزَلَتْ، قِیلَ: یا رَسُولَ اللَهِ! مَنْ قَرَابَتُک هَؤُلَآءِ الَّذِینَ وَجَبَتْ عَلَینَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ:

 عَلِىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا.[[79]](#footnote-79)

 زمخشرى میگوید كه: «روایت شده است كه هنگامى كه آیه مودّت وارد شد، عرض كردند: یا رسول الله! أقرباى تو، آنهائى كه مودّت آنها بر ما واجب شده است، چه كسانند؟ حضرت فرمودند: على و فاطمه و دو پسران آنها.»

 امام فخر رازى در تفسیر خود این روایت را نیز از «كشّاف» نقل میكند و بر این روایت و شواهد دیگرى استدلال بر وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام میكند.[[80]](#footnote-80)

 و نیز در «ینابیع المودّة» از دو صحیح مسلم و بخارى روایت میكند: سَأَلَ ابنُ عبّاسٍ عَن هَذه الأَیة، فقال سعیدُ بنُ جُبَیرٍ: هى قُرْبى ءَالِ مُحمّدٍ صلَّى اللهُ علَیه وءَالِه وسلَّم.[[81]](#footnote-81)

 «ابن عباس از سعید بن جبیر از معنى آیه مودّة فى القربى سؤال میكند، سعید بن جبیر میگوید: مقصود مودّت آل محمّد است.»

## روايت «... أنا و علىٌّ مِن شَجرةٍ واحدة ...» از پيغمبر گرامى اسلام صلّى الله عليه وآله

 و نیز در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد خود از كتاب «شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل» مرفوعاً از أبى أمامه باهِلى روایت میكند كه: قالَ: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللَهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَنْبِیآءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِىٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَأنَا أَصْلُها وَ عَلِىٌّ فَرْعُهَا و فَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ثِمَارُهَا وَ أَشْیاعُنَا أَوْرَاقُهَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى.

 وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَهَ بَینَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى یصِیرَ کالشِّنِّ الْبَالِى ثُمَّ لَمْ یدْرِک مَحَبَّتَنَا کبَّهُ اللَهُ عَلَى مِنْخَرَتِهِ فِى النَّارِ. ثُمَّ تَلَا: قُل لَآأَسَلُکمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى‌.[[82]](#footnote-82)

 «أبى أمامه باهلى میگوید كه: حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله وسلّم فرمودند: خداوند تبارك و تعالى گروه پیمبران را از طینت‌هاى مختلفه و درختهاى گوناگون خلق فرموده، ولیكن من و على را از یك درخت و یك اصل و طینت آفریده است. بنابراین من اصل و تنه آن درخت هستم و على شاخه درخت است و فاطمه پیوند درخت است و حسن و حسین میوه‌هاى درختند و

شیعیان ما برگهاى درختند پس هر كس خود را به شاخه اى از شاخه هاى آن در آویزد نجات مى یابد و هر كس از دستاویزى به آن روى گرداند در ورطه هلاكت سقوط خواهد نمود و اگر بنده‌اى خدا را هزار سال در بین صفا و مروه عبادت كند و سپس هزار سال دیگر و سپس هزار سال دیگر تا آنكه مانند مَشكى كهنه و خراب پاشیده گردد، و با این عبادات نتواند از محبّت ما در دل خود چیزى بپروراند، خداوند او را بر بینى‌اش در میان آتش در خواهد افكند. سپس حضرت آیه مودّت را تلاوت فرمودند كه مودّت اهل بیت اجر و مزد رسالت است.»

## استدلال امام سجّاد عليه السّلام به آيه مودّت در شام

 در «تفسیر آلوسى» از ابن جُریر از أبى دَیلَم روایت میكند كه: لَمّا جى‌ءَ بِعَلىِّ بن الحُسین رَضِىَ اللهُ تعالَى عَنهُما أسیرًا فَاقیمَ علَى دَرَجِ دِمَشقَ، قامَ رجلٌ من أهلِ الشّامِ فقالَ: الحَمدُ لِلّه الذّى قَتَلَکم وَ اسْتَأْصَلَکم. فقَالَ لَهُ رَضِىَ اللَهُ تَعَالَى عَنهُ: أَقَرَأْتَ الْقُرْءَانَ!؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَقَرَأْتَ ءَالَ حم؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: مَا قَرَأْتَ‌ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌؟ قَالَ: فَإنَّکمْ لَأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.[[83]](#footnote-83)

 أبى دیلم میگوید: «چون حضرت سجّاد علیه السّلام را در حال اسارت وارد دمشق نمودند و در مكان مرتفعى بر فراز پلّه‌اى جاى دادند، مردى از شام گفت: حمد سزاوار خدائى است كه شما را كُشت و خاندان شما را از ریشه برانداخت. حضرت فرمودند: آیا قرآن خوانده‌اى!؟ عرض كرد: بلى. حضرت فرمودند: آیا آل حم را خوانده‌اى؟ عرض كرد: بلى. حضرت فرمودند: نخوانده‌اى این آیه را از قرآن كه خداوند به پیمبرش خطاب مى‌كند كه بگو: من از شما هیچ پاداش و مزدى درخواست نمى‌كنم الّا آنكه با أقرباى من مودّت‌

كنید؟ مرد گفت: آیا واقعاً و حتماً شما أقرباى پیغمبرید؟ آیا راستى شما أقرباى‌پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: آرى.»

## أشعار دختر عقيل بن أبى‏طالب در رثاء سيّد الشّهداء عليه السّلام، و اشاره به آيه مودّت

 در كتاب «إرشاد» مفید وارد است كه: چون خبر شهادت حضرت سید الشّهداء و اولاد و اصحاب آن حضرت به مدینه رسید، خَرَجَتْ امُّ لُقمانَ بنتُ عقیلِ بنِ أبى‌طالبٍ رحمةُ الله علَیهم حینَ سَمِعَت نَعْىَ الحُسینِ علیه السّلام حاسِرةً و معها أخواتُها: امُّ هانى و أسمآءُ و رَمْلةُ و زینبُ، بناتُ عقیلِ بنِ أبى‌طالبٍ رحمةُ اللهِ علیهنّ تَبْکى قَتْلاها بالطَّفِّ و هى تقولُ:

ما ذا تَقولون إن‌

# گفتار چهارم: خلاصه گفتار در روز جمعه 9 جُمادى الاولى 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ الْآنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ‌الحکیم فى کتابِه الکریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

 (بیست و سوّمین آیه، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

## زمخشرى در هر صورت آيه مودّت را به أهل بيت تفسير مي‌كند

 سابقاً معانى مختلفى از أرباب تفسیر از اهل تسنّن براى این آیه مباركه ذكر شد و پاسخهاى كاملى داده شد. ولى إمام المفسّرین در نزد آنها: جار الله محمود بن عمر زمخشرى متوفّى ٥٣٨ هجریه در تفسیر «كشّاف» این آیه مباركه را، همانطور كه سابقاً تفسیر نمودیم، طبق أحادیث متواتره از شیعه و سنّى به محبّت و مودّت اهل بیت تفسیر میكند و میگوید: چه استثناء متّصل باشد و چه منفصل، در هر حال مراد از اهل قربى، أقرباى حضرت رسول الله است.

## كلام زمخشرى در تفسير آيه مودّت

 و اینك نصّ ترجمه عبارت او: «جایز است كه استثناء متّصل باشد؛ یعنى من از شما مزدى طلب نمى‌كنم مگر این را، و او آنكه أقرباى مرا دوست داشته باشید. و این در واقع مزد و اجر نیست، چون أقرباى آن حضرت، أقرباى آنان نیز مى‌باشند و صله آنها بدین جهت لازم است. و جایز است كه استثناء منقطع باشد؛ یعنى من از شما هرگز مزد نخواسته‌ام و لكن من از شما درخواست‌

میكنم كه با أقرباى من كه آنان نیز أقرباى شما هستند مودّت كنید و آنها را اذیت ننمائید.»

 سپس میگوید:

 «اگر بگوئى: چرا در آیه، إلا المودة القربى‌ یا إلا المودة القربى‌ ذكر نشده است؟ و معنى‌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ چیست؟

 جواب مى‌گویم: چون لفظ «فى» براى ظرفیت است در آیه، اهل بیت محلّ و مكان براى محبّت و مقرّ مودّت قرار گرفته‌اند، مثل اینكه مى‌گوئى: لى فى ءَال فُلانٍ مودّةٌ، و لى فیهم هَوًى و حُبٌّ شدیدٌ. «از براى من در آل فلان مراتب محبّت است، و از براى من در آنها عشق و محبّت شدید است.» منظور تو از این قسم تعبیر این است كه من آنها را دوست دارم و آنها محلّ و مكان محبّت من قرار گرفته‌اند.

 و البته این معنى را كه‌ «فى» مى‌فهماند «لام» نمى‌فهماند اگر بگوئى: إلّا المودّة للقربى‌؛ چون در اینجا لام متعلّق به مودّت است، ولى‌ «فى» متعلّق به محذوف است، مانند آنكه بگوئى: المالُ فى الکیس‌.

 و بنابراین تقدیر آن چنین میشود: إلّاالمودّةَ ثابتةً فى القُربى و مُتَمکنةً فیها. «مگر مودّتى كه ثابت و مستقرّ باشد در قربى و متمكّن در آن ذوات باشد».»

 سپس میگوید: و قُربى‌ مصدر است مانند زُلفى و بُشرى به معناى قَرابة، و مراد اهل قرابت یعنى أقربا است.[[84]](#footnote-84)»

 آنگاه شروع میكند در بیان احادیثى كه در تفسیر این آیه و غیر این آیه درباره محبّت اهل بیت رسول الله وارد شده است و آنها را ذكر میكند.

## مسلمين بايد اهل بيت را محلّ محبّت خود قرار دهند

 ملاحظه میشود كه زمخشرى آیه را چنین تفسیر میكند كه مسلمین باید اهل‌بیت را محلّ و مقرّ محبّت خود قرار دهند و مودّت خود را در آن ظروف مقدّسه متمكّن نمایند.

 آرى حقّ مسأله چنین است. طبق أحادیث مسلّم و متواترى كه شیعه و سنّى از حضرت رسول الله روایت مى‌كنند، حضرت فرموده‌اند: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِى فِیکمْ کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکبَ فِیهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.[[85]](#footnote-85) «مثال اهل بیت من مانند مثال كشتى نوح است؛ كسانى كه بر آن سوار گردند نجات یابند و كسانى كه از سوار شدن تخلّف ورزند غرق خواهند شد.»

## روايت: «مَثَلُ أهْل بَيْتى فيكم كمَثَلِ سَفينَةِ نوح ...» و توضيحى درباره آن

 این حدیث مبارك كه بستگى و پیوند و مودّت به آن ذوات مطهّره را به كشتى نوح تشبیه مى‌نماید (با لفظ «فى» كه به معنى ظرفیت است و در آیه مباركه: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ نیز ذكر شده است) بسیار مناسب و شایان دقّت است.

 جاى تردید نیست كه سفینه نوح كه به دست حضرت نوح علیه السّلام ساخته شد، كشتى امن و نجاتى بود كه هر كس در آن قرار گرفت جان به سلامت برد و هر كس در آن سوار نشد دستخوش هلاكت گردید. چون در هنگام طوفانِ عالم گیر و امواج بلاى آسمانى و زمینى كه از شش جهت روى آور بود، و باد و باران با قدرت و شدّت تهدید مى‌نمود، آب از زمین مى‌جوشید و سیلاب باران از هوا میریخت؛ كشتى نوح یگانه وسیله نجات بود، چون منحصر به فرد بود.

 و علاوه كشتى محكم و استوارى بود كه در أثر طوفان نشكست، و تیار

طوفان و طغیان آب كه دست ردّ بر سینه كسى نگذاشت و خانه‌ها را ویران و خانمانها را به باد فنا داد، و حتّى افرادى كه بر فراز كوه مانند فرزند نوح پناه برده بودند گرفتار غرقاب بلا نمود، در آن كشتى اثرى ننمود. همه سواران آن سفینه جان به سلامت بردند و به كسى آسیبى نرسید، در حالى كه همین أفرادى كه به دعوت حضرت نوح بر آن مركب سوار شدند، چنانچه تخلّف ورزیده بودند، همگى را آب برده بود و طغیان بلا از در پرّه گرفتن آنان دریغ نمى‌نمود.

## اهل بيت كشتى نجات امّت پيامبرند

 حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله كه نوح معنى و حقیقت، و منجى عالم بشریت از گرداب بلاى جهل و غرور و شَرَه و استكبار و شخصیت طلبى و جُحود و انكار و شهوت و غضب، و بالأخره دستگیر انسانها از ظلمتكده خودپرستى و رهبر آنها به حریم امن و امان خدا پرستى است، این مطلب را با نور دل و بصیرت قلبِ منوّر خود به موجب:

 ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى‌ لَقَدْ رَأى‌ مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى‌،[[86]](#footnote-86) دریافته بود كه اهل بیت آن حضرت كشتى نجاتند.

## برخى از صفات اختصاصى أميرالمؤمنين عليه السّلام

 حضرت مولى الموالى أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه كه در خانه خدا و بیت الله الحرام از عالم رحِم پا بدین عالم نهاده، و اوّلین بار چشم بر روى جمال محمّدى گشوده و در دامان آن حضرت پرورش یافته، و لحظه‌اى بر صنم سجده ننموده، و اوّلین فردى است كه اسلام آورده، و در تمام مراحل، در خلَوات و جلَوات، در هجرت و غزوات به دنبال پیغمبر أكرم بوده، و از نقطه نظر علم و معرفت و أسرار الهى و مقام تعلیم و تربیت بشر و حركت دادن آنان به مقام فوز و سعادت تالى تِلو پیغمبر اكرم، و درِ شهر علم و مدینه حكمت آن‌

حضرت بوده، چنانچه فرموده است: وَ لَقَدْ کنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِیلِ أثَرَ أُمِّهِ، یرْفَعُ لِى فِى کلِّ یوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا وَ یأْمُرُنِى بِالِاقْتِدَآءِ بِهِ.[[87]](#footnote-87)

## حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام، خلاصه روح و جان و نفس پيغمبر است

 و تا جائى كه اسلام رهین زحمات و فداكاریهاى آن حضرت محسوب شده است، و از نقطه نظر واقع چنانچه خود حضرت رسول الله فرموده: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِىٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.[[88]](#footnote-88) «من و على از یك درخت آفریده شده‌ایم.» و حضرتش در «نهج البلاغة» فرموده: وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَهِ کالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَ الذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ.[[89]](#footnote-89) «نسبت من به رسول خدا مانند دو تنه درختى است كه با یكدیگر از یك ریشه در آمده باشند و مانند ذراع است نسبت به بازو.» خلاصه روح و جان و نفس پیغمبر و برادر و سرّ رسول الله است؛

 و همچنین حضرت صدّیقه كبرى فاطمة الزّهراء كه سرّ پدر و وارث حقائق و معنویات فضائل و كمالات آن حضرت است، و حسنین علیهما السّلام دو سید جوانان اهل بهشت، و اولاد آن بزرگواران كه حامل لواء ولایت و مقام محمودند؛ همگى به منزله كشتى نوح هستند.

 هر كس خود را بدانجا روانه كند و دل بدانجا نهد و سر بر آن آستان گذارد و آنها را به جان و دل دوست داشته باشد و از آنها پیروى كند و در تمام شؤون حیاتى دنیوى و اخروى، ظاهرى و باطنى، آنان را مقتدا وپیشوا و رهبر و معلّم دانسته، خود به دنبال آنها حركت و به سُنن آنها مؤدّب گردد؛ از گزند حوادث‌

مادّى و معنوى نجات مى‌یابد و به مقام امن میرسد.

## كسى كه از كشتى نجات اهل بيت تخلّف كند هلاك مى‏شود

 و هر كس تخلّف كند، تیار افكار شیطانى و خاطرات نفسانى و أهواء باطله مُضِلّه چون موج از هر طرف او را درپرّه گیرد و راه نجات را بروى او مسدود كند؛ از هر طرف به دنبال دوا و درمان برخیزد، حرمان نصیب او خواهد شد، و با هر دوستى بخواهد انس گیرد دشمن كارى بجانش خواهد بود؛ تا بالأخره در میان امواج پرخروش و مصائب بى‌شمار خودپرستى و خودكامى با رنج و الَم هلاك و به دوزخ رهسپار گردد.

## كلام فخر رازى در تمسّك به روايت: «أصحابى كالنّجومِ بأيّهِمُ اقْتَدَيتُمُ اهْتَدَيتُم»

 امام فخر رازى در تفسیر خود میگوید:

 «از بعض از مذكّرین شنیدم كه مى‌گفت: حضرت رسول الله فرموده‌اند:

 مَثَلُ أَهْلِ بَیتِى کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَ فِیهَا نَجَى‌، و نیز حضرت رسول الله فرموده‌اند: أَصْحَابِى کالنُّجُومِ بِأیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ.

 و ما الآن در دریاى تكلیفْ واقع، و موجهاى شبهات و شهوات روى آور است، و كسى كه عزم سفر دریا دارد احتیاج به دو چیز دارد: یكى كشتى بدون عیب و بدون سوراخ، و دیگر ستارگان ظاهر طالع نورانى. چون مسافر در كشتى نشیند و چشمان خود را بر ستارگان روشن و تابناك اندازد امید سلامت بیشتر است. همچنین اصحاب ما اهل تسنّن در سفینه حبّ آل محمّد سوارند و دیدگان خود را بر ستارگان اصحاب پیغمبر دوخته، امید از خدا مى‌رود كه به سلامت فائز و به سعادت دنیا و آخرت كامیاب گردند.»[[90]](#footnote-90) تا اینجا كلام فخر رازى تمام شد.

 آلوسى در تفسیر خود نیز این مطلب را از تفسیر امام فخر نقل میكند و آنرا مى‌پسندد.[[91]](#footnote-91)

 خلاصه مطلب آنكه میگویند: كلام حضرت رسول الله درباره اهل بیت كه آنها مانند كشتى نوحند هر كس سوار شود نجات یابد، تنها كافى نیست، محبّت و پیروى از اهل بیت به تنهائى دست انسان را نمى‌گیرد؛ چون آن حضرت نیز فرموده است كه: یاران و اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر كدام از آنها اقتداء كنید راه را خواهید یافت. بنابراین باید به سیره اصحاب نیز متمسّك بود و از اصحاب حضرت رسول به هر شكل و عنوان پیروى كرد، آنان ستارگان آسمانند. چون مسافر كشتى كه تنها نشستن در كشتى براى او سودى ندارد، باید چشم به آسمان بدوزد و با رهبرى ستارگان راه را پیدا نموده و حركت كند.

## روايت: «أصحابى كالنّجوم» روايتى جعلى است

 ولیكن از چند نقطه نظر این استدلال باطل بوده و سفسطه‌اى بیش نیست؛ زیرا اوّلًا: روایت: أَصْحَابِى کالنُّجُومِ بأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ‌، یك حدیث مجعولى بیش نیست؛ این حدیث در یك كتاب از كتب شیعه یافت نمى‌شود و در روایات اهل سنّت نیز داراى سند صحیحى نیست.

## سرّ جعل روايت: «أصحابى كالنّجوم»

 وقتى كه بعد از رحلت رسول الله خطّه هدایت را از مردم برگردانیدند و مردم را از خاندان رسالت و اهل بیت دور كردند، با وجود هزاران روایتى كه درباره فضائل مولى أمیرالمؤمنین علیه السّلام خود از رسول خدا شنیده بودند، چون بر اساس هواى نفس خواستند زعامت مسلمین را خود عهده‌دار گردند، حدیثى از رسول خدا جعل نمودند كه اصحاب من مانند ستارگانند، از هر یك پیروى كنید راه سعادت را خواهید یافت. و با این روایت خواستند به اساس تعدّیات و انحرافات خود سر و صورتى دهند، غافل از آنكه تاریخ تحلیلى و ابحاث انتقادى، دیگر آبروئى براى مجعولات آنان باقى نمى‌گذارد.

## ردّ علّامه مجلسى بر روايت جعلى: «أصحابى كالنّجوم»

 مرحوم مجلسى بعد از آنكه أخبار كثیرى از رسول خدا بر خلافت و وصایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام حدیث میكند، از فخر رازى روایتى از

ابن عبّاس در تفسیر آیه: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ[[92]](#footnote-92) بدین منوال نقل میكند كه:

 قال ابنُ عبّاسٍ: وَضَعَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ یدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ! وَ أَوْمَأَ إلَى مِنْکبِ عَلِىٍّ وَ قَالَ: أَنْتَ الْهَادِى! یا عَلِىُّ! بِک یهْتَدِى الْمُهْتَدُونَ‌. ـ انتهى.

 «ابن عبّاس میگوید: حضرت رسول الله دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمودند: مَنَم مُنذر و ترساننده خلق از عذاب خداى! و سپس اشاره كردند به شانه أمیرالمؤمنین علىّ بن أبى‌طالب و فرمودند: تو هستى هادى و راهنما! اى على! به بركت وجود تو هدایت خواهند یافت هدایت یافتگان.»

 و پس از آنكه این روایت را شرح كامل میدهد مى‌فرماید: «و بهذه الأخبار یظهرُ أنَّ حدیثَ: أَصْحَابِى کالنُّجُومِ بِأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ، مِن مُفتَرَیاتهم کما اعتَرفَ بکونِه مَوضوعًا شارحُ الشّفا و ضَعَّف رُواتَه، و کذا ابنُ حَزْمٍ و الحافظُ زینُ الدّین العراقىُّ، و سَیأتى القَولُ فى ذلک إن شآء اللهُ تعالَى».[[93]](#footnote-93)

 «و بواسطه این أخبار روشن مى‌گردد كه حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ از افترائات عامّه است كه خود ساخته و به پیغمبر افترا بستند، همچنانكه به ساختگى بودن آن شارح شفا اعتراف نموده و راویان آنرا ضعیف شمرده است، و همچنین ابن حزم و حافظ زین الدّین عراقى نیز اعتراف به این مطلب نموده‌اند.»

## روايت مجعول: «أصحابى كالنّجوم» منافات صريح با قرآن كريم دارد

 و ثانیاً: حدیث اقتداى به صحابه و پیروى از آنان منافات صریح با آیات‌

قرآن كریم دارد. قرآن مجید جواز متابعت را منحصر به أنبیاء و أئمّه معصومین و اولیاى مقرّبین كه از هر گونه هواى نفس خالى و عارى هستند میداند، و به هیچ وجه من الوجوه پیروى از أفرادى را كه از هواى نفس خارج نشده‌اند و دلشان به نور خدا منوّر نگشته است جائز نمى‌شمرد، خصوصاً درباره ولایت شرعیه و زعامت دینیه و ریاست عامّه و خلافت رسول الله. اینك ما از آیات قرآن براى نمونه و مثال چند شاهد مى‌آوریم:

 اوّل: ضمن سفارشهائى كه پروردگار به انسان میكند، او را امر میكند كه فقط از راه و روش كسانى كه بسوى خدا إنابه نموده و دلهاى خود را به خدا سپرده‌اند پیروى كن؛ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ.[[94]](#footnote-94)

## در قرآن مقام زعامت و پيشوائى ملازم با اهتداء پيشوا به امر خداست

 دوّم: خداوند در هر جاى قرآن كه كلام از پیشوائى و زعامت به میان مى‌آورد، این مقام را ملازم با اهتداء پیشوا به أمر خدا میداند و هدایت او را به هدایت خدا لازم میداند. در سوره أنبیاء پس از آنكه از حالات حضرت ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب بیان میكند سپس مى‌فرماید:

 وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ.[[95]](#footnote-95)

 «ما آنها را پیشوایانى قرار دادیم كه مردم را به امر ما هدایت مى‌كردند و به آنها طریق كارهاى پسندیده و كیفیت إقامه نماز و بذل زكوة را از نقطه نظر علم باطنى عنایت كردیم و آنها فقط پرستش ما را مى‌نمودند.»

 ملاحظه مى‌شود كه جنبه امامت و زعامت را ملازم با هدایت خود آنها به امر خدا دانسته است.

## آيات وارده در متابعت صرف از انبياء و ائمّه معصومين و اولياى مقرّبين عليهم السّلام

 و دیگر درباره بنى اسرائیل پس از آنكه حضرت موسى را با كتاب آسمانى بسوى آنها برانگیخت و او را چراغ راه هدایت آنها قرار داد مى‌فرماید: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ.[[96]](#footnote-96)

 «و ما در بین بنى اسرائیل پیشوایانى قرار دادیم كه آنها در خطّ هدایت ما و امر ما مردم را هدایت مى‌نمودند؛ چون پیشوایانى شكیبا بوده و نسبت به آیات عظمت و توحید ما به مقام یقین رسیده بودند.»

 سوّم: خداوند بر سبیل استفهام تقریرى مى‌فرماید: آیا كسى كه هدایت بسوى حقّ كند سزاوارتر است به پیروى و تبعیت، یا كسى كه نمى‌تواند هدایت كند مگر آنكه اوّلًا خودش هدایت یابد؟ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى‌ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.[[97]](#footnote-97)

 در اینجا ملاحظه مى‌شود كه خداوند بین هدایت كنندگان به حق و بین أفرادى كه هدایت ذاتى و الهامى ندارند بلكه هدایت از غیر شده‌اند، تقابل قرار داده است. بنابراین معلوم مى‌شود دسته اوّل كه فقط سزاوار است آنها مردم را هدایت به حقّ كنند أفرادى هستند كه هدایت آنها ذاتى و إلهامى باشد، و دل آنها به نور خدا منوّر و با فرقان الهى با عقربه سنجش نیروى الهامى، بین حقّ و باطل را تمییز دهند.

 چهارم‌ آنكه: در سه جاى قرآن وارد است كه: وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ.[[98]](#footnote-98) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ.[[99]](#footnote-99) مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي.[[100]](#footnote-100)

 یعنى: «كسى كه خدا او را هدایت كند فقط او راه یافته است.» و معلوم است كسى كه خود راه را نیافته است كجا مى‌تواند دستگیر مردم گمراه گردد؟!

## كسى كه چشم دل او باز نشده نمى‏تواند راهبر خلق بسوى خدا گردد

 كسى كه هنوز چشم دل او باز نشده وجلوه خدا را در تمام موجودات به نظر وحدانیت ندیده و در قفس أوهام و خودپرستى زندانى است، آیا او مى‌تواند راهبر خلق خدا بسوى خدا گردد؟! آیا میتواند با نظر بصیرت و نقّاد و كشش روحى خود خلق گُم و نابینا را بینا نموده، در شاهراه سعادت و توحید رهبرى كند؟!

 قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى‌ وَ الْبَصِيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ.[[101]](#footnote-101)

 «اى پیغمبر! بگو آیا دو شخص نابینا و بینا مساوى هستند؟ چرا فكر نمى‌كنید؟»

## پيروى نمودن از كسى كه قلبش از ذكر خدا غافل است ممنوع مى‏باشد

 پنجم‌ آنكه: خداوند به پیغمبرش خطاب فرموده میگوید: وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً.[[102]](#footnote-102) «اى پیغمبر! پیروى مكن از كسى كه ما قلب او را از ذكر خود بازداشته‌ایم و او به دنبال هواى نفس خود در حركت بوده و دست او از حقائق و معنویات خالى است.»

 و معلوم است كه گرچه خطاب به پیغمبر است ولیكن ملاكِ خطاب، عامّ است، و بر هر مسلمانى لازم است كه از پیروى كردن كسانى كه قلب آنها از ذكر خدا غافل و از هواى نفس پیروى مى‌كنند اجتناب ورزد، خواه از صحابه رسول خدا باشند یا از غیر صحابه.

 اگر بعضى از صحابه رسول خدا از هواى نفس پیروى كنند باز هم مى‌توان‌

از آنها پیروى كرد؟!

## خداوند افرادى را كه از هواى نفس خود تبعيّت كنند گمراه ترين افراد بشر ميداند

 خدا میفرماید: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ‌ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.[[103]](#footnote-103)

 «چه أفرادى گمراه‌ترند از كسانى كه پیروى از هواى نفس مى‌كنند و از هدایت خدا پیروى نمى‌نمایند؟! خدا گروه ستمگران را هدایت نخواهد نمود.»

 خداوند أفرادى را كه از هواى نفس خود تبعیت كنند گمراه‌ترین أفراد بشر مى‌داند؛ در اینجا فرقى نیست كه این أفراد از صحابه باشند یا از غیر آنها. در هر حال به موجب نصّ صریح قرآن گمراهند؛ و البته گمراه نمى‌تواند دستگیرى كند.

 بنابراین، به موجب این آیاتى كه ذكر شد چگونه صحیح است كه باور كنیم پیغمبر أكرم فرموده است: به هر یك از اصحاب من اقتدا كنید و آنها را پیشواى خود قرار دهید، آنها شما را هدایت مى‌كنند؟ در میان اصحاب، أفراد شایسته و مؤمن و روشندل بوده‌اند، و مردمان گمراه و منافق نیز بوده‌اند، و أفراد عادى كه ایمان آورده بودند ولى ایمان در قلب آنها رسوخ ننموده بود نیز بوده‌اند. با وجود این كه آنها به این أقسام منقسم‌اند، آیا صحیح است كه حضرت رسول الله به مردم بفرماید: به هر یك از اصحاب من اقتدا كنید راه كمال را دریافته و به صلاح و سعادت خواهید رسید؟

## روايات دالّه بر عظمت روح و علوّ مقام بعضى از صحابه

 ما در اینجا ناچاریم بعضى از أحادیث و وقایعى كه دلالت بر عظمت روح و علوّ قدر و منزلت بعضى از آنها، و همچنین أحادیث و وقایعى كه دلالت بر ضعف ایمان یا نفاق بعضى از آنها دارد را بیان كنیم، تا معلوم شود كه در میان آنها همه قسم از أفراد خوب و زشت وجود داشته و همگى یك پارچه طاهر و مطهَّر نبوده‌اند.

 البته در آیات قرآن نیز در موارد مختلفه از بعضى از آنها تمجید و تحسین وافر نموده است، ولى اینك تنها چند نمونه از أحادیثى كه در فضل و شرافت‌آنها بیان شده است را مى‌آوریم:

## روايت امام باقر از أميرالمؤمنين عليهما السّلام در علوّ مقام برخى از صحابه

 اوّل: از «أمالى» شیخ طوسى با إسناد متّصل خود از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است كه:

 قَالَ: صَلَّى أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى‌طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ بِالنَّاسِ الصُّبْحَ بِالْعِرَاقِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ فَبَکى وَ أَبْکاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَهِ تَعَالَى. ثُمَّ قَالَ: أمْ وَاللَهِ لَقَدْ عَهِدْتُ أَقْوَامًا عَلَى عَهْدِ خَلِیلِى رَسُولِ اللَهِ صَلّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ إنَّهُمْ لَیصْبِحُونَ وَ یمْسُونَ شُعْثًا غُبْرًا خُمْصًا بَینَ أَعْینِهِمْ کرُکبِ الْمِعْزَى‌[[104]](#footnote-104)، یبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِیامًا، یرَاوِحُونَ‌[[105]](#footnote-105) بَینَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ، ینَاجُونَ رَبَّهُمْ وَ یسْأَ لُونَهُ فَکاک رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ. وَاللَهِ لَقَدْ رَأَیتُهُمْ وَ هُمْ جَمِیعٌ‌[[106]](#footnote-106) مُشْفِقُونَ مِنْهُ خَآئِفُونَ.[[107]](#footnote-107)

 «حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عراق با مردم نماز صبح را گذاشت. پس از خاتمه نماز آنان را موعظه فرمود، خود گریست و مردم را به گریه درآورد از خوف خدا. سپس فرمود: سوگند به خدا من در زمان خلیل خودم رسول خدا با جماعتى از صحابه هم عهد بودم و آنان از شدّت عبادت و جهاد پیوسته چهره‌هایشان گرد آلود و موهاى آنان شانه نزده و شكمهاى آنان خالى از طعام بود، مابین دو چشمان آنها در صفحه پیشانى از شدّت و كثرت سجود مانند زانوهاى بُز اثر تماس با خاك مشهود بود،

شبانگاهان بسیار سجده میكردند و بسیار به قیام بر مى‌خاستند، دائماً گاهى به قیام برمى‌خاستند و نماز مى‌خواندند و گاهى به سجده طولانى مى‌رفتند و كارشان یكى از این دو بود، با خداى خود مناجات مى‌نمودند و از خداى خود مى‌خواستند كه آنان را از آتش جهنّم رهائى بخشد. سوگند به خدا آنها را متّحد القلب و یكدل میدیدم و همه از خداوند مشفق و خائف بودند.»

## كلام أميرالمؤمنين عليه السّلام درباره اصحاب پيغمبر و خصوصيّتهاى آنها

 دوّم: در «نهج البلاغة» وارد است: لَقَدْ رَأَیتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ فَمَا أَرَى أَحَدًا مِنْکمْ یشْبِهُهُمْ؛ لَقَدْ کانُوا یصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِیامًا یرَاوِحُونَ بَینَ جِبَاهِهِمْ و خُدُودِهِمْ وَ یقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکرِ مَعَادِهِمْ، کأَنَّ بَینَ أَعْینِهِمْ رُکبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ، إذَا ذُکرَ اللَهُ سُبْحَانَهُ هَمَلَتْ أعْینُهُمْ حَتّى تَبُلَّ جُیوبَهُمْ وَ مَادُوا کمَا یمِیدُ الشَّجَرُ یوْمَ الرِّیحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَ رَجَآءً لِلثَّوَابِ.[[108]](#footnote-108)

 «سوگند به خدا كه حقّاً دیدم اصحاب محمّد صلّى الله علیه وآله را و نمى‌بینم یك نفر از شما با آنها مشابهت داشته باشد؛ چون صبح مى‌شد از شدّت عبادت موهاى آنان ژولیده و غبارآلود بود و درازاى شب را به طول سجده و قیام به عبادت گذرانده بودند، در حالیكه نوبت به نوبت گاه پیشانى و گاه چهره بر زمین مى‌نهادند و مانند یك قطعه آتش از شور عشق و جذبه شوق در محراب عبادت مى‌ایستادند و به امید معاد و لقاى خدا زنده و با حرارت بودند، چنان سجده مى‌نمودند كه گویا در بین دو دیدگان آنها مانند زانوى بُز پینه بسته بود. چون نام خدا برده مى‌شد اشك آنان چنان سرازیر مى‌شد كه گریبانهاى آنان تَر مى‌شد، و مانند درخت هنگام تند باد در روز طوفانى بدنهاى آنان از خوف عقاب و امید ثواب به جنبش در مى‌آمد.»

## مناجات و تلاوت قرآنِ اصحاب رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم

 سوّم: از طبرى نقل شده است كه: رُوِىَ أَنَّهُ لَمَّا نُسِخَ فَرْضُ قِیامِ اللَیلِ طَافَ النَّبِىُّ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ بِبُیوتِ أَصْحَابِهِ لِینْظُرَ مَا یصْنَعُونَ حِرْصًا عَلَى کثْرَةِ طَاعَاتِهِمْ فَوَجَدَهَا کبُیوتِ الزَّنَابِیرِ لِمَا سَمِعَ مِنْ دَنْدَنَتِهِمْ‌[[109]](#footnote-109) بِذِکرِ اللَهِ وَ التِّلَاوَةِ.[[110]](#footnote-110)

 «روایت شده است كه: چون تكلیف وجوب نماز شب و قیام لیل از اصحاب پیغمبر برداشته شد، حضرت از شدّت علاقه و محبّتى كه به عبادت آنها داشتند، شبانه بر اصحاب خود گردش نمودند كه ببینند آنها چه مى‌كنند، دیدند همه آنها بیدار و در خانه‌هاى آنان صداى مناجات و تلاوت قرآن و ذكر خدا مانند صداى خانه‌هاى زنبور طنین انداز بود.»

## كلام أميرالمؤمنين عليه السّلام و گريه آن حضرت در فراق اصحاب خاصّ خود

 چهارم‌: در «نهج البلاغة» در ضمن خطبه‌اى أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: أَینَ إخْوَانِىَ الَّذِینَ رَکبُوا الطَّرِیقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ!؟ أَینَ عَمَّارٌ!؟ وَ أینَ ابْنُ التَّیهَانِ!؟ وَ أَینَ ذُوالشَّهَادَتَینِ!؟ وَ أَینَ نُظَرَآؤُهُمْ مِنْ إخْوَانِهِمُ الَّذِینَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِیةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إلَى الْفَجَرَةِ!؟[[111]](#footnote-111)

 «كجا هستند برادران من! آنانكه در شاهراه دین بر مراكب حقّ بر نشستند و بر راه حقّ عبور نمودند!؟ كجاست عمّار بن یاسر!؟ و كجاست ابن التیهان!؟ و كجاست ذوالشّهادتین!؟ و كجا هستند امثال آنها از برادرانشان، آنانكه در نوشیدن شربت مرگ با یكدیگر هم پیمان شدند و سرهاى ایشان با بَرید بسوى فجره لِئام فرستاده شد!؟»

 حضرت در اینجا از عمّار یاسر و از ابن تَیهان، (مالك بن التّیهان كه كنیه او

ابو الهیثم بود) و از ابوعمارة خُزَیمة بن ثابت انصارى أوسى كه حضرت رسول الله شهادت او را به جاى شهادت دو مرد شمردند، و اینها از اصحاب كبار و أجلّه صحابه بودند، یاد میفرماید و بر فقدان و شهادت آنها در جنگ صفّین افسوس مى‌خورد.

 سپس دست به محاسن شریف كشیده و گریه طولانى نمود، سپس فرمود: أوْهِ! عَلَى إخْوَانِىَ الَّذِینَ تَلَوُا الْقُرْءَانَ فَأَحْکمُوهُ، و تَدَبَّرُوا الفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْیوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بالْقَآئِدِ فَاتَّبَعُوهُ.

 «آه و دریغ بر برادران من! آنانكه قرآن را با تدبّر تلاوت نمودند و اساس آن را استوار كردند، و در فرائض با تدبّر و بصیرت نگریسته و آنها را اقامه نمودند، سنّت رسول خدا و شریعت غرّاء را زنده كردند و بدعت را میراندند، به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و بر رئیس و پیشواى خود وثوق داشتند و از او پیروى كردند.»

 بارى این أفراد از جمله صحابه پر ارزش رسول خدا بودند كه با ایمان راسخ تا آخرین وهله در ركاب مولى الموالى شمشیر زده و جان خود را تسلیم نمودند.

## روايات دالّه بر ضعف ايمان بعضى از صحابه

 و امّا دسته دیگر از صحابه كه به مرحله یقین نرسیده و ایمان آنها ظاهرى و أحیاناً نیز با نفاق توأم بود، حالات آنها مختلف و قرآن و روایات از حالات آنها قدرى پرده بر میدارد. و ما براى شاهد و نمونه چند داستان از آنها ذكر مى‌كنیم:

## شأن نزول آيه: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً

 اوّل‌: در تفسیر آیه مباركه: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً،[[112]](#footnote-112) وارد است كه جابربن عبدالله انصارى حدیث میكند كه:

 قافله‌اى به مدینه وارد شد و ما با حضرت رسول اكرم صلّى الله علیه وآله وسلّم نماز جمعه مى‌خواندیم، همین كه مردم صداى قافله را شنیدند همگى دست از نماز كشیده و بسوى قافله رفتند و در مسجد كسى نماند مگر دوازده نفر كه من یك نفر از آنها بودم، و خداوند این آیه را نازل فرمود.

 توضیح آنكه: در آن زمان رسم چنین بود كه قافله‌اى كه براى تجارت به شام یا سائر نقاط میرفت و با خود انواع أطعمه از گندم و جو و انواع ألبسه و غیر ذلك مى‌آورد، چون به مدینه میرسیدند طبل میزدند تا آنكه مردم از آمدن قافله اطّلاع پیدا كنند و از خریدن اشیاء مورد لزوم قبل از تمام شدن آنها محروم نگردند.

 اتّفاقاً در روز جمعه‌اى كه حضرت رسول الله مشغول نماز جمعه‌[[113]](#footnote-113) یا مشغول خطبه نماز جمعه‌[[114]](#footnote-114) بر فراز منبر بودند قافله وارد شد و صداى طبل خبردار به درون مسجد آمد. نمازگزاران در حال نماز و یا مستمعین خطبه حضرت در حال خطبه همگى از مسجد بیرون دویده و خود را به بقیع كه اوّلین نقطه ورود قافله بود رسانیدند، از ترس آنكه مبادا أفرادى زودتر خود را به آنجا رسانیده و متاع قافله را خریدارى كنند. در مسجد جز دوازده نفر و یا یازده نفر و یا هشت نفر كسى نماند.[[115]](#footnote-115)

 در این حال این آیه نازل شد كه: «زمانى كه تجارت یا صداى طبل تجارت را معاینه كنند، یك مرتبه همگى بسوى آن رهسپار میگردند و با شتاب مسجد را خالى و متوجّه آن تجارت و یا لهو میگردند و تو را در حالیكه ایستاده‌اى رها مى‌نمایند. اى پیغمبر! بگو آنچه در نزد خداست از این تجارت و لهو بهتر است‌

و خدا روزى دهنده حقیقى است.»

 سپس حضرت رو به آن افراد قلیل باقى مانده نمودند و فرمودند: لَوْتَتَابَعْتُمْ حَتَّى لَایبْقَى أَحَدٌ مِنْکمْ لَسَالَ بِکمُ الْوَادِى نَارًا.[[116]](#footnote-116) «اگر شما نیز به دنبال آنها مى‌رفتید بطورى كه یك نفر در مسجد نمى‌ماند، آتش سوزنده از صحرا بسوى شما مى‌آمد و همه را در كام خود هلاك مى‌نمود.»

 از این قضیه فهمیده مى‌شود كه بعضى از اصحاب تا چه درجه به رسول خدا و به نماز بى‌اعتنا، و تا چه درجه به تجارت و لهو علاقمند بودند.

## ترس شديد اصحاب از مبارزه با عمرو بن عبدود

 دوّم: تفاسیر نگاشته‌اند كه در وقتیكه در غزوه أحزاب، عمرو بن عبدود اسب خود را از خندق جهانید و نیزه خود را در مقابل لشكر رسول الله به زمین كوبید و مبارز خواست، جز أمیرالمؤمنین علیه السّلام هیچ كس آماده دفاع نشد و همگى خود را فرومایه و كوچك دیدند.

 منظره جنگ بسیار دهشت زا بود، تمام قبایل و أحزابِ هم پیمان علیه رسول خدا قیام كرده بودند و اطراف مدینه در محاصره آنان بود، و بهترین و شجاع‌ترین سوار آنها كه یك تنه با هزار سوار مقابله و برابرى مى‌كرد از خندق عبور نمود و مبارز طلبید. در اینجا بود كه رنگ از صورت اصحاب پرید، چهره‌ها دگوگون شد، دلها طپید و از شدّت خوف نزدیك بود جانها به گلو برسد و به خدا گمان بد بردند و وعده نصرت را كه از حضرت شنیده بودند پوچ و بى‌اعتبار تلقّى كردند.

 وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِيداً.[[117]](#footnote-117)

 «و هنگامیكه در آن معركه چشمها خیره و مضطرب و از شدّت خوف به حركت و گردش در آمد و دلها طپید و به گلوگاه و حنجره‌ها رسید و شما اصحاب به خداى خود سوء ظنّ بردید، در آن صحنه مؤمنین مورد امتحان خدائى قرار گرفتند و وجود ایمانى آنان به شدّت متزلزل شد.»

## آياتى در شيوه رفتارى منافقين در مواقع ترس و جنگ، برخى از وقايع جنگ احزاب

 و جماعتى از اصحاب كه در باطن نفاق داشتند و أفرادى كه دلهاى آنان از أمراض شرك خالى نبود گفتند: تمام وعده‌هاى خدا و رسول خدا دروغ و بى‌اعتبار شد؛ وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً.[[118]](#footnote-118)

 و نیز جماعتى از اهل مدینه رو به جمعیت نمودند و گفتند: اى اهل یثْرب (اهل مدینه) اینجا براى شما موضع درنگ نیست، فوراً به خانه‌هاى خود برگردید. و جماعتى از آنان كه خجالت مى‌كشیدند بدون عذر برگردند، خدمت رسول الله آمده بهانه جوئى نمودند؛ به بهانه آنكه خانه‌هاى ما سرپرست ندارد و عیالات ما تنها هستند اجازه برگشت مى‌گرفتند، و در این موقع خطیر وجود مقدّسش را رها میكردند. خداوند میفرماید كه خانه‌هاى آنها بى‌سرپرست نبود، آنان قصد فرار از جنگ داشتند؛ وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِراراً.[[119]](#footnote-119)

 این إجمال قضیه أحزاب بود. در چنین موقعیتى بعضى از صحابه گفتند كه: این دشمنان فقط با محمّد كار دارند، بیائید محمّد را تحویل آنان بدهیم و خود جان به سلامت بریم. در این هنگام پیغمبر سه مرتبه خطبه خواند و مردم را

به جهاد و دفاع و مبارزه با عمرو بن عبدود دعوت نمود، و هیچكس در این سه بار حاضر براى مقابله نشد جز وجود مقدّس مولى الموالى أمیرالمؤمنین علیه السّلام كه در هر سه بار برخاست و آمادگى خود را بیان كرد، تا بالأخره از حضرت رسول الله رخصت طلبید و دشمن را كشت و فتح بدست آن حضرت شد. در این قضیه تفاسیر و روایات شیعه و سنّى متّفق است و همگى اعتراف نموده‌اند.

## جريان توقّف حضرت رسول أكرم صلّى الله عليه وآله و سلّم در حديبيّه

 سوّم‌: تفاسیر[[120]](#footnote-120) نگاشته‌اند كه حضرت رسول الله به اصحاب خود وعده فتح مكّه را داده بودند. در سنه ششم از هجرت در ماه ذى القعده با جماعتى از اصحاب به قصد طواف خانه خدا از مدینه به سمت مكّه رهسپار شدند و با خود شُترانى براى قربانى همراه داشته و آنها را إشعار نموده و خود و اصحاب خود به حالت إحرام در آمده طىّ طریق كردند تا به زمین حدیبیه نزدیك مكّه رسیدند.

 كفّار قریش چون از قصد حضرت اطّلاع پیدا كردند، از ورود آن حضرت و مسلمانان جدّاً ممانعت نمودند تا آنكه نزدیك بود جنگ در گیرد. بالأخره بعد از مراودات بسیار و ملاقاتهائى كه رؤساى آنان با پیغمبر نمودند و فهمیدند كه حضرت قصد جنگ ندارد و آن حضرت و مسلمین با حالت إحرام شترانى براى قربانى همراه داشته و قصد زیارت و طواف خانه خدا را دارند، صلحنامه‌اى در زمین حدیبیه كه در نزدیكى مكّه است بین آنها و بین رسول خدا نوشته شد.[[121]](#footnote-121)

## صلح حديبيّه و برخى از بندهاى آن

 و از جمله بندهاى آن، این بود كه تا ده سال بین طرفین جنگ واقع نشود، و دیگر آنكه هر كس از اصحاب خواستند در مكّه براى حجّ و عمره بروند در أمان باشند و هر كس از كفّار قریش در مدینه آید در أمان باشد، و یكى از شرائط آن این بود كه پیغمبر در آن سال وارد مكّه نگردند بلكه در سال آینده براى حجّ بروند.

 صلحنامه به امضاء رسید و بنا شد حضرت در معیت مسلمین از آنجا به مدینه مراجعت كنند. حضرت امر فرمودند كه مسلمانان همانجا سرهاى خود را بتراشند و شترهاى خود را قربانى كنند و بدین وسیله از إحرام بیرون آیند.[[122]](#footnote-122)

## گران آمدن صلح حديبيّه بر بعضى از اصحاب

 این معنى براى بسیارى از اصحاب گران آمد و حاضر براى قربانى شترها و تراشیدن سرها در میان بیابان نبودند.

 قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: انْحَرُوا بُدْنَکمْ وَ احْلِقُوا رُءُوسَکمْ. فَامْتَنَعُوا وَ قَالُوا: کیفَ نَنْحَرُ وَ نَحْلِقُ وَ لَمْ نَطُفْ بِالْبَیتِ وَ لَمْ نَسْعَ بَینَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ؟! فَاغْتَمَّ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ و ءَالِهِ مِنْ ذَلِک وَ شَکى ذَلِک إلَى أُمِّ سَلَمَةَ. فَقَالَتْ: یا رَسُولَ اللَهِ! انْحَرْ أَنْتَ وَ احْلِقْ.

 فَنَحَرَ رَسُولُ اللَهِ وَ حَلَقَ، فَنَحَرَ الْقَوْمُ عَلَى حَیثُ‌[[123]](#footnote-123) یقِینٍ وَ شَک وَ ارْتِیابٍ.[[124]](#footnote-124)

 «حضرت به اصحاب خود امر كردند شتران را قربانى كنند و سرها را بتراشند. اصحاب امتناع كردند و تخلّف ورزیدند و گفتند: اى پیغمبر خدا! چگونه ما قربانى كنیم و سر بتراشیم در حالى كه هنوز گرد خانه خدا طواف ننموده‌ایم و بین دو كوه صفا و مروه سعى نكرده‌ایم؟! و در میان این بیابان بدون انجام این عبادات، سر تراشیدن و قربانى كردن و از إحرام بیرون آمدن غیر قابل‌

قبول است.

## مخالفت صريح أصحاب با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در جريان بازگشت از صلح حديبيّه

 حضرت رسول الله از این تخلّف و امتناع اصحاب بسیار غمگین شدند و گلایه و شكایت را به امّ سلمه بیان كردند. امّ سلمه عرض كرد: یا رسول الله! خود شما قربانى كنید و سر بتراشید. حضرت قربانى كردند و سر تراشیدند، ولى بسیارى از اصحاب سر نتراشیدند و فقط تقصیر كردند، از روى شكّ و تردیدى كه درباره نبوّت آن حضرت براى آنها در آن مرحله حاصل شد.»

 لذا پیغمبر سه بار سر تراشیدگان را دعا كردند و بر تقصیر كنندگان دعا ننمودند، و در هر بار كه از آن حضرت تقاضا مى‌نمودند كه بر تقصیركنندگان نیز دعا كنند دعا نمى‌نمودند، تا در آخر وهله بنا به تقاضاى آنها بر آنها نیز دعا كردند. چون از حضرت سؤال كردند كه چرا فقط بر سر تراشیدگان دعا فرمودید؟ حضرت گفتند: چون آنها شكّ نیاوردند.[[125]](#footnote-125)

## شك خليفه ثانى در نبوّت پيامبر

 هنوز صلحنامه نوشته نشده بود كه عمر بن الخطّاب ناگهان برجست و نزد أبوبكر رفت و راجع به این قضیه واقعه و عدم ورود در مكّه و قربانى و حلق در میان بیابان و شرائط صلحى كه بر مسلمین ناگوار بود شكایت كرد و گفت: آیا این مرد رسول خدا نیست كه چنین و چنان میكند؟

 و بعد از ردّ و بدلهائى عمر میگوید: نزد پیغمبر آمدم و گفتم: آیا تو پیغمبر نیستى؟ فرمود: چرا. گفتم: مگر ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟

 فرمود: بلى. گفتم: پس این حقارت چیست كه به دست تو در این پیمان و صلح به ما رسیده است؟ حضرت فرمود: بلى، من رسول خدایم و هرگز مخالفت امر او نخواهم نمود و او یار من خواهد بود و مرا نصرت خواهد نمود.[[126]](#footnote-126)

 گفتم: مگر به ما وعده ندادى كه به زودى به مكّه میرویم و طواف مى‌كنیم؟ فرمود: بلى، ولى آیا من هیچ به تو خبر دادم كه در این سال طواف مى‌كنیم؟ گفتم: نه، چنین نگفتى. حضرت فرمود: بدرستیكه به مكّه خواهى رفت و طواف خواهى نمود.

 عمر میگوید: از روزى كه اسلام آوردم تا آن روز در نبوّت پیغمبر شكّ ننمودم ولى آن روز شك آوردم.[[127]](#footnote-127)

 ملاحظه میشود كه اینها بودند اصحاب رسول خدا كه بر نبوّت آن حضرت شك آوردند و از تراشیدن سر و قربانى امتناع كردند و بر خلاف نصّ صریح و فرمان آن حضرت قیام نمودند.

## جريان توطئه قتل پيامبر صلّى الله عليه وآله و سلّم هنگام مراجعت از غزوه تبوك

 چهارم‌: از كتاب «دلآئل النّبوّة» شیخ أبى‌بكر أحمد بیهقى با إسناد خود مرفوعاً از أبى‌الأسود از عُروه نقل میكند كه: چون رسول خدا از غزوه تبوك عزم مراجعت به مدینه نمودند، در بین راه جماعتى از اصحاب، از راه مكر و خدعه، عازم بر قتل آن حضرت شدند و با یكدیگر بدین طریق پیمان نهادند كه چون حضرت از عَقَبه (راه باریك در بالاى كوه كه از یك طرفْ كوه و از طرف دیگر درّه عمیق است) عبور میكند در میان تاریكى شب حمله نموده و شتر پیغمبر را رَم دهند تا آن حضرت در آن درّه بیفتد و جان بسپارد.

 چون حضرت از این قضیه مطّلع شدند، اصحاب را امر فرمودند كه: هر كس مى‌خواهد از وسط درّه عبور كند، چون راه عبور براى قافله پر جمعیت آسانتر است. و خود آن حضرت دستور دادند كه عمّار یاسر پیاده حركت نموده زمام ناقه حضرت را بدست گیرد، و حُذَیفة بن الیمان از پشت سر مواظب بوده و ناقه را سوق دهد. عمّار از جلو ناقه، زمام ناقه را داشت و حذیفه از پشت سر

میراند، كه ناگهان در تاریكى شب صداى شدیدى بلند شد و آن جماعت منافق خود را به پیغمبر رسانیدند، و حضرت به خشم در آمدند و به حذیفه امر كردند كه برگردد و آنها را ببیند.

 حذیفه برگشت و با چوب دستى كه در دست داشت به صورت اسبها و شتران آنها زد، دید جماعتى نقاب بر رخ كشیده‌اند تا شناخته نشوند. چون حذیفه را دیدند ترسیدند كه شناخته شوند و مكر آنها آشكار گردد، لذا سرعت نموده و خود را به مردمى كه از وسط درّه عبور میكردند رساندند و خود را با آنها مخلوط نمودند.[[128]](#footnote-128)

 حذیفه برگشت و خود را به رسول الله رسانید. چون حذیفه رسید حضرت فرمودند: اى حذیفه! ناقه را تُند بران. و به عمّار فرمودند: به راه بیفت. عمّار و حذیفه سرعت كردند تا رسول الله را به سلامت از عقبه عبور دادند و منتظر شدند تا مردم كه از بطن وادى حركت میكردند و راهشان طولانى‌تر بود برسند.

 حضرت به حذیفه فرمودند: اى حذیفه! آیا از این جماعت كه قصد هلاك مرا داشتند كسى را شناختى؟ عرض كرد: شب تار بود و آنان نیز بر صورت خود نقاب كشیده بودند، ولى راحله دو نفر فلان و فلان را شناختم.

 حضرت فرمودند: آیا دانستید آنها چه نیتى داشتند؟ عرض كردند: نه، یا رسول الله! حضرت فرمودند: آنها به خدعه و مكر، خود را به دنبال ما روانه‌

ساختند تا هنگامى كه در ظلمت شب از كوره راه عقبه حركت مى‌كنیم، مرا از عقبه به درون درّه پرتاب كنند. عمّار و حذیفه گفتند: یا رسول الله! زمانى كه سائر اصحاب از درون وادى برسند آیا امر نمى‌كنى تا این منافقین را گردن بزنند؟ حضرت فرمود: كراهت دارم از اینكه این سخن زبان زد مردم و گفتگوى مجالس و محافل گردد و بگویند كه اینك محمّد دست خونریزى خود را در اصحاب خود گشوده است.

 سپس حضرت آن صحابه منافق را براى حذیفه معرّفى كردند. و در كتاب أبان بن عثمان وارد شده است كه آنها دوازده نفر بودند كه هفت تن آنها از قریش بودند.[[129]](#footnote-129)

## علّت نكشتن منافقينى كه در توطئه قتل پيامبر دست داشتند

 در همین زمینه از «كافى» روایتى نقل شده است از زُراره از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السّلام كه فرمودند:

 قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَوْلَا أَنِّى أَکرَهُ أنْ یقَالَ إنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ) وَ ءَالِهِ اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إذَا ظَفِرَ بِعَدُوِّهِ قَتَلَهُمْ، لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ کثِیرٍ.[[130]](#footnote-130)

 «حضرت رسول الله فرمودند: اگر من خوف و كراهت از آن نداشتم كه درباره من بگویند كه محمّد از گروهى مدد جست و چون بر دشمنش ظفر یافت آنها را كشت، هر آینه من گردنهاى جماعت بسیارى را میزدم.»

## جريان فرار اصحاب در جنگ حنين

 پنجم: فرار كردن اصحاب در جنگ حُنین است. توضیح آنكه: در حنین چون جنگ سختى بین مسلمین و قبیله هَوازِن در گرفت، همگى پا به فرار

گذاشته رسول خدا را تنها گذاردند، و جز ده نفر هیچ كس رسول الله را یارى نمى‌كرد. ابتدا قبیله بنو سلیم كه از انصار بودند فرار كردند و سپس بقیه اصحاب پا به فرار گذاردند؛ فقط أمیرالمؤمنین و آن عدّه معدود مشغول قتال بودند. فرارى ها از جلو پیغمبر عبور میكردند و در حال فرار روى خود را نیز بسوى رسول خدا نمى‌نمودند.

 عبّاس عموى پیغمبر لجام أستر آن حضرت را در دست گرفته و در طرف راست أستر محافظت میكرد. و أبوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب از طرف چپ آن حضرت محافظت مى‌نمود. حضرت رسول الله فریاد میزدند: اى جماعت انصار! من رسول الله هستم، بسوى من بیائید. هیچكس روى خود را بدان حضرت نمى‌نمود.

 نسیبه دختر كعب مازنیه مشت‌هاى خود را از خاك پر میكرد و بر صورت فراریان مى‌پاشید و مى‌گفت: كجا فرار مى‌كنید؟ خاك بر سر و روى شما باد! از خدا و رسول خدا فرار مى‌كنید؟ عُمَر از جلو نسیبه مى‌گذشت، نسیبه گفت: اى عمر! این چه كارى است كه مى‌كنید؟ فرار كردن در این حال چه معنى دارد؟ عمر گفت: فرار كردن امر خداست.

## اقدامات و دعاى رسول أكرم صلى الله عليه و آله و سلم براى پيروزى مسلمانان در جنگ حنين

 چون حضرت رسول الله تا بدین حدّ فرار اصحاب را مشاهده نمودند، استر خود را به سمت علىّ بن أبى‌طالب دواندند، دیدند با شمشیر كشیده مشغول مدافعه و در جنگ است. حضرت به عبّاس فرمودند:

 اصْعَدْ هذَا الظَّرِبَ‌[[131]](#footnote-131) وَ نَادِ: یا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرةِ! وَ یا أَصْحَابَ الشَّجَرَةِ! إلَى أَینَ تَفِرُّونَ!؟ هذَا رَسُولُ اللَهِ! ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَهِ یدَهُ فَقَالَ: اللَهُمَّ لَک الْحَمْدُ وَ إلَیک الْمُشْتَکى وَ أنْتَ الْمُسْتَعَانُ. فَنَزَلَ عَلَیهِ جَبْرَئِیلُ‌

فَقَالَ: یا رَسُولَ اللَهِ! دَعَوْتَ بِمَا دَعَا بِهِ مُوسَى حَیثَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ نَجَّاهُ مِنْ فِرْعَوْنَ.

 ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَهِ لِأَبِى سُفْیانَ بْنِ الْحارِثِ: نَاوِلْنِى کفًّا مِنْ حَصًى.

 نَاوَلَهُ فَرَمَاهُ فِى وُجوهِ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ قَالَ: شَاهَتِ الْوُجُوهُ! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إلَى السَّمَآءِ وَ قَالَ: اللَهُمَّ إنْ تَهْلِک هذِهِ الْعِصَابَةُ لَمْ تُعْبَدْ وَ إنْ شِئْتَ أَنْ لَاتُعْبَدَ لَاتُعْبَدْ.

 فَلَمَّا سَمِعَتِ الْأَنْصَارُ نِدَآءَ الْعَبَّاسِ عَطَفُوا وَ کسَرُوا جُفُونَ سُیوفِهِمْ وَ هُمْ یقُولُونَ: لَبَّیک! وَ مَرُّوا بِرَسُولِ اللَهِ وَ اسْتَحْیوْا أنْ یرْجِعُوا إلَیهِ وَ لَحِقُوا بِالرَّایةِ.

 «از این كوه بالا برو و فریاد بر آر: اى اصحاب سوره بقره! و اى اصحاب شجره! كجا فرار مى‌كنید؟ این رسول خداست!

 سپس رسول الله دست خود را به دعا برداشتند و گفتند: بار پروردگارا! حمد و ستایش مختصّ ذات مقدّس توست و شكایت بسوى توست و تو فقط محلّ إعانت و كمك هستى. پس جبرئیل نازل شد و گفت: اى رسول خدا! دعا نمودى به آن دعائى كه حضرت موسى نمود در آن وقتى كه خدا دریا را براى او شكافت و او را از فرعون نجات داد.

 سپس حضرت به أبوسفیان بن حارث كه عموزاده آن حضرت بود فرمودند: مشتى از این ریگها به من بده. او داد پس حضرت ریگها را به صورت مشركین پاشید و گفت: زشت باد این صورتها! آنگاه حضرت سر خود را به آسمان بلند نموده گفتند: بار پروردگارا! اگر این جماعت مسلمین هلاك گردند تو دیگر عبادت نخواهى شد و اگر خودت مى‌خواهى كه كسى تو را عبادت نكند عبادت نكند.

 چون أنصار صداى عبّاس را شنیدند برگشتند و دست از فرار كشیدند و

غلافهاى شمشیرهاى خود را شكستند و مى‌گفتند: لبّیك! و از نزد رسول الله مى‌گذشتند ولى از خجالت حیا میكردند كه به خدمتش برسند. و همگى در زیر پرچم گرد آمدند.»

 و بالأخره خدا نصرت را بر پیغمبر و مسلمین نصیب فرمود، و این آیه در اینجا نازل شد: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ.[[132]](#footnote-132) و[[133]](#footnote-133)

 «تحقیقاً خداوند شما را در مواطن بسیارى یارى كرد و در روز حنین نیز شما را یارى فرمود، در حالیكه از كثرت أفراد خود خشنود بودید، لكن كثرت أفراد كارى صورت نداد و زمین با تمام گشایش و فراخى بر شما تنگ شد، و شما همگى پشت نموده پا به فرار گذاشتید.»

## برخى از صحابه خود را در مقابل پيامبر مستقلّ الرّأى مى‏دانستند

 بارى، حالات اصحاب رسول الله كه در این پنج مورد مطالبى از آنها به میان آمد، شاهد و نمونه‌اى بود از یك سلسله مخالفتهاى طولانى كه بعضى از آنها در تمام مدّت حیات پیغمبر با آن حضرت داشتند و در بسیارى از امور، خود را مستقلّ الرّأى در مقابل پیغمبر مى‌دانستند. در بعضى اوقات كه حالت سكون و آرامش بود و منافع شخصى آنها در خطر نبود سكوت اختیار مى‌نمودند، و در بعضى از اوقات جدّاً در مقابل پیغمبر اظهار نظر و رأى مى‌نمودند و در مواقع جنگ و شدّت و رزم در تزلزل و اضطراب بودند، و چه بسا در بعضى از اوقات قصد قتل خود آن حضرت را داشتند و در نبوّت‌

آن حضرت شك مى‌نمودند، و پا به فرار گذاشته، در میان معركه، در خطیرترین اوقات آن حضرت را تنها گذاشته و از ترس جان براى حفظ خود فرار مى‌نمودند.

 آیا در این صورت صحیح است كه باور كنیم حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ حدیث درستى است؟ آیا این اصحاب ستارگان آسمانند؟! آیا پیغمبر فرموده‌است كه به هر یك از آنان اقتدا كنید آنها شما را هدایت خواهند نمود؟!

 آیات قرآن كه در موارد بسیارى مؤمنین را مورد ملامت قرار میدهد و در أثر لغزشهائى كه در موارد عدیده از آنها سر زده است آنها را توبیخ میفرماید و در بعض از آیات آنها را به شدّت تهدید میكند و پیروى از باطل را مذموم و قبیح مى‌شمرد؛ با اینحال چگونه پیغمبر أكرم درباه اصحاب خود توصیه به پیروى فرموده است؟

## جواب از يك توهّم در مورد روايت: «أصحابى كالنّجوم»

 ممكن است كه كسى توهّم كند كه از اصحاب نیكو، تمجید نموده و آنان را ستارگان آسمان شمرده و به پیروى از آنان دعوت فرموده است. ولى این توهّم بجا نیست، زیرا:

 اوّلًا: جمله اى را كه عامّه از پیغمبر روایت میكند: بِأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ‌ است، و لفظ أَصْحَابِى‌ كه جمع مضاف است و إفاده عموم دارد، صریح در عموم است؛ یعنى تمام اصحاب من ستاره هستند و به هر یك از آنان اقتدا كنید هدایت خواهید یافت.

 ثانیاً: كسى كه به روح قرآن و سیره آن حضرت آشنا باشد، میداند كه چون قرآن و روش آن حضرت عنوان تبعیت و پیروى را از حقّ میداند و منحصر به حق میداند، هیچگاه بدون ارائه حق و معرّفى حق، در هیچ موردى از موارد، دعوت به پیروى از عنوانى دیگر، به هیچ وجه نمى‌نماید.

 علاوه بر تمام این مطالب، علماى بزرگ عامّه در كتب و رسائل خود أخبارى را از خود حضرت رسول الله نقل نموده‌اند كه دلالت بر گناه و لغزش‌

بعضى از صحابه مى‌نماید.

 علّامه أمینى قُدِّس سرُّه میفرماید: خداى سبحانه و تعالى در كتاب مقدّس خود در آیات فراوانى، جماعتى از صحابه را به نفاق و برگشتن آنها به دوران جاهلیت معرّفى كرده است. و فراموش مكن آنچه را كه در صحاح و مسانید اهل تسنّن راجع به آنها وارد شده است.

## روايات وارده در صحاح اهل تسنّن درباره ارتداد بعضى از صحابه

 سپس مى‌فرماید: در «صحیح بخارى» آمده است كه: إِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ [وَءَالِه‌] وَسَلَّم یؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَیقُولُ: أَصْحَابِى، أَصْحَابِى! فَیقَالُ: إنَّهُمْ لَمْ یزَالُوا مُرْتَدِّینَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ. «جماعتى از اصحابِ رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم را در روز قیامت به طرف جهنّم مى‌كشند و حضرت فریاد میزند: اصحاب من، اصحاب من! جواب میرسد كه: از وقتى كه تو از دنیا رفتى و از آنها جدا شدى آنها مرتدّ شدند و پیوسته به آراء و أفكار جاهلیت بر مى‌گشتند.»

 و در صحیح دیگر آمده است: لَیرْفَعَنَّ رِجَالٌ مِنْکمْ ثُمَّ لَیخْتَلَجُنَّ دُونِى فَأَقُولُ: یا ربِّ! أَصْحَابِى! فَیقَالُ: إنَّک لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَک‌. «حضرت به اصحاب خود فرمودند: جماعتى از شما را بلند مى‌كنند و سپس در مقابل من مى‌ربایند و میبرند و من میگویم: اى پروردگار من! این اصحاب من چه شدند؟! خطاب میرسد: اى محمّد! تو نمى‌دانى آنها بعد از رحلت تو چه كارهائى بجاى آوردند!»

 و در صحیح دیگر آمده است: أقُولُ: أَصْحَابِى! فَیقُولُ: لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَک‌. «حضرت میفرماید: من میگویم اصحاب من چه شدند؟ خود خدا جواب میدهد: تو از بدعت‌هائى كه بعد از تو گذاشتند اطّلاع ندارى.»

 و در صحیح دیگر آمده است: أَقُولُ: إنَّهُمْ مِنِّى. فَیقَالُ: إنَّک لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَک. فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَیرَ بَعْدِى. «حضرت میفرماید:

چون آنها را به جهنّم مى‌كشند من میگویم: اینها از من هستند. جواب میرسد:

 تو نمى‌دانى بعد از تو چه كارها كرده‌اند. پس من میگویم: دور باش و مرگ باد بر آن كسانى كه بعد از من سنّت مرا تغییر دادند و سفارشها و وصیتهاى مرا تبدیل كردند.»

 و در صحیح دیگر آمده است: فَأَقُولُ: یا رَبِّ! أَصْحَابِى! فَیقُولُ: إنَّک لَا عِلْمَ لَک بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَک؛ إنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى.

 «حضرت فرمودند: من میگویم: اى پروردگار من! این دسته از اصحاب من را كجا مى‌برید؟ خدا جواب میدهد: تو نمى‌دانى آنچه را كه بعد از تو در دین إحداث كرده و بدعت گذارده‌اند؛ آنها بر پاشنه‌هاى خود به طرف عقب حركت كردند (و از ایمان به كفر و از توحید به شرك برگشتند).»

 و در صحیح دیگر آمده است: بَینَا أَنَا قَآئِمٌ إذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَینِى وَ بَینِهِمْ. فَقَالَ: هَلُمَّ. فَقُلْتُ: أَینَ؟ قَالَ: إلَى النَّارِ وَاللَهِ! قُلْتُ: وَ مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.

 ثُمَّ إذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَینِى وَ بَینِهِم فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَینَ؟ قَالَ: إلَى النَّارِ و اللَهِ! قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَک عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. فَلَا أَرَاهُ یخْلُصُ مِنْهُمْ إلَّامِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ.

 «حضرت میفرمایند: وقتى كه من در روز قیامت ایستاده‌ام ناگهان جماعتى از صحابه مرا مى‌آورند تا اینكه چون من آنها را شناختم مردى از فاصله بین من و بین آنها مى‌آید و به آن جماعت خطاب نموده میگوید: بیائید و حاضر شوید. من میگویم: به كجا بیایند و براى چه مقصدى حاضر شوند؟ آن مرد میگوید: سوگند به خدا بسوى آتش! من میگویم: به چه علّت؟ میگوید: آنها به افكار و آراء جاهلیت برگشتند.

 سپس ناگهان دسته دیگرى از صحابه مرا مى‌آورند تا همین كه من آنها را

شناختم مردى از فاصله میان من و آنها بر مى‌خیزد و به آنها میگوید: بیائید حاضر شوید. من میگویم: به كجا بیایند؟ آن مرد میگوید: قسم به خدا بسوى آتش! من میگویم: گناهشان چیست؟ میگوید: آنها به أعقاب جاهلى خود برگشتند. سپس حضرت فرمودند: همینطور دسته دسته به جهنّم مى‌برند، و من نمى‌بینم كسى نجات یابد مگر مثل‌ هَمَلِ النَّعَم‌.»

## كلام علّامه امينى در خروج بعضى از صحابه از عدالت

 علّامه امینى این أخبار را نقل فرموده است و سپس فرموده است كه:

 قَسْطَلانى در «شرح صحیح بخارى» ج ٩، ص ٣٢٥، هَمَل‌[[134]](#footnote-134) را به معناى شتران گمشده یا شتران بدون ساربان معنى نموده است؛ یعنى: نجات یافتگان از اصحاب من كَم‌اند مانند كم بودن شتران گم شده و بى ساربان.

 و بعد از این مطالب میفرماید: مشاجرات و مباحثاتى كه بین صحابه واقع شد كه منجرّ به مخالفت و شتم و تباغُض و قتال گشت كه طبعاً یك دسته آنان را از عدالت خارج نمود، و همچنین جماعت بسیارى كه خود مرتكب جنایات شدند، شاهد مدّعاى ماست.[[135]](#footnote-135)

 و علّامه طباطبائى مدّ ظله العالى در تفسیر خود میفرماید: و فى الصّحیحَین عَن أبى هُرَیرةَ أنّ رَسولَ اللهِ صَلّى اللهُ علَیه وءَالِه وسَلّم قال: یرِدُ عَلَىَّ یوْمَ القِیمَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِى (أو قالَ: مِنْ أُمَّتِى) یحَلُونَ عَنِ الْحَوضِ. فَأَقُولُ: یا رَبِّ! أَصْحَابِى! فَیقُولُ: لَاعِلْمَ لَک بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَک؛ ارْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَیحَلُونَ‌.[[136]](#footnote-136)

 «در صحیح بخارى و مسلم، أبوهریره از رسول خدا صلّى الله علیه‌

وآله وسلّم روایت میكند كه: حضرت فرمودند: در روز قیامت جماعتى از اصحاب من (یا از امّت من) بر من وارد مى‌شوند و آنها را از حوض كوثر دور مى‌كنند. من میگویم: بار پروردگارا! اینان اصحاب منند! خدا میفرماید: تو نمى‌دانى بعد از تو چه كارها كرده‌اند؛ آنها بر دین تو و ایمان به خدا پشت نموده‌اند، لذا آنها را از حوض كوثر دور مى‌كنند.»[[137]](#footnote-137)

## كلام تفتازانى: ليس كلُّ صحابىٍّ معصومًا

 مرحوم شهید قاضى نور الله شوشترى رضوان الله علیه در كتاب «إحقاق الحق» مطلبى از مولى سعد الدّین تفتازانى شارح كتاب «مقاصد» نقل میكند كه بسیار شایان دقّت و مطالعه است و آن اینكه:

## روايت «روضه كافى» در برگرداندن مردم به جاهليّت توسّط برخى از اصحاب (ت)

آنچه بین صحابه واقع شد از جنگها و مشاجرات، بطوریكه در تواریخ ثبت و در زبانهاى مردمان مورد وثوق ضبط است، دلالت دارد بر آنكه بعض از آنها از راه حق و مستقیم عدول نموده و به پایه فسق و ظلم رسیده‌اند، و سبب این انحراف همان حِقد و عناد و حسد و دشمنى و طلب حكومت و ریاست ومیل به لذّات و شهوات بود.»

 سپس میگوید: إذ لَیس کلُّ صَحابىٍّ مَعصومًا و لا کلُّ مَن لَقِىَ النَّبىَّ بالخَیر مَوْسومًا. «به علّت آنكه هر صحابى‌اى معصوم نیست، و هر كس به مجرّد آنكه پیغمبر را ملاقات كرده موسوم به خیر و خوبى نخواهد بود.»

 آنگاه میگوید: ولیكن چون علماء به اصحاب رسول خدا خوش گمان بودند، براى خطایا و گناهان آنها محمل‌هائى بیان كردندو كارهاى آنان را به تأویل‌هائى سر و صورت دادند. و بنا بر آن گذاشتند كه براى حفظ عقائد مسلمانان از ضلالت و تاریكى، صحابه را از ضلال و گمراهى و فسق، محفوظ و مصون معرّفى كنند، تا آنكه مسلمانان در حق بزرگان از اصحاب خصوصاً مهاجرین از آنها و أنصار كه بشارت ثواب قیامت به آنها داده شده است گمان بد نبرند و عقیده آنها متزلزل نگردد.

 و امّا آن ستم‌هائى كه به دست صحابه بر اهل بیت رسول خدا رسیده، آنقدر روشن است كه جائى براى تأویل و إخفاء آن نمى‌ماند، و به اندازه‌اى شنیع است كه جاى اشتباه براى كسى نیست. و نزدیك است كه سنگ بى زبان بر آن شهادت دهد و تمام موجوداتى كه در آسمان و زمین‌اند بر آن گریه كنند و كوهها منهدم و خراب گردند و سنگها شكافته و پاره پاره گردند؛ و بدى أعمال آنان و زشتى‌هاى كردار ایشان به مرور شُهور و دهور باقى بماند.

## تفتازانى صحابه‏اى كه بر اهل بيت پيامبر ستم نموده‏اند را لعنت مى‏نمايد

 پس لعنت خدا باد بر آن افرادى كه خود مباشرت بدین قبائح نمودند یا راضى شدند یا سعى كردند. و عذاب آخرت براى آنها شدیدتر و با دوام‌تر

است‌[[138]](#footnote-138) تا اینجا كلام تفتازانى تمام شد.

## روايت: «أصحابى كالنّجوم» جعلى و از چهار جهت مورد نقد است

 و بطور كلّى معلوم شد كه حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ از چهار جهت‌حدیث ساختگى و مجعولى بیش نیست؛ كه آنرا طبق مشتهیات خود ساخته و به رسول الله نسبت داده‌اند:

 جهت اوّل: ضعف راویان این حدیث است.

 جهت دوّم: مخالفت حدیث با مضمون آیات قرآن كه پیروى و تبعیت را منحصر به حق و أفراد متّصل به حق میداند.

 جهت سوّم: مخالفت حدیث است با طرز حالات روحى صحابه و أعمالى كه از آنها در دوران حیات پیغمبر سر میزده است.

 جهت چهارم: مخالفت حدیث است با نصوص كثیره وارده از اهل سنّت كه دلالت بر انحراف بسیارى از صحابه بعد از رسول خدا دارد، و آنها به علّت بدعت گذاردن در دین و برگشت به آراء جاهلیت و كارهائى كه بعد از رحلت مرتكب شده‌اند، داخل در دوزخ خواهند شد.

## تعارض روايت: «أصحابى كالنّجوم» با حديث سفينه

 فرضاً اگر از تمام این جهات نیز صرف نظر كنیم، مضمون حدیث: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِى فِیکمْ کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ‌، با مضمون حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُومِ بِأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ، تنافى و تعارض دارد. و طبق موازینِ حدیث چون حدیث سفینه حدیث بسیار معتبر و متواترى است كه از رسول الله نقل شده است، لذا باید بدین جهت حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ را حدیث مجعول و باطلى دانست و آن را ردّ نمود.

 توضیح آنكه: حضرت رسول الله اهل بیت عصمت را به یك كشتى معمولى در شب تار كه مسافرین خود را بخواهد از شهرى به شهر دیگرى‌

حركت دهد تشبیه نفرموده‌اند تا در اینجا مسافرین كشتى در آن شب تاریك نیازى به ستارگان آسمانى داشته و با دیدن آنها و جهت‌یابى، مسیر خود را دریافته رو به مقصود حركت كنند؛ بلكه حضرت رسول أكرم اهل بیت عصمت را به كشتى نوح تشبیه مى‌كنند. و كشتى نوح خاصیتش این بوده كه فقط اگر كسى خود را در آن سوار مى‌نمود نجات مى‌یافت، و اگر كسى تخلّف مى‌ورزید دچار غرقاب و هلاكت مى‌شد، و لذا فرموده است: مَنْ رَکبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ‌.

## اهل بيت، بشريّت را از طوفان هلاكت نجات داده به مقصود ميرسانند

 و سرّ این معنى با ملاحظه داستان نوح و مخالفت امّت با آن حضرت و عذاب عمومى إلهى مبنى بر غرق شدن و هلاكت جمیع امّت و تنها نجات كسانى كه خود را در آن كشتى وارد كنند، ظاهر مى‌شود.

 كشتى نوح تنها سفینه نجاتى بود كه در مقابل آن كشتى دیگرى وجود نداشت. كشتى نوح تنها محلّ امنى بود كه جز سواران آن همه دستخوش هلاك شدند. كشتى نوح بر روى سیلاب جهانگیر و طوفان عالمگیر حركت میكرد، در حالیكه قلل كوهها را نیز آب فرا گرفته بود.

 منظور از كشتى نوح حركت از نقطه‌اى به نقطه دیگر و از محلّ خطر به محلّ امن و امان نبود، چون تمام عالم را آب فرا گرفته بود. و لذا مسیر خاص و معینى نداشت تا سواران آن احتیاج به ستارگان و جهت‌یابى داشته باشند؛ بلكه خاصیت آن فقط نجات از طوفان و به ساحل خشكى رسیدن بعد از خاتمه طوفان بود.

 بنابراین كشتى نوح فقط نتیجه‌اش حفظ سواران از غرقاب و هلاكت بود.

## تشبيه أهل‏بيت به كشتى نوح كه براى نجات از هلاك بود و احتياجى به ستارگان نداشت

 و براى این نتیجه تفاوتى نداشت كه شب باشد یا روز، ستاره‌اى در آسمان باشد یا نباشد. كشتى نوح حركت عرضى در روى زمین نداشت، بلكه چون حضرت نوح و پیروان آن حضرت سوار شدند و طوفان شروع شد، به روى آب‌

آمد؛ و چون طوفان خاتمه پیدا كرد و آسمان از باران ایستاد و زمین آب خود را بلعید، كشتى نوح بر زمین خشك و نجات نشست.

## سرّ تشبيه اهل بيت به كشتى نوح

 با این معانى ملاحظه میشود كه تشبیه حضرت رسول الله، اهل بیت را به سفینه نوح، چقدر تشبیه عالى و پر ارجى است. و از این تشبیه انحصار نجات و امان در اهل بیت ملاحظه میگردد.

 علاوه بر تمام این مطالب، كسى كه در كشتى بنشیند با یكایك از ستارگان در شب تار كه نمى‌تواند جهت‌یابى كند. بسیارى از ستارگان در آسمانند كه أبداً عنوان جهت یابى در آنها نیست، فقط بعضى از ستارگانند كه هادى و راهنما هستند، مانند: جَدْى و عَیوق و ثُریا و سُهَیل. و اینها ستارگان انگشت شمارى بیش نیستند. لذا در قرآن مجید فرموده است: وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ.[[139]](#footnote-139) و ستاره را در این آیه جنس قرار داده است، نه اینكه مراد تمام ستارگان بدون استثناء باشد.

 و معلوم است كه این ستارگان محدود و مشخّص، هدایت كنندگانِ به راه نجات: أمیرالمؤمنین و فاطمه و دو فرزندانشان حضرت حسن و حسین علیهم السّلام و اولاد آن حضرت‌اند كه حقّاً درخشندگى خاصّى در آسمان اسلام داشته، و در لیل دَیجور و ظلمت شب طولانى در فِتَن و أهواء مُضِلّه، دستگیران و راهنمایان به مدینه طیبه سعادت و توحیدند.

 بارى، سخن در شرح كلام فخر رازى كه از بعض مذكّرین نقل كرده بود به درازا كشید. و چون بسیارى از اهل سنّت بلكه تمام آنان گرفتار این اشتباه هستند، لذا براى رفع اشتباه ناچار بودیم بسط كلام دهیم.

## نظر عامّه در مورد عدالت صحابه

 شاید روى حسّ خوش بینى كه اكثر عامّه به صحابه رسول خدا دارند آنها را عادل معرّفى مى‌كنند، یا براى توجیه و تأویل جنایات بعضى از آنها مجبور شده‌اند همگى را عادل معرّفى كنند.

 لكن بعضى از آنها تصریح كرده‌اند كه: صحابه مانند غیر صحابه‌اند و هیچ خصوصیتى در آنها نیست؛ در آنها بد و خوب، متّقى و زشت كردار، مؤمن و منافق، اهل خدا و اهل هواى نفس، وجود داشته است.

 و بعضى از عامّه گفته‌اند كه: آنها مانند غیر آنها هستند تا زمان ظهور فتنه و انقلاب بین أمیرالمؤمنین علیه السّلام و معاویه، ولكن بعد از ورود بعضى از آنها به لشكر معاویه و ملحق شدن آنها به معاویه، دیگر شهادت آنها در محكمه اسلام بطور مطلق قبول نیست.

 و معتزله گفته‌اند كه: همه صحابه از مردمان عادل و خوبند مگر آنان كه دانسته شود با أمیرالمؤمنین علیه السّلام جنگ نموده‌اند.

 و امّا شیعه امامیه صحابه را مانند سائر أفراد مردم میداند بدون تفاوت، كه در میان آنها عادل و فاسق و منافق و گمراه بوده است.[[140]](#footnote-140)

 و بسیارى از آنان بعد از رحلت رسول اكرم، مرتدّ شده و به أعقاب جاهلى بازگشت نموده‌اند.

 و امّا معصوم بودن از خطا و گناه به مقتضاى آیه تطهیر اختصاص به ذوات مقدّسه حضرت رسول الله و أمیرالمؤمنین و فاطمة الزّهراء و حسنین علیهم السّلام دارد، و طبق نصوص كثیره از شیعه و سنّى و به تنقیح مناط و روایاتى كه وارد شده است، شامل تمام أئمّه اثنى‌عشر میگردد لا غیر.[[141]](#footnote-141)

## سرّ جعل روايت: «أصحابى كالنّجوم»

 بارى، چون صحابه مردم را از اهل بیت منصرف نمودند و به خود دعوت كردند و به أریكه خلافت رسول الله طمع نمودند و با وجود نصوص غدیر و أدلّه و شواهد بى شمار حاضر نشدند از حضرت مولى الموحّدین علىّ بن أبى‌طالب علیه السّلام پیروى كنند و آن حضرت را مانند جَمَل‌مخشوش به مسجد بردند و خانه حضرت صدّیقه دختر رسول خدا را آتش زدند و در مقابل احتجاجات أمیرالمؤمنین و أدلّه آن حضرت و نور چشم مصطفى و پاره جگر رسول خدا فاطمه زهرا جواب نداشتند، ناچار با وضع حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ خواستند به مردم بفهمانند كه اینها ستارگان آسمانند و جنایات آنها نور ستارگان است! به اینها تأسّى كنید و از روش آنها پیروى كنید و در كار آنها سؤال و چون و چرا ننمائید و صحابه را خالى از خطا و مصون از گناه بدانید!

 و لذا امّت نیز از این حدیث، خوب تبعیت كردند و به دنبال روش صحابه منحرف، از هیچ تعدّى و تجاوزى كوتاهى نكردند؛ سبط رسول خدا را با برادران و فرزندان و عشیره و اصحابش كشتند و خیمه او را آتش زدند و خاندان او یعنى خاندان رسول خدا را به اسارت بردند، و هزاران هزار جنایت به علویین و بنى فاطمه از بنى الحسین و بنى الحسن انجام دادند، تا حدّى كه آنها بر سر كوهها فرار مى‌كردند و ایمنى از جان خود نداشتند، و آنها را دسته دسته در زندانهاى نمناك و تاریك مى‌كشتند و اجساد آنان را زنده زنده در لابلاى دیوار عمارات جاى میدادند.

 اینها همه تبعیت و پیروى از حدیث: أَصْحَابِى کالنُّجُوم‌ بود كه امّت خوب معنى این حدیث را فهمیدند و به سیره اصحاب رسول خدا: عمر و أبابكر و مُغیرة بن شُعبه و أبو عُبَیده جرّاح و عثمان بن عفّان و معاویة بن أبى‌سفیان و عمرو بن العاص و غیرهم رفتار كردند، و حقّ آقائى و مولویت آنان را به تمام‌

و كمال ادا كردند، و حقّاً به آنها اقتدا نمودند و حقّاً به هدایت آنان هدایت یافتند.

## روايت: «أصحابى كالنّجوم» خودش نافى خودش است

 بارى این حدیث مجعول، خود نافىِ خود است؛ مضمونش دلیل بر بطلان سند اوست. لذا آنچه خواستند از قبائح أعمال بعض از صحابه مشهور دفاع كنند، زشتى أعمال آنان بیشتر آشكار شد، و هر چه خواستند خیانتهاى آنان را سر و صورت دهند و به محملى صحیح تأویل كنند، واقع مطلب بیشتر هویدا گشت.

 جائى كه رسول خدا صریحاً میفرماید: فاطمه پاره جگر من است، اذیت به او اذیت به من است، آیا میتوان اذیتهاى أبوبكر و عمر را بدان نور دیده رسول خدا، تأویل نمود و توجیه كرد؟ هیهات هیهات!

## روايات مربوط به جايگاه حضرت زهرا عليها السّلام نزد پيامبر صلّى الله عليه و آله

 پیغمبر أكرم نه یك بار و دو بار؛ بارهاى عدیده، نه در نزد یك نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسیار، در مجالس مختلفه، در نزد مهاجرین و أنصار، در نزد دوست و دشمن، فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِى. «فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر كس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»

## تعبيرات مختلف در روايت: «فاطمَةُ بَضعَةٌ مِنِّى»

 وبه لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا و یغْضِبُنِى مَا یغْضِبُها. «فاطمه قطعه‌اى از بدن من است؛ آزار میرساند به من آنچه به او آزار میرساند، و مرا به غضب در مى‌آورد هر چه او را به غضب در آورد.»

 و به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا وَ یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُهَا. «فاطمه پاره‌ایست از من؛ مرا به اندوه و غصّه در آورَد هر چه فاطمه را به اندوه و غصّه درآورد، و مرا خوشحال گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

 و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطَمِةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا وَ ینْصِبُنِى‌[[142]](#footnote-142) مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پاره بدن من است؛ رنج میدهد مرا آنچه او را رنج دهد، و خسته میكند مرا آنچه او را خسته كند.»

 و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یرِیبُنى‌[[143]](#footnote-143) مَا أَرَابَهَا وَ یؤْذِینِى مَا ءَاذَاهَا. «فاطمه پاره بدن من است، فاطمه قطعه بدن من است؛ مرا ناراحت و كَدِر نماید آنچه او را ناراحت و كدر نماید، و مرا آزار دهد آنچه او را آزار دهد.»

 و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى یسْعِفُنِى‌[[144]](#footnote-144) مَا یسْعِفُهَا. «فاطمه پاره‌اى از من است؛ به من میرسد آنچه به او میرسد. (خوبى به من میرسد چنانچه خوبى به او برسد، و گزند به من میرسد چنانچه گزندى به او برسد.)»

 و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ[[145]](#footnote-145) مِنِّى یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُهَا وَ یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا. «فاطمه شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد من است؛ خوشحال و فرحناك میكند مرا آنچه او را خوشحال كند، و گرفته و مهموم میكند مرا آنچه او را مهموم و گرفته كند.»

 و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ[[146]](#footnote-146) مِنّى مَنْ ءَاذَاهَا فَقَدْ ءَاذَانِى.

 و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنِّى یقْبِضُنِى مَا یقْبِضُهَا وَ یبْسُطُنِى مَا یبْسُطُها.

 و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنِّى یسُرُّنِى مَا یسُرُّهَا.

 «فاطمه پاره گوشت من است؛ كسى كه او را آزار رساند مرا آزار رسانیده، كسى كه او را اندوهناك كند مرا اندوهناك نموده، كسى كه او را مسرور و شاد كند مرا مسرور و شاد نموده است.»[[147]](#footnote-147)

 اینها أحادیثى است كه أئمّه حدیث اهل تسنّن در صحاح ستّه، و عدّه بسیارى دیگر از بزرگان رجال حدیث در كتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت نموده، و علامّه أمینى قدّس سرّه از پنجاه و نه نفر از بزرگان علماى آنها كه در كتب خود آورده‌اند این أحادیث را روایت میكند.[[148]](#footnote-148)

## رواياتى از «الفصول المهمّة» درباره محبّت شديد پيامبر صلّى الله عليه و آله به حضرت زهرا عليها السّلام (ت)

...[[149]](#footnote-149)

## دلالت روايات بر عصمت حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها (ت)

...[[150]](#footnote-150)

## خطاب: «أنا حَرْبٌ لِمَن حارَبَكم» از طرف پيامبر به اهل بيت عليهم السّلام (ت)

## دلالت اين روايت بر كفر محاربان اهل بيت عليهم السّلام (ت)

## خشم فاطمه زهرا سلام الله عليها از أفعال خليفه

 این روایات از نقطه نظر اهل تسنّن مسلّم است، و نیز مسلّم است كه أبوبكر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جاى تردید نیست كه آن قدر آن حضرت از أفعال خلیفه در خشم بود كه با او تكلّم نكرد و از او دورى جست تا از دنیا رحلت نمود.

## منع ارث فاطمه زهرا سلام الله عليها توسّط غاصبان خلافت

 بخارى در صحیح خود روایت میكند با إسناد خود از عُروة بن زبیر كه: إنَّ عآئشةَ أخبرَتْه أنَّ فاطمةَ علیها السّلامُ ابنةَ رسولِ اللهِ صلَّى اللهُ علَیه‌ [وءَالِه‌] وسلَّم سألتْ أبابکرٍ الصّدّیقَ بعدَ وفاةِ رسولِ اللهِ صلَّى اللهُ علَیهِ‌ [وءَالِه‌] وسلَّم أنْ یقسِم لَها میراثَها مِمّا تَرک رسولُ الله صلَّى اللهُ علَیه‌ [وءَالِه‌] وسلَّم ممّا أفآء اللهُ علَیه. فقالَ لها أبوبکرٍ: إنّ رسولَ اللهُ صلَّى اللهُ علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم قالَ: لا نُورَثُ، ما تَرَکنا صَدَقَةٌ. فغضِبَتْ فَاطمةُ بنتُ‌

رسولِ اللهِ صلَّى اللهُ علیه [وءَالِه‌] و سلّم، فَهَجَرتْ أبابکرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهاجِرَتَهُ حتّى تُوُفِّیتْ.[[151]](#footnote-151)

 «عائشه به عروة بن زبیر خبر میدهد كه فاطمه دختر رسول خدا از أبوبكر بعد از رحلت حضرت رسول الله درخواست كرد كه میراثش را از آنچه خداوند به پیغمبرش داده بود بدهد. أبوبكر گفت: رسول الله فرموده است: ما إرث نمى‌گذاریم، آنچه از ما مى‌ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر رسول خدا از گفتار أبوبكر به غضب در آمد و از أبوبكر دورى نموده و پیوسته با او ملاقات نكرد تا از دنیا رحلت نمود.»

 آنقدر حضرت صدّیقه از آزار آنان در رنج بود كه در بستر مرگ نیز اجازه ورود نداد. أبوبكر و عمر به دیدن آمدند با آنها صحبت نكرد. و حتّى از نماز خواندن أبوبكر و عمر پس از مرگش جلوگیرى فرمود و وصیت كرد كه آنها بر من نماز نگزارند. و چون از دنیا رحلت فرمود أبوبكر را خبر ننمودند.

 بخارى همچنین از عروة از عائشة روایت میكند كه: چون حضرت فاطمه تقاضاى إرث خود نمود، فأبَى أبوبکرٍ أن یدفَعَ إلى فاطمةَ مِنها شَیئًا، فَوجَدَتْ‌[[152]](#footnote-152) فاطمةُ علَى أبى بکرٍ فى ذلک فهَجَرَتْه فلَم تُکلِّمْهُ حتّى تُوُفِّیتْ. و عاشَتْ بعدَ النَّبىّ صلَّى اللَهُ علیه [وءَالِه‌] وسلَّم سِتّةَ أشهُرٍ. فلمّا تُوُفِّیتْ دَفَنَها زوجُها علىٌّ لیلًا و لَم یؤْذِن بها أبابکرٍ و صلَّى علَیها.[[153]](#footnote-153)

 «أبوبكر از دادن إرث رسول الله به فاطمه امتناع ورزید. فاطمه بسیار غضبناك شد و از او دورى نمود و با او دیگر تكلّم نكرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگى نمود. چون وفات كرد شوهر او على او را در شب دفن نمود و أبوبكر را خبردار نكرد و خود بر او نماز گزارد.»

## تحريف ترمذى در تاريخ براى اعتذار از جانب خلفاء نسبت به رفتارشان با فاطمه زهرا سلام الله عليها

 عجیب است كه ترمذى در «سنن» به نقل از علىّ بن عیسى، تكلّم نكردن فاطمه را بطور ماهرانه‌اى تصحیف و تأویل نموده و خواسته است به جنایت أبوبكر سر و صورتى بدهد. او میگوید: أبوبكر و عمر به حضرت فاطمه عرض كردند: دختر رسول خدا! ما كه به تو فدك را ندادیم، به جهت آن بود كه از رسول خدا شنیده بودیم كه ما ارث نمى‌گذاریم، لذا فاطمه دیگر با آنها تكلّم نكرد؛ یعنى كلام آنها را تصدیق نمود و در موضوع فدك و طلب میراث دیگر تكلّم ننمود.[[154]](#footnote-154)

 این تأویل و تصحیف ترمذى بسیار بیجا و غلط است، و در مقابل روایات صحیحه‌اى كه در «بخارى» و غیره نقل شده كه فاطمه غضبناك شد و دیگر با او ملاقات ننمود و تكلّم نكرد و وصیت نمود كه او را شب دفن كنند و أبوبكر را براى نماز خبر نكنند تا از دنیا رفت، این تأویل و توجیه كجا میتواند روى جنایات فرزند أبو قُحافه را بپوشاند؟!

## وصيّت حضرت فاطمه عليها السّلام به عدم حضور عائشه و پدرش براى نماز بر حضرت

 بارى حضرت فاطمه وصیت نموده بود كه نه تنها أبوبكر بلكه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگزارد. در «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از وصیت آن حضرت راجع به كیفیت ساختن نعش و وصیت به أسماء، بنت عُمَیس گوید: فلمّا تُوُفِّیتْ جآءت عآئشةُ فمَنَعَتْها أسْمآءُ، فَشکتْها عآئشةُ إلى‌

ابى‌بکرٍ و قالَتْ: هذه الخَثْعَمیةُ تَحول بینَنا و بینَ بنتِ رسولِ اللهِ صلَّى اللهُ علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم. فوقَف أبوبکرٍ علَى البابِ و قَال: یا أسمآءُ! ما حَمَلک علَى أن منعتِ أزواجَ النّبىِّ صلَّى اللَهُ علَیه [وءَالِه‌] و سلَّم أن یدخُلنَ علَى بنتِ رسولِ الله صلَّى اللهُ علَیه [وءَالِه‌] وَ سلَّم و قَد صنَعتِ لها هَوْدَجًا؟ قالتْ: هى أمرَتْنى أن لا یدخلَ علَیها أحدٌ و أمرَتْنى أن أصنَعَ لها ذلک. قَالَ: فاصْنَعى مَا أمَرَتْک. و غسَّلها علىٌّ و أسمآءُ.[[155]](#footnote-155)

## ممانعت أسماء بنت عميس از ورود زنان پيامبر بر جنازه فاطمه زهراء سلام الله عليها

 «بعد از وفات حضرت فاطمه علیها السّلام عائشه به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عمیس او را راه نداد. عائشه به پدرش أبوبكر شكایت كرد و گفت:

 این زن خَثْعَمیه‌[[156]](#footnote-156) میان ما و میان دختر رسول خدا فاصله انداخته است.

 أبوبكر آمد و درِ خانه فاطمه ایستاد و گفت: اى أسماء! چه موجب شده است كه زنهاى پیغمبر را از ورود بر دختر پیغمبر منع مى‌كنى، و براى او هودجى ساخته‌اى؟ أسماء گفت: فاطمه به من امر كرده است كه به هیچ كس اجازه ورود بر جنازه او را ندهم، و او مرا امر كرده است كه این هودج و صورت تابوت را براى او بسازم. أبوبكر گفت: آنچه فاطمه امر كرده است بجاى بیاور. و علىّ بن أبى‌طالب و أسماء، حضرت فاطمه را غسل دادند.»

## غسل و دفن حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها در شب

 و این غسل در شب واقع شد و دفن آن حضرت نیز در شب واقع شد.

## شعر ازرى در رثاى حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها

 شیخ ازْرى گوید:

 «از براى چه سبب بود كه پاره جگر مصطفى را شب دفن نمودند و روى قبر او را با خاك یكسان كرده (أثرش را محو نمودند) كه معلوم نشود؟»

# گفتار پنجم: خلاصه گفتار در روز جمعه 16 جُمادى الاولى 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیم فى كتابِه الكریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

 (بیست و سوّمین آیه، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

 سابقاً در تفسیر این آیه مباركه روایاتى از طریق شیعه و اهل سنّت گذشت، و ذكر شد كه در كتب تفسیر و حدیث آنها روایات بسیارى در لزوم مودّت اهل بیت و پیروى از سیره آنها وارد شده است.

## روايت پيامبر در آثار محبّت آل محمّد عليهم السّلام به نقل از تفسير «كشّاف»

 زمخشرى در تفسیر «كشّاف» از حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله وسلّم روایت میكند:

 مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیدًا. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَآئِبًا.

 ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَکمِلَ الْإیمَانِ. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَک الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مُنْکرٌ وَ نَکیرٌ.

 ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ یزَفُّ إلَى الْجَنَّةِ کمَا یزَفُّ الْعَرُوسُ إلَى بَیتِ زَوْجِهَا. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِى قَبْرِهِ بَابَانِ‌

إلَى الْجَنَّةِ. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَئِکةِ الرَّحْمَةِ. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ.

 ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَآءَ یوْمَ الْقِیمَةِ مَکتُوبٌ بَینَ عَینَیهِ: ءَائِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَهِ. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ کافِرًا. ألَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ لَمْ یشُمَّ رَآئِحَةَ الْجَنَّةِ.[[157]](#footnote-157)

## كلام سيّد شرف الدّين در منزلت اهل بيت عليهم السلام و نقل أشعار فرزدق دراين باره (ت)

 حضرت رسول اكرم میفرماید: «كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد شهید مرده است. و آگاه باشید! كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، آمرزیده مرده است. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، با توبه مرده است. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد با ایمان كامل مرده است. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، فرشته مرگ او را مژده به بهشت دهد، و دو سؤال كننده قبر: نكیر و منكر نیز او را بشارت به بهشت دهند.

 و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، او را بسوى بهشت مى‌برند با نهایت سرور و كامیابى مانند آنكه عروس را با مسرّت به خانه شوهر برند. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، دو در از قبر او به بهشت گشوده مى‌شود. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، خداوند مزار او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد. و كسیكه بر محبّت آل محمّد بمیرد، بر سنّت رسول خدا و بر جماعت اولیاء خدا مرده است.

 و آگاه باشید! كسیكه بر عداوت آل محمّد بمیرد، چون در روز رستاخیر وارد محشر گردد بین دو چشم او (در وسط پیشانى او) نوشته مى‌شود: این شخص از رحمت خدا مأیوس است. و كسیكه بر عداوت آل محمّد بمیرد، كافر از دنیا رفته است. و كسیكه بر عداوت آل محمّد بمیرد، بوى بهشت به مشام او

نخواهد رسید.»

## امام فخر رازى: مقصود از «آل»، أميرالمؤمنين، فاطمه زهرا، حسن و حسين عليهم السلام هستند

 این حدیث را نیز امام فخر رازى در تفسیر خود از زمخشرى نقل میكند و تأیید مى‌نماید و سپس میگوید: مراد از آل محمّد حضرت علىّ بن أبى‌طالب و فاطمة الزّهراء و حسن و حسین هستند، و این معنى جاى شكّ و تردید نیست و به أخبار متواتره ثابت شده است. و امّا غیر آنها از أقارب آن حضرت یا امّت كه دعوت آن حضرت را قبول نموده‌اند، آنها را آل نمى‌توان گفت. و چون در صدق آل به آنها خلاف واقع شده است، بنابراین بطور حتم و یقین مقصود از آل همان چهار نفر: أمیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین خواهند بود.»[[158]](#footnote-158) و پس از بیان این مطلب شروع به استدلال در وجوب مودّت آل محمّد میكند.

 و این حدیث را نیز قُندوزى در «ینابیع المودّة» در آخر باب سوّم، از أبواسحق ثعلبى در تفسیرش با إسناد متّصل خود از قیس بن أبى‌حازم از جریر بن عبدالله بجلىّ از حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله وسلّم روایت كرده است. و علاوه میگوید كه: حموى در «فرآئد السّمطین» آورده و همچنین در «فصل الخطاب» و «روح البیان» آمده است.[[159]](#footnote-159)

## أشعار شافعى در منقبت أهل بيت عليهم السّلام و مودّت به ايشان

 و راجع به وجوب محبّت اهل بیت به نصّ قرآن كریم، امام شافعى محمّد ابن إدریس گفته است:

 «اى اهل بیت رسول خدا! محبّت شما از طرف خدا واجب و لازم شده و آنرا در قرآن كریم نازل فرموده است. براى عظمت و شخصیت شما همین بس كه كسیكه بر شما در نمازهایش درود نفرستد و از إهداء صلوات در تشهّد خوددارى كند، أبداً نمازش مورد قبول نخواهد بود.»

 و نیز شافعى گفته است:

 «اگر قلب من را مورد آزمایش و تماشا قرار دهند، در آن دو سطر نوشته خواهند یافت كه بدون آنكه خطنویسى آنها را بنگارد، در دل من نقش بسته است؛ در یك طرفِ قلب، عدل و توحید، و در طرف دیگر محبّت اهل بیت رسول خدا نقش بسته است.»

## طبق نظر شافعى، محبّت به اهل بيت از مسلّميّات دين است

 و از این أشعار به خوبى استفاده مى‌شود كه در نزد شافعى وجوب محبّت اهل‌بیت مانند وجوب اعتقاد به توحید و عدل از مسلّمیات است، و تدین به موالات اهل‌بیت در رتبه و درجه تدین به توحید و عدل، از اسُس و اصول شریعت غرّاء بشمار مى‌رود؛ و كأنّه كسیكه محبّت به اهل بیت نداشته باشد یك پایه دین و اعتقادات او خراب، و معلوم است كه بِنا فقط با یك پایه دیگر برقرار نخواهد بود.

 و نیز شافعى گوید:

یا راکبًا قِفْ بالمُحَصَّبِ‌

الفُراتِ الفآئِضِ‌

و

## اظهار مودّت و محبّت شافعى نسب به اهل بيت عليهم السّلام (ت)

## شافعى: اگر رافضى بودن در محبّت آل محمّد باشد پس همه گواهى دهند كه من رافضى هستم

 شافعى منظره كوچ نمودن مردم را از مشعر الحرام به منى هنگام صبح و سیل جمعیت را كه از مشعر به منى حركت مى‌كنند، در نظر خود مجسّم نموده و میگوید: «اى سوار بر مركب! در محلّ رمى جِمار در مِنى بایست و روى به جمعیت نموده به تمام أفراد چه آنانكه در مسجد خیف جا گرفته و چه آنانكه در

حال حركتند، در آن وقت سحرى كه حاجیان مانند فرو ریختن موجهاى رودخانه‌اى پر آب بسوى منى حركت مى‌كنند، بگو و به آنان این خبر را بده كه: من از آن أفرادى هستم كه محبّت و ولاى آل محمّد رانمى‌شكنم.

 اگر بنا بشود رافضى بودن در محبّت آل محمّد باشد؛ پس جنّ و انس گواهى دهند كه من از رافضیان هستم.»

 و نیز از شیخ شمس الدّین ابن العربى نقل شده است كه به استناد به آیه مباركه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ\* سروده است:

 میگوید: «من بر خلاف روش أفراد دور از حریم حقیقت، چنین یافتم كه وِلاء و محبّت آل محمّد واجب بوده و مرا به خداوند نزدیك میكند. پیغمبر كه او را خداوند به رسالت براى هدایت خلق برگزیده است، از مردم مزدى در إزاى تبلیغ خود نخواست مگر محبّت و مودّت به ذوى القربى را.»

 و أمّا درباره تفسیر ذیل آیه مباركه: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً، در تفسیر «كشّاف» و امام فخر وارد است كه: گرچه حسنه عامّ است و شامل هر كار خوبى میگردد، ولكن به قرینه آنكه در دنبال ذكر مودّت آل محمّدذكر شده است، شامل مودّت آنها بطور تأكید و تحقیق میگردد.[[160]](#footnote-160)

## كلام امام حسن مجتبى عليه السّلام در مودّت أهل بيت عليهم السّلام

 در «نظم دُرَر السِّمطین» چون خطبه حضرت امام حسن مجتبى علیه السّلام را در مسجد كوفه بعد از دفن حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام نقل میكند، در پایان خطبه این جملات را از آن حضرت مى‌آورد:

 وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَیتٍ الَّذینَ أَذْهَبَ اللَهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیرًا.

 وَ أَنَا مِنْ أهْلِ بَیتٍ الَّذینَ کانَ جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلا مُ ینْزِلُ فِینَا وَ یصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا. وَ أَنَا مِنْ‌أهْلِ بَیتٍ الَّذِینَ فَرَضَ اللَهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ عَلَى کلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنْزَلَ اللَهُ فِیهِمْ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً. وَ اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدّتُنَا أَهْلَ الْبَیتِ.[[161]](#footnote-161)

 «من از اهل بیتى هستم كه خداوند آنها را از هر پلیدى و آلودگى پاكیزه گردانید و به نهایت درجه پاكى و طهارت، پاك و منزّه فرمود. و من از اهل بیتى هستم كه جبرائیل به ما نازل میشد و از نزد ما بالا میرفت. و من از اهل بیتى هستم كه خداوند در كتاب مقدّسش محبّت و مودّت ما را واجب گردانیده است، آنجا كه فرموده: بگو اى پیغمبر! من در مقابل تبلیغ دین خدا از شما أجرى را طلب نمى‌كنم إلّا اینكه به أقرباى من محبّت داشته باشید. و كسى كه حسنه‌اى بجاى آورد ما نیكى را درباره او افزون گردانیم. و منظور از اكتساب خیر و نیكى، همان مودّت ما اهل بیت است.»

 این خطبه را ابن أبى الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» ج ١٦، ص ٣٠ و همچنین قندوزى در «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ٨ و در تفسیر «مجمع البیان» ج ٥، ص ٢٩ ذكر كرده‌اند. و صاحب «مجمع» این خطبه را از حضرت امام حسن علیه السّلام به طریق صحیح روایت میكند و نیز اضافه میكند كه أبوحمزه ثُمالى و سُدّى،

اقتراف حسنه را به مودّت آل محمّد تفسیر كرده‌اند.

 در تفاسیر آمده است كه: واللهُ غفورٌ شکورٌ لأهلِ وِلایتهم‌. «خداوند آمرزنده و شكرگذارنده است آن كسانى را كه قبول ولایت آل محمّد نمایند.»

## استدلالات زمخشرى در تفسير «كشّاف» بر وجوب مودّت اهل‏بيت عليهم السّلام

 بارى، زمخشرى در تفسیر خود براى استدلال به وجوب مودّت اهل بیت از آیه كریمه به چند وجه استدلال میكند:

## شكايت أميرالمؤمنين عليه السّلام به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم از حسد مردم

 اوّل آنكه: از أمیرالمؤمنین علىّ بن أبى‌طالب علیه السّلام روایت است كه: قال‌: شَکوْتُ إلَى رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ [وَءَالِهِ‌] وَسَلَّمَ حَسَدَ النَّاسِ لِى. فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَکونَ رَابِعَ أرْبَعَةٍ؟! أَوَّلُ مَنْ یدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ.[[162]](#footnote-162)

 «حضرت میفرماید كه: من نزد رسول خدا از حسدى كه مردم به من مى‌بردند شكوه نمودم. حضرت رسول الله فرمودند: آیا راضى نیستى كه یكى از چهار نفر باشى؟! اوّلین كسانى كه به بهشت میروند، من و تو و حسن و حسین هستیم.»

 دوّم آنكه: حضرت رسول الله فرمودند: حُرِّمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَیتِى وَ ءَاذَانِى فِى عِتْرَتِى‌. «بهشت حرام است بر كسى كه بر اهل بیت من ظلم كند و مرا در عترت خودم آزار رساند.»

 و سوّم: قول حضرت رسول خدا: مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِیدًا. ـ تا آخر این روایت كه ذكر شد.[[163]](#footnote-163) مرحوم سید شرف الدّین فرماید: أحمد بن حنبل كما آنكه در

«الصّواعق المحرقة» نیز آمده است، از ابن عبّاس در تفسیر قوله تعالى: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً روایت میكند كه او گفته است: مراد مودّت آل محمّد است.

 و نیز ابن أبى‌حاتم كما آنكه در كتاب «الشّرف المُؤبَّد» آمده است، از ابن عبّاس نیز روایت میكند.

## روايت أبوحمزه ثمالى در تفسير آيه مودّت

 و نیز از أبو حمزه ثمالى در تفسیرش از ابن عبّاس مروى است كه: چون بعد از هجرت، اسلام استحكام یافت، أنصار گفتند: خدمت رسول خدا مشرّف شویم و به او عرض كنیم كه از این به بعد، امور مهمّى براى شما پیش خواهد آمد، این أموال ما را بگیر و در مقاصد خود بكار بند. سپس خدمت آن حضرت مشرّف شدند و مطلب خود را معروض داشتند؛ آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ‌ نازل شد.

 حضرت فرمودند: تَوَدُّونَ قَرَابَتِى مِنْ بَعْدِى، فَخَرَجُوا مُسْلِمِینَ لِقَوْلِهِ. «به أقرباى من بعد از رحلت من مودّت كنید. پس أنصار از نزد آن حضرت با كمال تسلیم و اطاعت خارج شدند.» و لكن منافقین گفتند: این مطلبى است كه محمّد افترا بسته و به خدا نسبت داده است، او مى‌خواهد به واسطه این تسلیم و مودّت، ما را بعد از خود در مقابل أقربایش ذلیل كند؛ این آیه نازل شد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً.[[164]](#footnote-164) «بلكه میگویند: او بر خدا به دروغ افترا بسته است.»

 و این حدیث رانیز ثعلبى و بَغَوى، همانطور كه در «الصّواعق المحرقة» آمده است از ابن عبّاس روایت كرده‌اند.»

 سپس میگوید: «خدا حسد را بكشد كه چگونه صاحبش را در اندرون دوزخ مى‌فرستد! ببین چگونه صحابه مخالفِ با اهل بیت از دین خدا خارج‌

شدند، و به جهت حسد نمودن با اولیاى خدا، پیغمبر خود را كه صادق و امین است تكذیب نمودند، تا درباره نفاق آنها این آیه در قرآن مجید نازل شد، قرآنى كه مسلمانان در هر شب و روز تلاوت مى‌كنند.

## اعتماد بى‏جا بر منقولات صدر اوّل صحابه، سبب نزول بلا بر مسلمين

 و با همه این أحوال، همان تخمى كه اهل نفاق پاشیدند، با روى كار آمدن قدرتمندان از بنى امیه، رشد نموده و نمو كرد تا به حدّى كه مسلمانان از این آیه و معناى آن غافل شدند و امر ملتبس شد و شبهه در أذهان جاى گرفت. و این بلاى عجیب فقط به علّت اعتماد جمهور مسلمانان است بر طبقه صدر اوّل كه آنها بناى خود را بر عدالت هر فرد از صحابه گذاردند، با آنكه در كتاب خدا از شؤون منافقین و انتظار آنها نسبت به مرگ رسول خدا همیشه آیاتى را تلاوت مى‌كنند.

 و این بلا به اندازه‌اى شدید شد كه بطور كلّى غور نمودن و بحث كردن در أحوال آنها ممنوع شد. و باب تحقیق و بحث و ردّ و انتقاد چون بر روى مسلمین بسته شد، از بحث در أحوالات آن صحابه منافق سكوت بعمل آوردند و بسیارى از حقائق را ضایع نمودند و طبق آراء باطله خود لباسى از حقیقت بر تن هر منافقى نمودند. و نیز بدین جهت در معناى آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ اختلاف كردند، با وجود این همه نصوصى كه از رسول خدا بر مودّت عترت مطهّر آن حضرت وارد شده است و این أحادیث فراوانى كه با صراحت تامّ، تمام امّت را امر به مودّت آنان مى‌كند.»[[165]](#footnote-165) تا اینجا كلام علّامه سید شرف الدّین به پایان رسید؛ و الحقّ بحثى لطیف و متقن بود.

## روايتى در شأن نزول آيه مودّت

 و محمّد بن یعقوب كلینى در «كافى» از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قالَ عَلَیهِ السَّلامُ: مَا یقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِى هِذِهِ الْأَیةِ: قُل لَآأَسَلُکمْ‌

عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى‌ وَ مَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً ـ الْأَیةَ؟ قِیلَ: إنَّهُمْ یقُولُونَ لِأقَارِبِ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ. قَالَ: کذَبُوا، إنَّمَا نَزَلَتْ فِینَا خَآصَّةً فِى أَهْلِ الْبَیتِ: فِى عَلىٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، أصْحَابِ الْکسَآءِ.[[166]](#footnote-166)

 «حضرت فرمودند: اهل بصره در معنى این آیه چه مى‌گویند؟ به آن حضرت پاسخ دادند كه آنها میگویند: این آیه راجع به جمیع أقرباى رسول خداست.

 حضرت فرمودند: دروغ مى‌گویند، این آیه درباره ما به تنهائى نازل شده است، این آیه درباره اهل بیت، اصحاب كساء: علىّ و فاطمه و حسن و حسین است.»

 و در كتاب «محاسن» برقى از حضرت باقر علیه السّلام حدیث میكند: إنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْأَیةِ. فَقَالَ: هِىَ وَاللَهِ فَرِیضَةٌ مِنَ اللَهِ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ فِى أهْلِ بَیتِهِ.[[167]](#footnote-167)

 «از حضرت راجع به آیه مودّت سؤال شد. حضرت فرمودند: سوگند به خداى كه مودّت فریضه‌اى از فرائض خداست بر بندگانش، درباره محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم كه نسبت به اهل بیت آن حضرت وارد شده است.»

## مقصود از قربى فقط ائمّه طاهرين عليهم السّلام هستند

 و نیز در كتاب «كافى» از حضرت باقر علیه السّلام روایت است كه: إنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْأَیةِ. فَقَالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ‌.

 «از حضرت سؤال شد كه ذوى القربى كه در آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ‌ ذكر شده است چه كسانى هستند؟ حضرت فرمودند: مراد از ذوى القربى در این آیه فقط أئمّه علیهم السّلام هستند.»[[168]](#footnote-168)

 ملاحظه میشود كه مفاد أخبارى كه درباره موضوع ذوى القربى و وجوب‌

مودّت آنها از طریق شیعه و سنّى وارد شده است، واحد است. شیعه هیچ ادّعائى درباره مودّت اهل بیت غیر از آنچه خود بزرگان عامّه در كتب خود آورده‌اند ننموده است؛ و این خود دلیل است بر آنكه وجوب مودّت آل محمّد بطور مسلّم و یقین از خود رسول الله به امّت توصیه شده است.

## مصائب شديد وارده بر اهل بيت عليهم السّلام از سوى أعداء آل محمّد

 ولى أعداء آل محمّد از روز اوّل بنا بر آزار آل محمّد گذاردند و تمام حقوق آنها را از ولایت كبرى و خلافت رسول خدا از آنها گرفتند و حتّى آنها را از خمس و میراث رسول الله منع كردند و از هر جهت آنها را در فشارهاى طاقت فرسا و آلام و مصائب كمر شكن قرار دادند.

و

## جريان كشاندن أميرالمؤمنين عليه السّلام به مسجد براى بيعت با خليفه، و حالات و كلمات حضرت زهرا سلام الله عليها

 ابن قُتَیبه دِینَوَرى متوفّى ٢٧٦ هجرى میگوید: چون على از آمدن براى بیعت خوددارى كرد، قام عمرُ، فمَشَى معهُ جماعةٌ حتّى أتَوا بابَ فاطمة، فَدَقُّوا البابَ، فلمّا سَمِعتْ أصواتَهم نادَت بأعلَى صوتِها: یا أبَتِ! یا رَسُولَ اللَهِ، مَاذَا لَقِینَا بَعْدَک مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ و ابْنِ أَبِى قُحَافَةَ.[[169]](#footnote-169) «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتى حركت كردند تا به خانه فاطمه رسیدند.

در را كوفتند، چون حضرت فاطمه صداى آنان را از پشت در شنید، با صدائى هر چه بلندتر فریاد زد: اى پدر من! اى رسول خدا! چه بسیار مصائب وآزارهائى كه بعد از تو از عمر بن الخطّاب و أبوبكر به ما رسید.»

 و نیز میگوید: پس از آنكه از على در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ علىٌّ بِقَبْر رسولِ اللهَ صلّى اللهُ علَیه [و ءالِه‌] وسلّم یصیحُ و یبکى و ینادى: یابْنَ امِّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِى وَ کادُوا یقْتُلُونَنَى.[[170]](#footnote-170) «على خود را به قبر رسول خدا رسانیده و خود را برروى قبر انداخت و فریاد مى‌زد و گریه مى‌كرد و با صداى بلند مى‌گفت: اى رسول خدا! اى فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیك بود كه مرا بكشند.»

 و نیز میگوید: أبوبكر، عمر را براى آوردن على و أفراد دیگرى كه از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد.[[171]](#footnote-171) آنها همه در خانه على جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا كردند.

## اسامى متخلّفين از بيعت، و گوشه‏هائى از تاريخ سقيفه (ت)

...[[172]](#footnote-172)

...[[173]](#footnote-173)

...[[174]](#footnote-174)

## جريان آتش زدن خانه حضرت زهرا سلام الله عليها

 فَدَعا بالحَطَب و قال: و الّذى نفسُ عمر بِیده لَتَخرُجُنَّ أو لأحْرُقَنَّها على مَن فیها. فقیل: یا أبا حَفص! إنّ فیها فاطمةَ! فقال: و إنْ! فخَرَجوا فبایعوا إلّاعلیا فإنّه زعَمَ أنّه قال: حَلَفْتُ أنْ لَا أخْرُجَ وَ لَا أضَعَ ثَوْبِى عَلَى عَاتِقِى حتَّى أجْمَعَ الْقُرْءَانَ.

 فوَقَفتْ فاطمةُ رضى اللهُ عنها على بابِها، فقالتْ: لَاعَهْدَ لِى بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْکمْ؛ تَرَکتُمْ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ [وَءالِه‌] وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَینَ أَیدِینَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَکمْ بَینَکمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لنَا حَقًّا.[[175]](#footnote-175)

 «در این هنگام عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به آن كسیكه نفس عمر در دست اوست، یا خارج شوید براى بیعت یا آنكه خانه را با هر كس در اوست آتش مى‌زنم! به عمر گفتند: اى عمر! آخر در این خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج كردند و از همه بیعت گرفتند، مگر از على كه نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا كه او گفت: قسم خورده‌ام كه از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفكنم تا آنكه قرآن را

جمع كنم.

 در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من أبداً با مردمى برخورد نكرده‌ام كه مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روى دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان براى خود از پیش خود خلیفه تعیین كردید، و ما را به ولایت أمر خود نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ردّ ننمودید.»

## امتناع اميرالمؤمنين از بيعت و دفاع فاطمه زهرا از ايشان به نقل ابن ابى‏الحديد

 ابن أبى الحدید میگوید: ثُمّ دخلَ عمر فقال لِعلىٍّ: قُم فبایعْ! فَتَلکأَ[[176]](#footnote-176) و احْتبسَ‌[[177]](#footnote-177)، فأخذ بیده فقال: قُمْ! فأبَى أن یقومَ، فحملَه و دفعَه کما دفعَ الزُّبیرَ حتّى أمسَکهما خالدٌ و ساقَهما عمر و مَن مَعه سوقًا عنیفًا، و اجتمعَ النّاسُ ینظُرون و امتَلأتْ شَوارِعُ المدینة بالرِّجال. و رأتْ فاطمةُ ما صنع عمرُ، فصَرختْ و وَلوَلتْ واجتَمع معها نسآءٌ کثیرٌ مِن الهاشمیات و غیرِهنّ، فخرجتْ إلى باب حُجرتها و نادتْ: یا أَبَابَکرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَغَرْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَیتِ رَسُولِ اللَهِ! وَ اللَهِ لَا أُکلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَهَ![[178]](#footnote-178)

 مى‌گوید: «سپس عمر داخل خانه على شد و گفت: اى على برخیز و بیعت كن! على خوددارى كرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته كشید و گفت: برخیز! على از برخاستن إبا كرد. عمر او را به شدّت از جاى خود بلند كرده و با شتاب به بیرون رد كرد، همچنانكه زبیر را قبلًا با شتاب از جاى خود بلند نموده و به بیرون رد كرده بود. خالد بن ولید، على و زبیر را نگاهداشته و عمر و أفراد

دیگرى كه با آنها بودند على و زبیر را به شدّت با كمال قهر و سختى به طرف مسجد سوق مى‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا مى‌كردند و كوچه‌هاى مدینه از مردم پُر شده بود.

 چون فاطمه كردار عمر را نگریست، فریاد زد و وِلوله كرد و جماعت بسیارى از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و درِ حجره خود ایستاد و فریاد برآورد: اى أبابكر! چقدر زود از روى نخوت و حمیت جاهلى بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا كه من با عمر تكلّم نخواهم كرد تا خداى خودم را ملاقات كنم!»

## قصيده ازرى در رثاء حضرت زهراء سلام الله عليها

 چه خوب شیخ ازرى سروده است:

 تا آنكه میگوید:

 تا آنكه میگوید:

 تا آنكه میگوید:

کیف یزوى عنّى تُراثى عتیقٌ‌

 تا آنكه میگوید:

 تا آنكه میگوید:

 تا آنكه میگوید:

 ازرى میگوید: «اى سعد! مرا سرزنش مكن در دشمنى گروهى كه چون أحمد رسول خدا با آنها وفا نمود، آنها وفا ننمودند وحقّ او را ادا نكردند. آیا أحمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت من هستند، حقّ مرا درباره إحسان به آنها و ولىّ امر نمودن آنها حفظ كنید؟ در حیات رسول الله، با او در أمر خلافت نزاع كردند و در ممات به او خیانت نمودند. اى بدیها و اى زشتى‌ها! چقدر شما بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید.

 پیمانى كه أحمد رسول خدا براى برادرش على بسته بود شكستند و چه بسیار غم و غصّه را كه در كام دخترش بتول ریختند! با آنكه فاطمه یگانه‌

دستاویز إلهى بود كه جز چنگ زننده به ریسمان ولایتِ او كسى نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدى را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبّت و مودّت ذوى القربایش. من نمى‌دانم چه شد، وقتى كه فاطمه را به فزع در آوردند آن قوم ستمگرى كه با پدر او و شوهر او دشمنى داشتند، او با حسرت نزد أبوبكر و عمر رفت و از شدّت اندوه و غصّه گریه‌اى طولانى نمود، پس براى آنها خطبه خواند و حقّ را بیان نمود و شكایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریكه نزدیك بود كوههاى ساكنْ از گلایه و شكواى او به حركت در آید.

 اى گروه مردم! خدا را درباره حقّ ما منظور دارید، ما از بوستان حضرت أحدیت میوه رسیده آن باغیم. اى مردم! كدام دختر پیغمبرى را سراغ دارید كه پدرش او را از میراث خود محروم كرده باشد؟ پس چگونه أبوبكر (كه مردى كهنه اندیشه است) با أحادیثى كه از نزد خود آورده و به پدرم افترا بسته است مرا از إرث پدرم محروم كرده است؟

 من نمى‌دانم آخر از روزى كه شما پرستش نموده‌اید، چه چیز را پرستیده‌اید كه شما را وادار نموده كه أبوبكر را ولىّ و صاحب اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائى است كه خداوند غضب میكند كسى غیر از ما خاندان نبوّت و طهارت آنرا بر دوش افكند.

 خدا میداند كه حقّاً ما اهل بیتى هستیم كه زشتى و پستى أبداً در خاندان ما سكنى نخواهد گزید.»

 ازرى در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید چه سبب داشت كه باید پاره جگر مصطفى مخفیانه دفن شود و سپس قبر او با خاك یكسان گشته (أثرش محو شده) مجهول بماند!؟ آرى فاطمه از دنیا رفت، ولى تراكم موجهاى غصّه و اندوه بر سینه او از تمام أفراد بشر بیشتر بود، بطوریكه هنوز در دهان روزگار از آتش‌هاى درونى فاطمه شعله بیرون میزند. فاطمه در میان خاك نرفت، بلكه در

حرم امن و امان الهى إقامت گزید و به رفیق أعلى پیوست. در جائى كه دیده نظّاره مردم از دیدن آن كوتاه است. كدام طهارت و تقوائى مى‌تواند خود را به اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

# گفتار ششم: خلاصه گفتار در روز جمعه 23 جُمادى الاولى 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیمُ فى كتابه الكَریم:

 قُل لَآأَسَلُکمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبَى‌ وَ مَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ‌و فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللَهَ غَفُورٌ شَکورٌ\* أَمْ یقُولُونَ افْتَرَى‌ عَلَى اللَهِ کذِبًا فَإِن یشَإِ اللَهُ یخْتِمْ عَلَى‌ قَلْبِک وَ یمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ یحِقُّ الْحَقَّ بِکلِمتِهِ إِنَّهُ‌و عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ\* وَ هُوَ الَّذِى یقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یعْفُوا عَنِ السَّیاتِ وَ یعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ\* وَ یسْتَجِیبُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحتِ وَ یزِیدُهُم مِن فَضْلِهِ وَ الْکفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ.

 (آیات بیست و سوّم تا بیست و ششم، از سوره شورى: چهل ودوّمین سوره از قرآن كریم)

## مصداق آيه مودّت، علىّ و فاطمه و حسن و حسين عليهم السّلام هستند

 سابقاً روایات كثیرى راجع به تفسیر آیه مباركه مودّت از طریق شیعه و سنّى ذكر شد. و معلوم شد كه هیچ شكّ و تردیدى نیست در آنكه مراد از قربى در این آیه مباركه، فقط حضرت أمیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السّلام هستند.

## شصت و چهار نفر از بزرگان عامّه آيه مودّت را بر وجوب مودّت اهل‏بيت تفسير كرده‏اند

 مرحوم قاضى شهید سید نور الله شوشترى میگوید: «جمهور از اهل تسنّن از «صحیح» بخارى و مسلم و از «مسند» أحمد بن حنبل و «تفسیر ثعلبى» از

ابن عبّاس روایت كرده‌اند كه: چون آیه مودّت نازل شد، به حضرت رسول الله عرض نمودند: أقرباى شما كه مودّت آنان واجب است چه كسانند؟ فرمود: علىّ و فاطمه و دو پسر آنها.»[[179]](#footnote-179)

 و در تعلیقه‌اى كه علّامه خبیر آیة الله مرعشى مدّ ظلّه بر آن مرقوم داشته‌اند، از پنجاه و پنج نفر از أعاظم و بزرگان محدّثین و مفسّرین و متكلّمین از اهل تسنّن نقل مى‌كنند كه آنها در كتابهاى خود با إسناد خود، آیه مباركه مودّت ذوى القربى را به حضرت أمیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السّلام منحصر دانسته‌اند. و آیه مباركه را فقط بر وجوب مودّت آنان كه به عنوان أجر رسالت است تفسیر نموده‌اند.[[180]](#footnote-180)

 و نیز در «ملحقات الإحقاق» مستدرَك از علمائى را كه سابقاً از آنها نقل نموده‌اند بیان نموده و آنها نیز بالغ بر شصت و چهار نفر میشوند.[[181]](#footnote-181)

## أشعار منقول از ابن صبّاغ مالكى و ابن جبير در منقبت أهل بيت عليهم السّلام

 ابن صبّاغ مالكى گوید: وَ لِلّهِ دَرُّ الْقآئلِ إذْ قال‌:

 «خداوند جزاى گوینده را فراوان دهد، آنجا كه گفته است:

 ایشانند دستاویز محكم براى كسیكه بدان چنگ زند. محامد و محاسن آنها از جانب خدا بوسیله وحى بر رسول خدا نازل شده است؛ محاسنى از آنهادر سوره شورى‌ (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً)\* ودر سوره هَل أتَى و در سوره‌

أحزاب وارد شده است كه هر تدبّر كننده آنرا در مى‌یابد. و ایشانند آل بیت مصطفى كه محبّت آنان بر تمام أفراد مردم واجب و به حكم خدا ثابت و نوشته شده است.»

 و شبلنجى گوید كه: أبى الحسن بن جبیر سروده است:

 میگوید: «من پیغمبر أكرم محمّد مصطفى را و پسر عمّش علىّ مرتضى و دو فرزندش و فاطمه زهرا را دوست میدارم. ایشان اهل بیتى هستند كه از هر پلیدى منزّه و پاكیزه هستند و هرگونه آلودگى از ساحت قدس آنان دور است، و افق هدایت، از میان آنها ستارگان درخشانى را به طلوع آورده است. مُوالات ایشان بر هر مسلمانى واجب شمرده شده و محبّت ایشان پر بهاترین ذخیره براى آخرت است. و من عداوتِ أصحاب بزرگوار رسول أكرم را در دل ندارم، چون مى‌بینم عداوت آنها كفر شمرده شده است.»

## صراط مستقيم، صراط محمّد و آل او عليهم السّلام است

## روايت: «الصِّراطُ وِلايتنا أهل البيت»

 ثعلبى در كتاب «الكشف و البیان» در تفسیر: اهْدِنَا الصِّرَ طَ المُسْتَقِیمَ‌ آورده است كه مسلم بن حیان گوید: از أبا بُرَیده شنیدم كه مى‌گفت: صِراطُ محمّدٍ و ءالِه.[[182]](#footnote-182) «صراط مستقیم صراط محمّد و آل محمّد است.» وحموینى در «فرآئد السّمطین» با إسناد خود از أصبغ بن نُباته از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت میكند كه آن حضرت در تفسیر قول‌

خداى متعال: وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ‌[[183]](#footnote-183) فرموده‌اند: الصِّرَاطُ وِلَایتُنَا أَهْلَ‌البَیتِ.[[184]](#footnote-184) «صراط، ولایت ما اهل‌بیت‌میباشد.»

 و نیز حموینى در «فرآئد» از حضرت إمام جعفر صادق علیه السّلام روایت میكند كه آن حضرت فرمودند: نَحْنُ خِیرَةُ اللَهِ وَ نَحْنُ الطَّرِیقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ.[[185]](#footnote-185) «ما بندگان برگزیده خدائیم و ما راه روشن وواضحیم و ما صراط مستقیم هستیم.»

 و در «ذخآئر العُقبى» وارد است كه: أبوسعید با إسناد خود از رسول الله صلّى الله علیه و ءَاله و سلّم روایت كرده است كه: قال: أَنَا و أَهْلُ بَیتِى شَجَرَةٌ فِى الْجَنَّةِ وَ أَغْصَانُهَا فِى الدُّنْیا، فَمَنْ تَمَسَّک بِنَا اتَّخَذَ إلَى رَبِّهِ سَبِیلًا.[[186]](#footnote-186) «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: من و اهل بیت من درختى در بهشت هستیم و شاخه هاى این درخت در دنیاست؛ پس هر كس به ما چنگ زند و خود را به روش و سنّت ما در آورد، راهى بسوى خداى خود پیدا نموده است و آن راه را براى خود برگزیده و انتخاب نموده است.»

## نقل جريان غدير از زبان زيد بن أرقم

 علّامه مرعشى در تعلیقه «إحقاق الحقّ» آورده است كه: علّامه ابن كثیر دمشقى متوفّى ٧٧٤، در تفسیر خود از امام أحمد حنبل از اسمعیل بن ابراهیم از أبى حیان التّیمى روایت میكند كه او میگوید: یزید بن حیان گفت كه: من و حصین بن مَیسَره و عمر بن مسلم براى ملاقات و زیارت زید بن أرقم رفتیم.

 چون در محضر او نشستیم، حصین گفت: اى زید! تو خیر بسیارى برده‌اى، رسول خدا را دیده‌اى، أحادیثى از او شنیده‌اى، با او به غزوات رفته‌اى، و با او نماز خوانده‌اى، امیدواریم از آن أحادیثى كه از رسول خدا شنیده‌اى براى ما بیان بنمائى!

 زید بن أرقم گفت: اى برادرزاده من! سنّ من زیاد شده و پیرى مرا دربرگرفته و از زمان من تا زمان رسول خدا بسیار گذشته و من بعض از آن چیزهائى كه از رسول خدا حفظ كرده بودم، از خاطرم دور شده و دستخوش فراموشى قرار گرفته است. بنابراین آنچه را فعلًا براى شما بیان میكنم بپذیرید و آنچه را بیان نمى‌كنم توقّع نداشته باشید و مرا بدان تكلیف ننمائید.

 سپس گفت: رسول خدا صلّى الله علیه [وآله‌] وسلّم در میان مكّه و مدینه در نزدیكى آبى كه آنرا خمّ مى‌گفتند، روزى به خطبه برخاست؛ حمد و ثناى خدا را بجاى آورد و مردم را تذكّر داد و موعظه فرمود و سپس فرمود: أیها النّاس! اى گروه مردم! من بشرى هستم و نزدیك است فرشته مرگ از جانب خدا بسوى من آید و من دعوت حقّ را لبّیك گویم. من در میان شما دو چیز از خود به یادگار میگذارم، دو چیز بزرگ و سنگین: اوّل آنها كتاب خداست كه در آن نور و هدایت است؛ پس به كتاب خدا تمسّك جوئید و او را براى خود راهنما اتّخاذ كنید. و بسیار مردم را ترغیب و تحریص بر كتاب خدا نمود.

## تأويل آيه: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسُولُونَ»، سؤال از ولايت أميرالمؤمنين عليه السّلام است

 و سپس فرمود: و آن دیگرى اهل بیت من هستند؛ من شما را توصیه میكنم كه خدا را بیاد آورید درباره اهل بیت من ـ إلخ.[[187]](#footnote-187) ابن حجر در «صواعق» گوید كه: دیلمى حدیث كرده است از أبوسعید

خُدرىّ كه پیغمبر فرمود: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ‌[[188]](#footnote-188) عَنْ وِلَایةِ عَلىٍّ.[[189]](#footnote-189)

 و شاید همین معنى مراد واحدى باشد آنجا كه گفته است: روایت شده است در قول خداى تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ‌، كه مراد ولایت علىّ و أهل بیت است.[[190]](#footnote-190)

## آمين گفتن پيامبر به دعاى أعرابى در لعنت بر كسانى كه رسول خدا و أقرباى او را دوست ندارند

 از جابربن عبدالله انصارى روایت است كه: مردى أعرابى خدمت رسول خدا مشرّف شد و عرض كرد كه: اسلام را بر من عرضه كن. پیغمبر فرمودند كه: شهادت دهى كه خدائى جز خداى واحدِ لا شریك له نیست، و شهادت دهى كه محمّد بنده او و فرستاده اوست. أعرابى گفت: در مقابل این اسلام آیا از من مزدى مى‌طلبى؟ پیغمبر فرمود: نه، مگر محبّت به ذوى القربى. أعرابى گفت: آیا ذوى القرباى خودم یا ذوى القرباى شما؟ حضرت فرمودند: ذوى القرباى من! أعرابى گفت: بیاور دستت را تا با تو در این معنى بیعت كنم.

 بر كسى كه تو را دوست نداشته باشد و أقرباى تو را دوست نداشته باشد لعنت خدا باد! حضرت رسول الله فرمودند: ءَامِین‌؛ یعنى خدایا دعاى این أعرابى را مستجاب بنما.[[191]](#footnote-191)

 از ابن عبّاس مروى است كه: رسول خدا صلّى الله علیه و آله فرمودند:

 لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ‌[[192]](#footnote-192) بَینَ الرُّکنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِىَ اللَهَ وَ هُوَ

مُبْغِضٌ لِأهْلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ.[[193]](#footnote-193) «اگر مردى بین ركن و مقام به روى قدمهاى خود به نماز بایستد و روزه بگیرد، و سپس خدا را ملاقات كند در حالتى كه عداوت آل محمّد را در دل داشته باشد، به جهنّم خواهد رفت.»

 این حدیث را حاكم در «مستدرك» نقل نموده و إسناد او را صحیح دانسته است و همچنین ذهبى در «تلخیص» آن را حدیث صحیح دانسته است.

## روايت: «لايَنفَعُ عَبدًا عملُه إلّابمَعْرفةِ حَقّنا»

 و نیز طبرانى در «أوسَط» از طریق أبى لیلى از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام از جدّش رسول خدا روایت نموده است كه: أنَّهُ قَال: الْزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَیتِ فَإنَّهُ مَنْ لَقِىَ اللَهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ یوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا. وَ الَّذِى نَفْسِى بِیدِهِ لَا ینْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إلَّابِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.[[194]](#footnote-194)

 سبط شهید از جدّش رسول خدا علیهما السّلام روایت میكند كه فرمود:

 «مودّت و محبّت ما اهل بیت را محكم بگیرید، چون هر كس با مودّت ما خداى عزّوجلّ را ملاقات كند به سبب شفاعت ما داخل در بهشت خواهد شد. و قسم به آن خدائى كه جان من در دست قدرت اوست، هیچ بنده‌اى از عمل نیك خود برخوردار نخواهد شد مگر آنكه به حقّ ما معرفت پیدا كند.»

 و نیز حافظ سمّان در كتاب «أمالى» خود با إسناد خود از رسول خدا صلّى الله علیه و آله روایت كرده است كه: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَهَ سَبْعَةَ ءَالَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ عُمْرُ الدُّنْیا ثُمَّ أَتَى اللَهَ عَزَّوَجَلَّ یبْغِضُ عَلِىَّ بْنَ أَبِى‌طَالِبٍ جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاکثًا لِوِلَایتِهِ لَأَتْعَسَ اللَهُ خَیرَهُ وَ جَدَعَ أَنْفَهُ.[[195]](#footnote-195)

 رسول خدا فرمود: «اگر بنده‌اى هفت هزار سال كه به اندازه عمر دنیاست خدا را عبادت كند، سپس در نزد خدا حاضر شود در حالتى كه با علىّ بن أبى‌طالب عداوت داشته باشد و حقّ او را تكذیب كند و ولایت او را بشكند، خداوند خیر و رحمت را از او قطع مى‌كند و دماغ او را مى‌بُرد. (كنایه از آنكه او را در نهایت مشكلات مى‌اندازد بطوریكه هر چه براى خلاصى و نجات خود دست و پا زند سودى ندهد.)»[[196]](#footnote-196)

## عبادات و كارهاى خير بدون ولايت أميرالمؤمنين عليه السّلام هيچ ارزشى ندارد

 و نیز خوارزمى در «مناقب» خود از حضرت رسول اكرم صلّى الله علیه و آله روایت میكند كه: أنَّهُ قَالَ لِعَلىٍّ: یا عَلِىُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِى قَوْمِهِ وَ کانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأنْفَقَهُ فِى سَبِیلِ اللَهِ وَ مُدَّ فِى عُمْرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَیهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَینَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ یوَالِک یا عَلِىُّ! لَمْ یشُمَّ رَآئِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ یدْخُلْهَا.[[197]](#footnote-197)

 حضرت رسول الله به علىّ بن أبى طالب علیهما الصّلوة و السّلام فرمودند: اى على! چنانچه بنده‌اى از بندگان خدا به اندازه مدّت عمر نوح عمر كند و در تمام این مدّت به وظائف عبودیت مشغول باشد، همچنانكه حضرت نوح مشغول بود، و به اندازه كوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق كند، و سپس عمرش دراز گردد بطوریكه هزار سال با قدمهاى خود پیاده به حج برود، و سپس بین دو كوه صفا و مروه مظلوم كُشته شود، و با تمام این أحوال ولایت تو را نداشته باشد، بوئى از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.»

## مبغضين أميرالمؤمنين عليه السلام هر چند نمازگزار و روزه‏دار هم باشند جهنّمى خواهند بود

 و نیز خوارزمى از امّ سلمه روایت میكند كه: رسول خدا صلّى الله‌علیه و آله فرمود: یا امَّ سَلَمَةَ! أتَعْرِفِینَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هذَا عَلِىُّ بْنُ أَبِى‌طَالِبٍ!

 قَالَ: صَدَقْتِ، سَجِیتُهُ سَجِیتِى و دَمُهُ دَمِى وَ هُوَ عَیبَةُ عِلْمِى. فَاسْمَعِى وَ اشْهَدِى: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَهِ عَزَّ وَ جَلّ عَبَدَ اللَهَ ألْفَ عَامٍ بَینَ الرُّکنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِىَ اللَهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُبْغِضًا لِعَلىِّ بْنِ أبِى‌طَالِبٍ و عِتْرَتِى، أَکبَّهُ اللَهُ تَعَالَى عَلَى مِنْخَرِهِ یوْمَ القِیمَةِ فِى نَارِ جَهَنَّمَ.[[198]](#footnote-198)

 از امّ سلمه روایت است كه روزى كه أمیرالمؤمنین علیه السّلام نزد حضرت رسول أكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم بودند، حضرت رسول رو به من نموده گفتند: «اى امّ سلمه! آیا این را مى‌شناسى؟ عرض كردم: بلى، این علىّ ابن أبى‌طالب است! حضرت فرمودند: راست گفتى، غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است.

 بشنو و بر این امر گواه باش كه: اگر بنده‌اى از بندگان خدا هزار سال بین ركن و مقام عبادت خدا كند و سپس خدا را با بغض علىّ بن أبى‌طالب و عترت من ملاقات كند، خداوند تبارك و تعالى او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افكند.»

 و ابن عساكر در «تاریخ» خود با إسناد خود از جابر بن عبدالله انصارى از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم نقل میكند كه آن حضرت فرمود: یا عَلِىُّ! لَوْ أَنَّ أُمَّتِى صَامُوا حَتَّى یکونُوا کالْحَنَایا وَ صَلُّوا حَتَّى یکونُوا کالأَوْتَارِ، ثُمَّ أَبْغَضُوک لَأَکبَّهُمُ اللَهُ فِى النَّارِ.[[199]](#footnote-199)

## روايت: «حُبُّ علىّ حسنةٌ لا تَضُرُّ مَعَهَا سيّئة» (ت)

 «اى على! اگر امّت من آنقدر روزه بگیرند كه از شدّت گرسنگى در ایام متمادى سینه و شكم آنها فرو رود و پشت آنها مانند منحنى به جلو خم شود، و آنقدر نماز بخوانند كه از كثرت قیام و توجّه گوشت آنان آب شده و مانند ریسمان لاغر و باریك گردند، و در عین حال بُغض تو را در دل داشته باشند، خداوند آنان را به رو به آتش خواهد افكند.»

## كلام ابن عبّاس در برابر دشمنان أميرالمؤمنين عليه السّلام

 و نیز أبوعبدالله ملّا در سیره خود از ابن عبّاس روایت میكند كه: او روزى از جلو جماعتى عبور مى‌كرد كه آنها سبّ أمیرالمؤمنین مى‌كردند، و این در زمانى بود كه چشمان او كور شده بود[[200]](#footnote-200)، پس به جلودار خود گفت: شنیدى این جماعت چه مى‌گفتند؟ پاسخ داد: على را دشنام میدادند. ابن عبّاس گفت: مرا بسوى آنان برگردان. جلودارْ ابن عبّاس را به سوى آنان برگردانید.

 ابن عبّاس گفت: كدامیك از شما خداوند را دشنام میدهد و بر او لعن‌

مشرك است. ابن عبّاس گفت: كدامیك از شما رسول خدا را لعن و سبّ میكند؟ گفتند: سبحان الله! كسى كه رسول خدا را لعن كند كافر است.

 ابن عبّاس گفت: كدامیك از شما علىّ بن أبى‌طالب را لعن و سبّ میكند؟

 گفتند: آرى، این امرى است كه قابل وقوع است و واقع شده است.

 ابن عبّاس گفت: من خدا را گواه مى‌گیرم كه من از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم شنیدم كه میفرمود: هر كس على را دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر كس مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است، و هر كس خدا را دشنام دهد خداوند او را بر بینى خود به آتش خواهد افكند.

## گفتگوى ابن عبّاس با جلودارش درباره رفتار و هويّت دشمنان أهل بيت عليهم السّلام

 سپس از آن جماعت روى گردانیده به حركت افتاد و در آن حال به جلودار خود گفت: از آنها چه شنیدى در مقابل گفتارمن؟ جلودار گفت: آنها چیزى نگفتند. ابن عبّاس گفت: در هنگامى كه من این حدیث را براى آنان مى‌خواندم چهره آنها را چگونه یافتى؟

 جلودار گفت:

 «چنان از گفتار تو پریشان شدند كه مانند نگاه كردن آهوها و بزهاى كوهى به ساطورهاى قصّابان، با چشمهاى سرخ و منقلب بسوى تو نگاه میكردند.»

 ابن عبّاس گفت: پدرت فداى تو باد! دیگر بیان كن.

 جلودار گفت:

 «از شدّت دشمنى و غضب با چشمهاى تنگ شده و نگاههاى به پائین انداخته شده به سوى تو نگاه میكردند، مانند شخص ذلیلى كه به عزیز و مقتدرى، بازبونى و بیچارگى نگاه میكند.»

 ابن عبّاس گفت: پدرت فداى تو باد! دیگر بیان كن.

 جلودار گفت: من دیگر غیر از این چیزى بلد نیستم. ابن عبّاس گفت:

 ولى در نزد من این جمله است:

 «زنده‌هاى این جماعت، عار و ننگ براى مردگان خود هستند، و مردگانشان موجب رسوائى و بى‌آبروئى زندگانشان میباشند.»[[201]](#footnote-201)

## امّت و صحابه، روز اوّل رحلت پيامبر مزد آن حضرت را دادند!

 بارى، با تمام این سفارشات كه از جانب رسول الله صلّى الله علیه وآله وسلّم به عمل آمد، امّت و صحابه در روز اوّل رحلت آن حضرت مزد آن حضرت را كه اجر رسالت بود دادند.[[202]](#footnote-202) جنازه رسول خدا هنوز كفن و دفن نشده‌بود كه در سقیفه بنى ساعده براى ربودن حكومت و ریاست بر مردم، بر سر هم كوفتند و سپس هجوم به خانه ولایت و طهارت آوردند.

## جريان سقط شدن حضرت محسن سلام الله عليه، و علّت نيامدن أميرالمؤمنين عليه السلام به سقيفه

 نظّام‌[[203]](#footnote-203) میگوید: إنّ عُمرَ ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ علیها السّلامُ یومَ البَیعةِ

حتّى ألقَتِ المُحسنَ مِن بَطنِها. و کان یصیحُ: أَحرِقوها بمَن فِیها. و ما کانَ فى الدّارِ غیرُعلىٍّ و فاطمةَ و الحَسنِ و الحُسینِ.[[204]](#footnote-204)

 «در روزى كه مى‌خواستند أمیرالمؤمنین را براى بیعت به مسجد ببرند، عمر به شكم فاطمه زد، بطورى كه جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد میزد: این خانه را با هر كس كه در آن هست آتش بزنید! در حالى كه در خانه غیر از علىّ و فاطمه و حسن و حسین كس دیگرى نبود.»

## اشاره به برخى از مصائب حضرت زهرا سلام الله عليها

 فاطمه سلام الله علیها با مصائب زیادى مواجه شد؛

 از یك طرف، غصب مقام ولایت و خلافت اسلام از محور اصلى خود، كه با نهایت رنج و الم از این مقام دفاع مى‌نمود.

 ابن قتیبه دینورى میگوید: و خرَجَ علىٌّ کرَّم اللهُ وَجهَه یحمِلُ فَاطمةَبنتَ رَسولِ الله صلَّى اللهُ علیه [وءَالِهِ‌] وسلّم علَى دآ بَّةٍ لَیلًا فى مَجالسِ الأنصارِ تَسألُهمُ النُّصرةَ، فکانوا یقولونَ: یا بِنتَ رسول اللَه! قد مضَتْ بَیعتُنا لِهذَا الرَّجُل، و لَو أنّ زوجَک و ابنَ عمِّک سَبَق إلینَا قبلَ أبى‌بکرٍ مَا عَدَلْنا بِهِ. فَیقولُ علىٌّ کرَّمَ اللَهُ وجهَه: أَفَکنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَهِ‌صلّى اللَهُ عَلیهِ [وءَالِهِ‌] وَسَلَّمَ فِى بَیتِهِ لَمْ أَدفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقالتْ فاطمةُ: مَا صَنَعَ أَبُوالْحَسَنِ إلَّامَا کان ینْبَغِى لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَهُ حَسِیبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.[[205]](#footnote-205)

 «و على در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا مى‌نمود و به‌

مجالس أنصار مى‌برد و از آنها طلب یارى میكرد. و آنها مى‌گفتند: اى دختر رسول خدا! بیعت ما با أبوبكر كارى است كه واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموى تو علىّ بن أبى‌طالب قبل از بیعت ما با أبوبكر به ما رجوع میكرد حتماً ما با او بیعت مى‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگرى نمى‌كردیم.

 على كرّم الله وجهَه میفرمود: آیا من چنین فردى بوده باشم كه جنازه رسول خدا را دفن نكرده در خانه‌اش بگذارم و براى گرفتن حكومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه مى‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل كرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیكن آن دیگران كه خلافت را ربودند، كردند آنچه كردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

 و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت هاى علنى و غصب فدك و سهمیه آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوى القربى، و مخاصمات و مجادلاتى كه آن بضعه رسول خدا با أبوبكر و عمر مى‌نمود، دیگر براى آن مطهّره با انضمام كسالتهاى جسمى و سقط جنین، نیرو و قوّه‌اى باقى نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدرى مانند رسول خدا كه سزاوار بود این امّت از او حمایت كنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند.

 ولى این امّت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهراى صدّیقه را تنها و با دل شكسته، در بستر بیمارى انداختند، بطوریكه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز[[206]](#footnote-206) و به روایت ابن أبى الحدید بیش از هفتاد و دو روز[[207]](#footnote-207) در دنیا بعد از پدر زیست نكرد.

## حضرت زهرا عليها السّلام پاسخ سلام شيخين را نداد

 آن قدر حضرت را آزار دادند كه اجازه ورود أبوبكر و عمر را نداد، و پس‌

از آنكه أمیرالمؤمنین را واسطه نمودند و براى ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام كردند، آن حضرت روى خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنكه جواب سلام هر مسلمانى واجب است؛ و لذا معلوم مى‌شود كه آن حضرت أبوبكر و عمر را مسلمان نمى‌شناخته است.

 ابن قتیبه میگوید: پس از آنكه على را به مسجد بردند و على بیعت نكرد و دل شكسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه مى‌كرد و صیحه مى‌زد، فقال عُمر لأبى بکرٍ رضى الله عنهما: انْطلِقْ بنا إلى فاطمةَ فإنّا قد أغضَبناها. فانطَلَقا جَمیعًا فاستَاذَنا علَى فاطمةَ فلَم تَأذَن لَهُما، فَأَتَیا علیا فَکلَّماه فأدخلَهُما عَلیها، فلمّا قَعَدا عِندَها حوَّلَتْ وَجْهَها إلى الحَآئِطِ، فسَلَّما علیها، فلَم تَرُدَّ علَیهِما السّلامَ.[[208]](#footnote-208)

 «عمر به أبوبكر گفت: بیا برویم براى ملاقات فاطمه، زیرا كه ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد على آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه مذاكره كردند، أمیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و أبوبكر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام كردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

## مناشده حضرت زهرا سلام الله عليها با أبوبكر و عمر

 سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنكه أبوبكر مشغول عذرخواهى شد كه علّت آنكه من تو را از إرث محروم كردم آن بود كه من از رسول خدا شنیدم كه‌مى‌گفت: لَانُورَثُ، مَا تَرَکنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ. «ما إرث نمى‌گذاریم و آنچه از ما بجاى مى‌ماند صدقه است.»

 فَقالتْ: أَرَأَیتُکمَا إنْ حَدَّثْتُکمَا حَدِیثًا عَنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ‌

[وءَالِهِ‌] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِهِ وَ تَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُکمَا اللَهَ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَهِ یقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَاىَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِى، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِى فَقَدْ أَحَبَّنِى، و مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِى، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِى؟ قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ [وَءَالِهِ‌] وَسَلَّم.

 قَالَتْ: فَإنِّى أُشْهِدُ اللَهَ وَ مَلَئِکتَهُ أَنَّکمَا أَسْخَطْتُمَانِى وَ مَا أَرْضَیتُمَانِى، وَ لَئِنْ لَقِیتُ النَّبِىَّ لَأَشْکوَنَّکمَا إلَیهِ ... وَاللَهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَهَ عَلَیک فِى کلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّیهَا.

 «حضرت فاطمه به أبوبكر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا براى شما حدیثى نقل كنم، شما اعتراف مى‌كنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم كه آیا شما از رسول خدا نشنیدید كه میفرمود: رضاى فاطمه از رضاى من است و خشم فاطمه از خشم من است، كسى كه دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و كسى كه فاطمه دختر مرا راضى كند مرا راضى كرده است، و كسى كه او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلّى الله علیه وآله وسلّم شنیدیم كه این مطلب را میفرمود.

 فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه مى‌گیرم كه شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضى نكردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات كنم شكایت شما دو نفر را به سوى او خواهم برد ... قسم به خدا كه من عقب هر نماز كه بجا مى‌آورم بر تو اى ابوبكر نفرین خواهم نمود.»

 و سابقاً از «اسد الغابة» نقل كردیم كه حضرت فاطمه وصیت فرمود كه كسى بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و

حتّى به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علىّ و أسماء او را غسل دادند.[[209]](#footnote-209)

## دفن حضرت فاطمه عليها السّلام در شب و عدم إخبار به مردم براى نماز و دفن ايشان

 و نیز از «صحیح بخارى» نقل كردیم كه فاطمه را علىّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و أبوبكر را خبر نكرد.[[210]](#footnote-210)

 و علىّ بن برهان الدّین حلبىّ شافعى میگوید: و قال الواقدىُّ: و ثَبتَ عِندنا أنّ علیا کرّم اللهُ وجهَه دَفنَها رَضِى اللهُ عنها لیلًا و صلّى علَیها و معَه العبّاسُ و الفَضلُ رضِى اللهُ عنهم، و لَم یعلِموا بِها أحدًا.[[211]](#footnote-211)

 «واقدى گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است كه على كرّم الله وجهه فاطمه رضى الله عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضى الله عنهم، بودند و هیچكس را براى نماز و دفن فاطمه خبر نكردند.»

## هفت صحابى‏اى كه خلائق به بركت وجود آنها روزى مى‏خورند

 در رجال شیخ حرّ عاملى به نام «رسالةٌ فى معرفة الصّحابة» از كشّى نقل میكند با إسناد متّصل خود از زراره از أبى‌جعفر از پدرش از جدش از علىّ بن أبى‌طالب علیهم السّلام كه: قالَ: ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُرْزَقُونَ و بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمْطَرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ و الْمِقْدَادُ وَ أَبُوذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَیفَةُ رَحْمَةُ اللَهِ عَلَیهِمْ وَ أَنَا إمَامُهُمْ. وَ همُ الّذینَ صَلّوا علَى فاطمةَ.[[212]](#footnote-212)

 «أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: هفت نفرند كه بواسطه عظمت و جلالت و سعه روح آنها، زمین براى حمل نمودن آنها تنگى میكند و استعداد تحمّل آنها را ندارد، بواسطه فیض وجود آنهاست كه روزى به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید و باران از آسمان مى‌بارد؛ از ایشان است سلمان و مقداد و أبوذر و عمّار و حذیفه رحمة الله علیهم و من إمام آنها هستم. و ایشانند آن كسانى كه بر فاطمه نماز گزاردند.»

# گفتار هفتم: خلاصه گفتار در روز جمعه 30 جُمادى الاولى 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ الْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیمُ فى كتابه الكَریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى‌ قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ‌ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.

 (آیات بیست و سوّم تا بیست و ششم، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

## سرّ تشديدهاى فراوان در بعضى از أحكام شرعى

 در بعضى از أحكام شرعیه در قرآن مجید تشدیدهاى فراوانى به عمل آمده است. با آنكه به ظاهر بعید به نظر میرسید كه درباره این حكم این نوع از تشدید مورد لزوم باشد؛ ولى پس از رحلت رسول أكرم صلّى الله علیه و آله وسلّم كه به علّت عمل ننمودن به آن حكم و رشد نمودن ریشه فساد، كم‌كم نتائج سوء و عواقب وخیمى عائد بر مسلمین شد، معلوم شد كه آن اصرار و تأكید قرآن مجید درباره آن حكم و توعید به عواقب خطرناك و عذاب دردناك با

ألحان تشدید، همه و همه براى جلوگیرى از آن نتائج شوم بوده است. گرچه در زمان خود رسول الله كه آن حكم از جانب خدا نازل شد و آن تشدید فراوان در ابرام آن به عمل آمد، براى مسلمانان شاید مورد تعجّب و شگفت بود و آن اصرار فراوان در مورد امرى حقیر بیجا به نظر مى‌آمد، ولى با ملاحظه آثارى كه بعداً مترتّب شد معلوم میشود كه آن تأكیدات همه به موقع و بجا بوده است.

## تأكيد شخص حكيم بر امر كوچك، نشان دهنده وجود سرّى بزرگ در آن است

 اگر متكلّم حكیم درباره امر كوچكى تأكید كند و سپس در تأكید خود مبالغه نماید و بر آن اصرار كند یا با كسى خطاب كند به خطابى كه شأن آن مخاطب، خطاب به آن نباشد، معلوم میشود كه در این امر كوچك، سرّى بزرگ نهفته شده كه از نظر مخاطب و مكلّفِ به آن تكلیف مخفى بوده است. مثلًا اگر به یك نفر عالم پرهیزگار كه عمرى را در عبادت و زهد و انزواى از دنیا و جمع زخارف آن گذرانیده است، خطاب شود كه: اى مرد! در معبر عام در مقابل دیدگان هزاران نفر جمعیت زنا نكن! یا مثلًا به یك نفر شخص مؤدّب به آداب خطاب بشود كه: در میان خیابانها نعره نكش و لخت مادرزاد حركت مكن! معلوم میشود كه در این عالِم شوائبى از هواجس نفسانى وجود دارد كه أحیاناً چنانچه در صدد رفع آن بر نیاید، رفته رفته خداى ناكرده ممكنست به تدریج روزى براى او چنین عملى پیش آمد كند؛ و آن مرد حكیم دانشمند تیزبین در این مرد عالم، آثارى از بروز چنین صحنه‌اى را مشاهده نموده است. و یا در این شخص مؤدّب به آداب حسنه، بروزاتى مشهود گردیده كه أحیاناً اگر در رفع آن نكوشد ممكن است آن تخم كوچك و غیر مرئى از فقدان عفّت و حیا كم‌كم رشد كرده و با تقویت محیط و عوامل خارجى روزى برسد كه او در معبر عام بدون لباس و ساتر حركت كند و عربده كشیدن را نیك بشمارد. لذا باید كلام آن ناصح تیزبین را كه حكیم و خبیر است محترم بشمارند و اطاعت كنند تا براى آنان چنان وقایعى پیش آمد نكند.

 در قرآن مجید چند مورد است كه درباره آنان بسیار تأكید شده و اصرار و ابرام در آن به حدّ بسیار فراوانى وارد شده است كه شاید براى مسلمانان آن زمان این اصرار و ابرام و این نحو تشدیدات درباره متخلّفین از آن حكم مورد شگفت بوده است. و ما براى نمونه چند مورد را بیان مى‌كنیم:

## رباخوارى موجب تغيير هويّت انسانى مى‏شود

 اوّل‌: موضوع معاملات یا قرضهاى ربوى است كه در قرآن مجید با لسان بسیار عجیبى از وقوع آن نهى به عمل آمده است.

 آنجا كه میفرماید: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ.[[213]](#footnote-213) «كسانى كه ربا مى‌خورند از مكان خود بر نمى‌خیزند مگر مانند كسى كه شیطان زده باشد.»

 یعنى تمام صفات و كمالات انسانى را از دست میدهد و انسانیتش واژگون میگردد و از زمره انسانها خارج شده، بواسطه این عمل زشت، گوئى تغییر ماهیت میدهد و در گروه شیاطین وارد میشود.

 و سپس در ذیل آیه میفرماید: وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. «كسانى كه بعد از نزول این آیه و حرمت ربا دست به ربا بزنند آنها یاران آتش بوده و در جهنّم بطور دوام زیست خواهند نمود.»

 و سپس میفرماید: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.[[214]](#footnote-214) «خداوند نتیجه ربا را نابود مى‌سازد، (بركت و خیر و رحمت را از بین میبرد، و علاوه آن زیادى نیز دستخوش هلاك و نابودى واقع میشود) و إنفاقات و صدقات را اگرچه بصورت ظاهر موجب نقصان مال است لكن آنها را موجب‌زیادى مال و وفور نعمت و نزول خیر و رحمت قرار میدهد. اشخاصى كه ربا مى‌خورند آنان گناهكارند و خداوند أبداً شخص گنهكار و كفران نعمت كننده را دوست ندارد.»

 و سپس میفرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ‌ \* فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله.[[215]](#footnote-215)

 «اى كسانى كه به خداوند ایمان آورده و به اسلام گرویده‌اید، از خداى خود بپرهیزید، و بعد از اینكه این آیه بر شما خوانده شد و حرمت ربا را دریافتید، آن قرضهاى رَبَوى را كه داده‌اید از تمام سودهایش صرف نظر كنید و از ربح آن اموال چشم بپوشید اگر شما ایمان آورده‌اید. و چنانچه به این فرمان گوش فرا ندهید پس بدانید كه خود را براى جنگ با خدا و رسول خدا آماده كرده‌اید (یعنى خدا و رسول خدا به جنگ با رباخوار بر مى‌خیزند و ربا خوار با این فعل شنیع خود با خدا و رسول خدا إعلام جنگ داده است).»

## حكم أكيد قرآن در مورد ربا در زمانى بود كه معاملات ربوى امروزى متداول نبود

## حكم حرمت ربا يكى از ملاحم و معجزات قرآن كريم است

 ملاحظه میشود كه در این آیات تا چه اندازه درباره ربا توبیخ به عمل آمده است، با آنكه در زمان رسول خدا ربا بصورت بسیار ساده و در بین أفرادى خاص متداول بود. هنوز معاملات دقیق ربوى و رباى مركّب و تأسیس بانكها كه بر اساس ربا، نظامنامه و آئین نامه تنظیم مى‌كنند و ثروت مردم ضعیف را به انواع تبلیغات میبرند در دنیا بوجود نیامده بود، و حتّى در آن روز نطفه این قسم از معاملات ربوى در دنیا بسته نشده بود كه قرآن چنین حكمى سخت و غیر قابل عفو درباره این حكم بیان فرمود؛ و حقّاً میتوان این حكم را از ملاحم و معجزات قرآن نام برد كه درباره ربا نازل فرموده است.

 و این به جهت آن است كه ربا مانند آتش هرجا واقع شود اطراف خود را میسوزاند و جاى خود را توسعه میدهد و از افراد به اجتماع سرایت میكند، و طبعاً به پیروى از این معاملات ربوى مردم به دو طبقه ضعیف و ثروتمند جدا مى‌شوند. یك طبقه دائماً به علّت قرضهاى ربوى و عدم توان پرداخت آن از

هستى ساقط میگردند و به همین موازنه دائماً بر ثروت آن دسته از مُترَفین و تجاوزكاران افزوده میشود.

 و به دنبال این اختلاف طبقاتى روحیه‌ها خراب میگردد، تخم كینه و حسد و بخل در دلها ریشه میدواند و گذشته از نزاعهاى محلّى جنگها و نزاعهاى بین المللى پیدا میشود كه اساس انسانیت را بر باد میدهد و دنیا را خراب و بصورتى زشت و قبیح در مى‌آورد.

 اگر ریشه ربا را از بین ببرند ابداً این زیانهاى جانى و مالى و روحى در طبقه مردم نمى‌ریزد و از أفراد به اجتماع سرایت نمى‌كند و دنیا بصورت آتش ظاهرى و معنوى بر مردم، چهره مكروه خود را نشان نمى‌دهد.

## لحن شديد روايات دالّه بر حرمت ربا

 و این معنى از قرآن مجید شاید در آن روز مورد تعجّب بود. و نیز روایاتى كه از رسول خدا و أئمّه أهل بیت علیهم الصّلوة و السّلام درباره ربا با لحن شدید وارد شده كه یك درهم ربا خوردن از هفتاد مرتبه زنا كردن با مادر خود در خانه خدا گناهش بیشتر است، مورد تعجّب واقع میشد.[[216]](#footnote-216)

## چند روايت به نقل از كتاب «العروة الوثقى» (ت)

 ولى امروز كه آن نطفه نبسته، كم كم بسته شده و بصورت جنین و طفلى نوزاد در آمده و سپس مراحل دیگرى را از عمر خود در دنیاى كنونى طى میكند، معلوم میشود كه حقّاً قرآن مجید چه مطلب عالى و ارزنده‌اى را بیان نموده، و گناه ربا حقّاً از زناى با مادر در خانه خدا افزونتر است. و لذا دیده نمى‌شود كه در قرآن مجید گناه بزرگترین عمل زشت مانند زنا و شرب خمر و قمار و ظلم و حتّى كشتن انسان بى‌گناه، به اندازه گناه ربا، عظیم و بزرگ شمرده شده باشد.

## تأكيد شديد قرآن كريم بر عدم مودّت و محبّت با كفّار

 دوّم‌[[217]](#footnote-217) از مواردى كه درباره آن در قرآن مجید تأكیدات بسیار به عمل آمده است مودّت و محبّت ننمودن به كفّار است، خواه مشركین و خواه یهود و نصارى. و در این باره تشدید به اندازه‌اى زیاد است كه شخصى را كه با آنان رابطه مودّت و دوستى برقرار كند از زمره مؤمنین به كلّى خارج میكند.

 لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ.[[218]](#footnote-218)

 خداوند خطاب به پیغمبر میفرماید: «اى پیغمبر! گروهى را كه ایمان به خدا و روز قیامت دارند، نخواهى یافت كه دوستى با دشمنان خدا بنمایند.»

 و نیز میفرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى‌ أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.[[219]](#footnote-219)

 «اى كسانى كه ایمان آورده‌اید، طائفه یهود و نصارى را دوست خود

مگیرید، آنها خود با خود دوست هستند. و هر كدام از شما كه آنها را دوست خود بگیرد، از آنها خواهد بود. خداوند مردم ستمگر را كه به اختیار خود راه انحراف را طىّ كنند، هدایت نخواهد نمود.»

 و نیز میفرماید: وَ لَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِياءَ وَ لكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[[220]](#footnote-220)

 «و اگر مسلمانان، ایمان به خدا و رسول خدا و قرآنِ نازل از جانب خدا به پیغمبرش داشته باشند، با یهود و نصارى طرح دوستى نخواهند ریخت، لكن بسیارى از ایشان (آنها كه با آنان محبّت و مودّت مى‌كنند) از جادّه مستقیم منحرفند.»

## منطق اسلام، دوستى و ارتباط قلبى با كفّار را غلط ميداند

 ملاحظه میشود كه در این آیات، أفرادى را كه با مشركین و یهود و نصارى روابط دوستى و صمیمیت برقرار مى‌كنند، از زمره مؤمنین خارج میكند، و گویا مثل آنكه اسلام با مودّت با آنان جمع نمى‌شود؛ و این نه از جهت آنست كه قرآن نمى‌خواهد خیرى به آنها برسد، بلكه از آن جهت است كه مودّت و محبّت رفته رفته موجب آشنائى و انس میگردد و این مؤانست و مجالست كم‌كم موجب تأثیر أفكار و روحیات آنان در شخص مسلمان میشود.

## دوستى با هر چيزى موجب شكل گرفتن روحيّات انسان براساس آن چيز مى‏شود

 و معلوم است كه ریشه اسلام و ایمان همان عقیده پاك به خدا و ایمان راسخ به رسول خدا و روز معاد و أحكام و دستورات الهى است. و چون مسلمانى به علّت نزدیكى با آنان در عقیده پاك و ایمان او تزلزلى حاصل شود، از نقطه نظر معنى مسلمان نخواهد بود، گرچه به صورت ظاهر به آداب اسلامى مؤدّب باشد. و رفته رفته بواسطه محبّت و به دنباله افكار آنان، از اعمال و روش و سنّت و آئین آنها در امور زندگى و اجتماعى پیروى میشود تا به جائى كه در

مسلمانِ قوىّ الإراده، مجاهد فى سبیل الله، مسلمانِ نمازگزار و مُنفقِ در راه خدا، این صفات كم‌كم ضعیف میشود و بجاى آنها ضعف و فتور و سستى در جمیع امور، باده گسارى و قمار و انواع فحشاء و منكرات جاى آنها مى‌نشیند.

 آرى، در آن روز كه قرآن مجید با این لحن تشدید آمیز مسلمین را از مؤانست و مودّت با كفّار بر حذر میداشت، شاید براى بسیارى از مردم مفاسد مودّت با آنان روشن نبود و این گونه تشدیدها را حمل بر مبالغه مى‌نمودند؛ ولى امروز كه سنن و آداب آنها در كشورها رواج یافته و به علّت مراوده و رفت و آمدهاى دوستانه و تعلّم از مكتبِ آنان، هر روز سوغاتى جدید از رذائل اخلاقى هدیه مى‌آورند، مطلب براى عموم واضح گردیده است كه چگونه یك اجتماع قوىّ متین، نمازگزار، صاحب اراده و اختیار، كم‌كم به علّت همین مودّت به ضعف و زبونى دچار میشود، تمام كمالات روحى خود را از دست داده و به مرحله هلاكت سقوط میكند.

## رسالت پيامبر أكرم صلى الله عليه و آله و سلم، امرى حقيقى و عارى از تصنّع و محافظه كارى است

 سوّم: همین مسأله مورد بحث یعنى مودّت به ذوى القربى است. باید دانست كه موضوع رسالت حضرت رسول أكرم صلّى الله علیه و آله یك امر معنوى و حقیقى، و عارى از شوائب تصنّع و محافظه كارى، وخارج از قراردادها و سنن مجعوله اجتماعى بوده است.

 رسالت یعنى برانگیخته شدن آن حضرت بر اساس وحى الهى و اتّصال قلب آن حضرت به عوالم عالیه و اكتساب فیض قلبى از انوار قدسیه، و معرفت بر خدا و أسماء و صفات خدا، و معرفت بر نفس و طرق كمال نفس، و اطّلاع بر وساوس شیطان و راههاى اغواى او از دریچه نفس أمّاره، و بالأخره اطّلاع بر اسرار آفرینش و اسرار مخفیه انسان از نقطه نظر باطن و ادراكات قلبى به توسط جبرائیل امین.

 گرچه به تبع این انوار ملكوتى، عالم مُلك نیز روشن میگردد و هزاران‌

هزار حكم اجتماعى براى تكمیل نفوس بشر به میان مى‌آید، ولى تمام اینها به تبع آن سرّ الهى و در شعاع آن كانون معرفت قرار میگیرد.

 البتّه معلومست كه این امر پس از رسول خدا فقط و فقط در اهل بیت بوده است و هیچكس غیر از آنها از معانى مخفیه و بواطن امور و اسرار قرآن مجید و راه تكمیل نفوس بشریه به عالم توحید و تأویلات كتاب آسمانى آگاه نبوده است، یا آنكه اگر براى بعضى آگاهى حاصل شده بوده، فى الجمله و در حدودى خاص بوده است.

 ولى در وجود مقدّس أمیرالمؤمنین علیه أفضل السّلام به نحو أعلى و أكمل بود. آن حضرت به منزله نفس رسول خدا بود و در ادراكات و معارف و اتّصال به عوالم غیبى، تالى تِلو آن حضرت و اوّلین شاگرد آن مكتب بوده است؛ و روى این زمینه حقیقت نبوّت و سرّ ولایت وجان و خلاصه اسرار بوده است.

 أحادیثى كه شیعه و سنّى مستفیضاً یا متواتراً از حضرت رسول الله صلّى الله علیه وآله روایت میكند كه آن حضرت میفرماید: على نفس من است، على بمنزله من است، من و على هر دو از یك نور آفریده شده‌ایم، من و على هر دو از یك درخت خلق شده‌ایم، على برادر من است، و امثال این تعبیرات، همه حاكى از این معناست.

## نبوّت براى استكمال نفوس بشرى است و فقط ولايت اهل‏بيت توان ادامه اين راه را دارد

 داستان نبوّت رسول الله و نزول قرآن و أحكام اسلام و عظمت مسلمین در عصر رسول الله، مبنى بر یك سیستم اجتماعى نیست كه فقط از دریچه ظاهر بدون توجّه به معنى و باطن امر، مورد بحث و گفتگو واقع شود، بلكه فقط متّكى بر اتّصال به عوالم غیب و صفاى باطن و ادراك علوم قلبیه بر اساس طهارت و وصول به مقام عبودیت محضه بوده است.

 و پس از رحلت رسول الله وقتى این معنى دوام پیدا میكند كه شخصى مانند أمیرالمؤمنین به دنباله رسالت آن حضرت زمام امور را بدست بگیرد و

جامعه بشریت را در همان خطّه‌اى كه پیغمبر سیر میداده است سیر بدهد؛ و الّا اگر دیگرى كه در این افق از طهارت قدم نگذارده است بخواهد زمامدارى كند، او مردم را در راه رسول الله سیر نخواهد داد، بلكه در حدود ادراكات خود در راهى كه خودش طىّ نموده و به نظر خود پسندیده آمده است سیر میدهد؛ و این راه با راه رسول الله بطور مسلّم اختلاف زاویه بسیارى خواهد داشت.

## ارتباط قلبى با أهل بيت نزديك ترين راه سعادت است

 و آیه مباركه قرآن: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ دلالت بر این معنى دارد. این آیه میخواهد از راه مودّتِ به ذوى القربى، بشر را در راه أمیرالمؤمنین و صدّیقه كبرى و حسنین علیهم السّلام وارد كند. این آیه میخواهد مردم را با حقائق اسلام آشنا بنماید و بر سرّ نبوّت مطّلع سازد. این آیه میخواهد از اصل رسالت نتیجه حاصل شود واسلام ظاهرى را كه به شهادت شهادتین در بین مردم صورت گرفته، به درجه كمال بر اساس معرفت امام و وصول به درجه توحید برساند. این آیه میخواهد راه تمام مردم را منحصر به اهل بیت رحمت كند و آنان را از این مَنهل سیراب گرداند. این آیه میخواهد مردم را در این صراط كه نزدیكترین راه است بسوى سعادت مطلقه و كوتاه‌ترین مسیر است به هدف اصلى، رهبرى نماید.

 و حقّاً چقدر این معنى بزرگ و پر ارج است كه مزد رسالت شمرده شده است. هیچ حكمى در قرآن مجید به اندازه این حكم، داراى این درجه از اعتبار نیست.

## مسلمانى كه بدون مودّت ائمّه طاهرين عليهم السلام باشد رابطه‏اش با نبوّت قطع مى‏گردد

 اگر مسلمانى به هریك از گناهان دست زند باز اصل و ریشه اسلام او باقیست، و روابط قلبیه او با نبوّت گسیخته و یكباره گسسته نشده است، ولى مسلمانى كه بدون مودّت ائمّه طاهرین باشد و در راه و طریق آنها وارد نشود و از مزایاى روحى و اخلاقى آنان بر اساس ولایت آنها استفاده نكند، رابطه‌اش با نبوّت مقطوع میگردد؛ چنین كسى اسلامش بلاعقب و نابسامان خواهد بود.

 چنین أفرادى در زمان رسول الله بواسطه نورانیت و حرارت معنوى آن حضرت تا اندازه‌اى خود را در پرتو آن نور قرار داده و به آن منبع حرارت نزدیك كرده‌اند، ولى بعداً در محیط تاریك و سرد، فسرده شده و به حالت قهقرى به جاهلیت دوران گذشته رجوع نموده‌اند.

 وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى‌ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى‌ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.[[221]](#footnote-221)

 «و نیست محمّد مگر فرستاده خدا كه قبل از او نیز فرستادگانى آمده و رفته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا كشته شود، شما به همان افكار دوران جاهلیت رجوع مى‌كنید؟ كسى كه به دو پاشنه پاى خود از عقب به قهقرى واژگون گردد به خود صدمه وارد آورده است و به خدا ضررى نرسانیده است، و خداوند سپاسگزاران را (كه به جلو حركت كنند و در راه و روش رسول الله سیر كنند) جزاى نیك خواهد داد.»

## سرّ تأكيد زياد پيامبر صلّى الله عليه وآله و سلّم بر مودّت اهل بيت عليهم السّلام

 این آیه راجع به كسانى است كه پس از رحلت رسول خدا به دنبال افكار نفسانى خود رفته و نداى «كَفانا كتابُ الله» را در داده و خود را نیازمند به خاندان علم و طهارت ندیدند و به دنباله مسیر نبوّت در طریق ولایت قدمى نگذاردند، و لذا در همان افكار جاهلى خود باقیمانده و در همان جا دفن شده‌اند.

 بارى، شاید نتیجه مودّت به اهل بیت كه تا این درجه مورد اهمّیت قرار گرفته و مزد و پاداش نبوّت و زحمات طاقت فرساى نبىّ أكرم واقع شده است، در زمان خود رسول الله واضح نبوده، و چه بسا بسیارى در شگفت بوده‌اند كه مودّت به اهل بیت چه حكمتى را در بردارد كه در مقابل زحمات رسول الله قرار

گرفته است. و چه بسا در بسیارى از نوشتجات اهل تسنّن نیز ملاحظه میشود كه آنها هنوز هم در این شگفت باقى بوده و نتوانسته‌اند مطلب را حل كنند.

 ولى پیغمبر أكرم كه پدر معنوى امّت است با وجوب مودّت ذوى القربى خواسته است امّت را در راه صفا و محبّت قرار دهد؛ چون با نور الهى كه‌ فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ[[222]](#footnote-222) «ما پرده را از جلوى چشم تو برداشتیم و دیدگان تو امروز بسیار تیزبین شده است» حقائق امور و طهارت ائمّه طاهرین بر آن حضرت مكشوف بوده و با چشم دل تمام آنان را در راه و روش خود مشاهده مى‌نموده است.

## كلام محى الدّين بن العربى در تفسير آيه مودّت

 در تفسیر منسوب به محیى الدّین ابن العربى در ذیل آیه مودّت میگوید:

 ثمره و نتیجه مودّت راجع به خود مردم است؛ چون مودّت سبب نجات است، به علّت آنكه مودّت با اهل بیت موجب نزدیكى و تناسب با آنان در افق روحانیت است كه بالنّتیجه مستلزم با اجتماع آنان در حشر خواهد بود، كما آنكه پیغمبر أكرم علیه الصّلوة و السّلام فرموده است: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ‌.

 «انسان با محبوب خود معیت و همبستگى دارد.»

## كسى كه روحش نورانى باشد امكان ندارد اهل بيت را دوست نداشته باشد

 بنابراین نتیجه مودّت با اهل بیت چون راجع به خود امّت است، در حقیقت أجرى براى پیغمبر نخواهد بود. و ممكن نیست كسى كه روح او تاریك و ظلمانى بوده و از مرتبه اهل بیت دور باشد آنها را واقعاً دوست داشته باشد، كما آنكه ممكن نیست كه كسى روح او نورانى باشد و خدا را به حقّ المعرفه شناخته و دوست داشته و به مقام توحید نائل آمده باشد، ولیكن ائمّه اهل بیت را دوست نداشته باشد.

 و سرّ این مطلب آنست كه آنها اهل بیت نبوّت و معدن ولایت و فتوّت‌

هستند، آنها در عنایت اوّلیه حضرت بارى تعالى، محبوب ذات اقدس او شده‌اند و در محلّ أعلى و حرم قدس به دست حضرت ذوالجلال تربیت یافته‌اند، پس دوست ندارد آنها را مگر كسى كه خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد، و خدا و رسول خدا نیز او را دوست داشته باشند.

 و اگر به فرض ائمّه اهل بیت در بدایت امر كه همان عالم مشیت الهى است محبوب ذات احدیت نبوده باشند، هیچگاه رسول خدا آنها را دوست نمى‌داشت؛ چون محبّت رسول خدا عین محبّت خداست در عالم تفصیل و كثرت، بعد از آنكه عین محبّت خداست درعالم جمع و وحدت.

 سپس میگوید: مراد از قُربى در آیه شریفه همان چهار نفرى هستند كه در حدیث نبوى ذكر شده است. چون از آن حضرت سؤال نمودند: یا رسول الله! أقرباى شما كه مودّت آنان بر ما واجب شده چه كسانند؟ فرمود: عَلِىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ وَ أَبْنَآؤُهُمَا. «علىّ و فاطمه و حسنین و پسران آن دو.» ـ انتهى كلام محیى الدّین.[[223]](#footnote-223)

## روحيّه رأفت و بزرگوارى در مواليان ائمّه، و روحيّه خشونت در مخالفان آنهامشهود است

 و شاید روى همین زمینه محبّت و خلوص و ارتباط معنوى با ارواح ائمّه طاهرین باشد كه در شیعیان و مُوالیان آنها رأفت و عطوفت و سماحت بیشتر است، و در مخالفین آنها خشونت و قساوت بیشتر.

 ابن أبى‌الحدید میگوید: و قد بَقىَ هذا الخُلقُ متوارثًا مُتناقلًا فى مُحبّیه و أولیآئِهِ إلى الأَنَ، کمَا بقِىَ الجَفآءُ و الخُشونةُ و الوُعُورَةُ فِى الْجانبِ الأَخَر. و مَنْ لَهُ أدْنَى مَعرفةٍ بأخْلاقِ النَّاسِ و عَوآئِدِهم یعرِفُ ذلک.[[224]](#footnote-224)

 «و این خُلق كریم در بین محبّان و دوستان أمیرالمؤمنین تا بحال به نحو

توارث انتقال یافته است، همچنانكه جفاء و خشونت و سنگین دلى در طرف دیگر به نحو توارث منتقل شده است. و كسى كه كوچكترین معرفتى به اخلاق مردم و نتیجه برخورد آنان با یكدیگر در ابراز صفات روحى داشته باشد، این مطلب را خوب دریافت مى‌نماید.»

## توصيه امام صادق عليه السّلام به دعوت جوانان اهل سنّت به ولايت أئمه عليهم السلام

 بر همین اساس است كه حضرت صادق علیه السّلام توصیه مى‌كنند كه جوانان اهل سنّت را به ولایت ما دعوت كنید؛ چون روح آنها هنوز به شقاوت سخت نشده و بیشتر مائل به حركت بسوى خیر خواهند بود.

## گفتار حضرت امام صادق عليه السّلام درباره تفسير آيه مودّت

 از محمّد بن یعقوب كلینى با إسناد متّصل خود از إسمعیل بن عبد الخالق روایت شده است كه میگوید:

 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ لِأَبِى جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ: أَتَیتَ الْبَصْرَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ: کیفَ رَأَیتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إلَى هَذا الْأَمْرِ وَ دُخُولِهِم فِیهِ؟ فَقَالَ: وَاللَهِ إنَّهُمْ لَقلِیلٌ وَ قَدْ فَعَلُوا وَ إنَّ ذلِک لَقلِیلٌ! فَقَالَ: عَلَیک بِالْأَحْدَاثِ فَإنَّهُمْ أَسْرَعُ إلَى کلِّ خَیرٍ.

 ثُمَّ قَالَ: مَا یقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِى هَذِهِ الْایةِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! إنَّهُمْ یقُولُونَ: لِأَقَارِبِ رَسُولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ. فَقَالَ: کذَبُوا، إنَّما نَزَلَتْ فِینَا خَآصَّةً؛ فِى أَهْلِ الْبَیتِ، فِى عَلِىٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، أَصْحَابِ الْکسَآءِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ.[[225]](#footnote-225)

 «من در حضور حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم كه آن حضرت با أبوجعفر أحول تكلّم مى‌نمود و من مى‌شنیدم. آن حضرت به أبو جعفر فرمود: آیا به بصره رفتى؟ عرض كرد: آرى! حضرت فرمود: سرعت‌

مردم بصره را در رجوع به ولایت اهل بیت چگونه یافتى؟ عرض كرد: سوگند به خدا كه این دسته از مردم در بصره بسیار كم هستند؛ جمعى در ولایت اهل بیت داخل شده‌اند ولى بسیار كمند. حضرت فرمود: اى أبوجعفر! جوانان را به این امر دعوت كن، چون سرعت آنها در پیمودن راه خیر بیشتر است.

 سپس فرمود: اهل بصره درباره آیه مودّة فى القربى چه میگویند؟ عرض كردم: فدایت شوم! آنها میگویند: مراد از فى القربى أقرباى رسول الله است.

 حضرت فرمود: دروغ مى‌گویند، این آیه فقط درباره ما نازل شده است؛ این آیه درباره اهل بیت، درباره علىّ و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب كساء علیهم السّلام وارد شده است.»

## گفتار حضرت امام رضا عليه السّلام درباره آيه اصطفاء و آيه مودّت

 و نیز ابن بابویه قمّى با إسناد متّصل خود از رَیان بن الصّلت روایت میكند كه: چون مأمون حضرت علىّ بن موسى الرّضا علیه السّلام را به مَرو آورد و در مجلس مأمون جماعت كثیرى از علماءِ عراق مجتمع بودند، حضرت رضا علیه السّلام آیات اصطفاء را قرائت كردند، تا آنكه آیه ششم از مورد كلام خود را آیه مودّت فى القربى قرار داده و پس از شرح و تفصیلى فرمودند:

 وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ فَرَضَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ مَوَدَّةَ قَرَابَتِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَ أَمَرَهُ أَنْ یجْعَلَ أَجْرَهُ فِیهِمْ لِیوَدُّوهُ فِى قَرَابَتِهِ لِمَعْرِفَةِ فَضْلِهِمُ الَّذِى أَوْجَبَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ، فَإنَّ الْمَوَدَّةَ إنَّمَا تَکونُ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَةِ الْفَضْلِ.

 فَلَمَّا أَوْجَبَ اللَهُ ذَلِک ثَقُلَ لِثِقْلِ وُجُوبِ الطَّاعَةِ فَأَخَذَ بِهَا قَوْمٌ أَخَذَ اللَهُ مِیثَاقَهُمْ عَلَى الْوَفَآءِ وَ عَانَدَ أَهْلُ الشِّقَاقِ وَ النِّفَاقِ وَ أَلْحَدُوا فِى ذَلِک فَصَرَفُوهُ عَنْ حَدِّهِ الَّذِى قَدْ حَدَّهُ اللَهُ، فَقَالُوا: الْقَرَابَةُ هُمُ الْعَرَبُ کلُّهَا وَ أهْلُ دَعْوَتِهِ.

 فَعَلَى أَىِّ الْحَالَینِ کانَ، فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَوَدَّةَ هِىَ لِلْقَرَابَةِ فَأَقْرَبُهُمْ مِنَ النَّبِىِّ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ أَوْلَاهُمْ بِالْمَوَدَّةِ؛ کلَّمَا قَرُبَتِ الْقَرَابَةُ کانَتِ‌

الْمَوَدَّةُ عَلَى قَدْرِهَا. وَ مَا أَنْصَفُوا نَبِىَّ اللَهِ فِى حِیاطَتِهِ وَ رَأْفَتِهِ وَ مَا مَنَّ اللَهُ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ بِمَا تَعْجَزُ الْأَ لْسُنُ عَنْ وَصْفِ الشُّکرِ عَلَیهِ أن یؤَدُّوهُ فِى قَرَابَتِهِ وَ ذُرِّیتِهِ وَ أنْ یجْعَلُوهُمْ فِیهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْعَینِ مِنَ الرَّأْسِ حِفْظًا لِرَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ حُبًّا لَهُمْ.[[226]](#footnote-226)

 حضرت رضا علیه السّلام فرمود: «و امّا در باره محمّد صلّى الله علیه و آله وسلّم، خداوند عزّوجل محبّت و مودّت اهل‌بیتش را بر امّتش واجب نمود، و خداوند به رسول خود امر نمود كه اجر خود را در مودّت امّت به اهل‌بیتش قرار دهد، تا آنكه امّت بواسطه شناختن اهل‌بیت، آنها را دوست داشته و دائماً به نسبت مستقیم معرفت به آنها درجه حبّ و دوستى بالا رود؛ چون مودّت طبعاً به مقدار معرفت فضل و درجه آنها خواهد بود.

 همینكه خداوند مودّت اهل بیت را در قرآن مجید واجب شمرد، بر گروهى این معنى سنگین آمد، چون اطاعت از اهل بیت براى آنان سنگین بود. جماعتى از صحابه این امر را پذیرفتند، این جماعت كسانى بودند كه عهد خدا را در وفاى به آن نشكستند و وفادار بودند. ولى اهل نفاق و دشمنى، ولایت أئمّه را نپذیرفتند و آنرا از مجراى خود منحرف نمودند و از آن حدّى كه خدا معین نموده بود برگردانیدند و گفتند كه: مقصود از قُربى تمام قریش و جماعت عرب است، و مراد تمام أفرادى هستند كه مسلمان شده و دعوت آن حضرت را پذیرفته‌اند؛ تمام آنها ذوى القرباى حضرت رسول الله هستند.»

 پس حضرت رضا میفرماید: «اگر به فرض این معنى هم صحیح باشد، لكن چون میدانیم كه مودّت تابع قرابت است، بنابراین نزدیكترین افراد به رسول خدا سزاوارتر به مودّت خواهد بود، و هر چه قرابت بیشتر باشد به همان‌

میزان باید مودّت بیشتر باشد. لكن آنها با رسول خدا از در انصاف نیامدند و حقّ پیغمبر را درباره ذرّیه‌اش بجاى نیاوردند؛ آن حقّى كه خداى بر امّت رسول الله منّت گذارده و به عنوان مزد رسالت از آنها خواسته است، آن حقّى كه زبانها از أداى شكرانه او عاجز است.

 آنان این حق را أدا نكردند، در حالیكه سزاوار بود بعد از این خطاب إلهى اهل‌بیت رسول خدا را همچون چشمان خود حفظ نموده، آنان را از هر گزندى محفوظ بدارند، به جهت حفظ مقام رسول خدا و به جهت محبّت به رسول خدا.»

 عجیب است كه هنوز بعضى از اهل تسنّن از آن مرام خود دست بر نمى‌دارند، و براى منحرف نمودن امّت رسول خدا از اهل بیت عصمت بسیار پافشارى مى‌كنند.

## تفسير سيّد قطب آيه مودّت را به مودّت عام نسبت به طائفه قريش

 سید قطب میگوید: معنى آیه شریفه این است كه: من از شما هیچ مزدى طلب نمى‌كنم الّا آنكه مودّت من به أقرباى خودم كه قریش هستند مرا وادار به تبلیغ نموده است؛ چون تمام قبائل قریش با رسول الله علاقه خویشاوندى داشتند.

 و سپس میگوید: این معنى در بسیارى از تعبیرات قرآنى در محلهاى خود براى من ظهور میكند.

 سپس میگوید: در اینجا نیز از «صحیح بخارى» روایتى وارد است كه:

 طاووس از ابن عبّاس روایت میكند كه: چون از او از تفسیر آیه: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ سؤال كردند، سعید بن جُبیر پاسخ داد كه: مراد از نزدیكان آل محمّدند.

 ابن عبّاس در جواب سعید گفت كه: عجله نمودى در بیان معنى آیه، چون هیچ طائفه‌اى از قریش نیست مگر آنكه با پیغمبر رابطه خویشاوندى دارند؛ لكن مراد از آیه این نیست، بلكه مراد از آیه آنست كه من از شما مزدى نمى‌خواهم مگر

آنكه رعایت قرابتى كه بین من و شماست بنمائید.

 و بنابراین معنى چنین میشود كه: به جهت مراعات حقّ قرابت، مرا آزار نرسانید و حرف مرا گوش كنید و در مقابل هدایت من نرمى پیش گیرید؛ این فقط مزد من است، من مزد دیگرى نمى‌خواهم.

 سپس میگوید: تأویل ابن عبّاس گرچه از تفسیر ابن جبیر به حقیقت نزدیكتر است ولیكن من همیشه آن معنائى را كه خود نمودم به واقع نزدیكتر مى‌یابم.[[227]](#footnote-227)

## ردّ بر تفسير سيّد قطب

 ولیكن این كلام اصلًا صحیح نیست، زیرا:

 اوّلًا: سابقاً ذكر كردیم كه این معنى خلاف ظاهر است و به هیچ عنوان نمى‌توان بدون دلیل و قرینه قطعیه‌اى آن را پذیرفت.

 ثانیاً: عجیب است كه با این همه روایات مستفیضه كه از اهل تسنّن در كتابهاى خود راجع به مودّت اهل بیت چه در مقام تفسیر آیه و چه در غیر آن نقل كردیم، ایشان فقط این روایت را انتخاب نموده و ذكر مى‌كنند كه مراد از فى القربى جمیع طوائف قریش‌اند نه خصوص اهل بیت.

 و ثالثاً: این روایت ابن عبّاس معارض با روایات دیگرى است كه از او نقل شده و در آنها جدّاً ذوى القربى را منحصر به ائمّه اهل بیت شمرده است. و ما در طىّ بحثهاى سابق از كتب و روایات اهل سنّت روایاتى را از ابن عبّاس در این زمینه نقل كردیم.[[228]](#footnote-228)

 مرحوم سید شرف الدّین میگوید: كسى كه این قول را به ابن عبّاس نسبت داده و به روایت صحیح بخارى در ذیل تفسیر آیه مودّت اعتماد كرده،

اشتباه كرده است. چون بخارى این حدیث را از محمّد بن بشّار و محمّد بن جعفر روایت كرده و هر دوى آنها به اجماع امامیه از روات ضعیفند، كما آنكه یحیى بن معین در كتاب «میزان الاعتدال» بر ضعف محمّد بن بشّار بلكه بر كذب او تصریح كرده است. چگونه ابن عبّاس چنین كلامى گفته، با آنكه أحادیث بسیارى از طرق صحیح در تفسیر قربى به علىّ و فاطمه و فرزندان آن دو وارد شده و نیز حَسَنه را به مودّت آنان تفسیر نموده‌اند؟[[229]](#footnote-229)

 به هر حال باید دانست كه مظلومیت اهل بیت تا چه درجه‌اى است كه بعد از هزار و سیصد سال كه تفسیرى نوشته میشود، باز بر همان مسلك بوده و حاضر نمى‌شوند قدمى در راه ولایت جلو گذارند.

## أشعارى كه آتش زدن درب خانه حضرت زهرا عليها السلام را از افتخارات خليفه شمرده است

 عجیب‌تر آنكه شاعرى‌[[230]](#footnote-230) شعر مى‌گوید و با كمال وقاحت داستان آتش زدن عمر درِ خانه صدّیقه كبرى را از افتخارات او مى‌شمرد، و دیگران نیز از او تمجید مى‌كنند و دیوان او را تجدید طبع مى‌نمایند.

 میگوید:

 «گفتارى كه عمر به على گفت، چه شنونده بزرگوارى و چه گوینده عظیمى داشت. آنجا كه گفت: خانه‌ات را آتش میزنم و أبداً به تو ترحّم و شفقت نمى‌كنم! خانه را آتش مى‌زنم اگر بیعت ننمائى، خانه را با دختر مصطفى كه در خانه هست‌

همه را آتش مى‌زنم! این كلام بزرگى است كه غیر از أبوحفص عُمر كسى دیگر جرأت بر زبان آوردنش را در مقابل سوار دلاور و محافظ قبیله عدنان نداشت.»

 ببینید چگونه بر آثار سلف خود و پیشواى خود عُمر فخر میكند؛ آتش زدن خانه ولایت را كه محلّ نزول وحى و مسكن سرّ رسول خدا و بضعه مصطفى بوده است، دلیل بر بزرگوارى او میگیرد.

 درست میگوید ابن أبى‌الحدید كه آن خشونت و و عُورت مخالفان أمیرالمؤمنین در تابعین آنها مشهود است.

## توجيه عروة بن زبير فعل برادر خود را در جمع آورى هيزم براى آتش زدن بنى‏هاشم

 جائى كه عروة بن زبیر أفعال شنیع برادر خود عبدالله بن زبیر و جمع نمودن هیزم را براى آتش زدن جماعت بنى هاشم توجیه كند و آنرا مانند آتش‌زدن عمر خانه فاطمه را نیك بشمارد، از شاعر نیل چه توقّعى باید داشت؟

## محصور نمودن عبد الله بن زبير محمّد بن حنفيّه و بنى هاشم را در شعب

 مسعودى در «مُروج الذّهب»[[231]](#footnote-231) نقل میكند و نیز ابن أبى الحدید در «شرح نهج البلاغة»[[232]](#footnote-232) از او حكایت میكند كه: چون جماعت بنى هاشم از بیعت با عبدالله بن زبیر امتناع نمودند، عبدالله بن زبیر، محمّد بن حنفیه و عبدالله ابن عبّاس را در جمله هفده نفرى از بنى هاشم كه از آن جمله آنها حسن مثنّى فرزند امام حسن مجتبى علیه السّلام بود، در شِعب مكّه كه معروف به شِعب عارِم بود محصور كرد.

 این شعب بسیار تنگ بود و جاى فرار نداشت. سپس دستور داد آنقدر هیزم در دهانه شعب گرد آوردند كه هر آینه اگر یك شراره كوچكى از آتش به آن هیزمها میرسید فوراً تمام آن افراد را مى‌سوزانید و به سرعت هلاك مى‌نمود.

 و از طرف دیگر فرزند محمّد بن حنفیه را كه حسن نام داشت در زندان‌

عارِم كه بسیار وحشت‌زا و تاریك بود محبوس نموده و اراده كشتن او را داشت.[[233]](#footnote-233)

 و إعلان نموده بود كه تا روز جمعه نگذشته است همه باید با من بیعت كنند، و الّا یا همه را گردن میزنم و یا همه را به آتش میسوزانم. اتّفاقاً قبل از اینكه روز جمعه برسد آهنگ سوزاندن آنها را نمود، در اینحال ابن مِسوَر بن مخرمة زُهرى او را سوگند داد كه تا روز جمعه صبر كند.

## أبو عبد الله جدلى با لشكرش، محمّد بن حنفيّه و بنى هاشم را نجات داد

 چون روز جمعه فرا رسید محمّد بن حنفیه آبى براى غسل طلب كرد و غُسل نمود و سپس حنوط كرد و لباس سفید پوشیده آماده كشته شدن و سوخته شدن با جمعیت بنى هاشم بود و هیچ تردیدى نداشت كه در امروز باید همه جان بسپارند، كه ناگاه أبو عبدالله جَدَلى با چهار هزار نفر لشكر از جانب مختار بن أبوعُبیده ثَقفى از كوفه به مكّه براى حمایت محمّد بن حنفیه و جماعت بنى هاشم وارد شدند.

 چون به ذات عِرق رسیدند رئیس آنها أبو عبدالله جَدَلى گفت: این لشكر بسیار انبوه است و اگر چنین وارد مكّه شوند خوف دارم از اینكه زودتر خبرش به عبدالله بن زبیر برسد و قبل از اینكه ما براى نجات بنى هاشم به شعب عارِم برسیم سرعت كند و همه را آتش زند. لذا لشكر را در ذات عرق وقوف داد و خود را با هشتصد نفر سوار فوراً به مكّه رسانید. و عبدالله بن زبیر از این لشكر هیچ اطّلاعى حاصل ننموده بود كه ناگهان علمهاى فراوانى را با سپاهیان بر بالاى سر خود دید. سواران یكسره به شعب عارم رفته محمّد بن حنفیه و تمام جماعت بنى هاشم را خلاص كردند.

 در «شرح نهج البلاغة» وارد است كه مسعودى میگوید: عروة بن زبیر از كار برادر خود عبدالله بن زبیر در حصر بنى هاشم در شعب و جمع نمودن هیزم‌

براى آتش زدن آنها اعتذار مى‌جست و مى‌گفت كه: برادر من براى آنكه مسلمانان اختلاف نكنند و كلمه آنان متشتّت و متفرّق نگردد و همه را در طاعت و بیعت خود داخل كند، دست به چنین كارى زد؛ إقدام به اینكار براى وحدت كلمه مسلمین بود، همچنانكه عمر بن الخطّاب وقتى كه بنى هاشم از بیعت با أبوبكر امتناع كردند هیزم حاضر كرد تا آنكه خانه را بر آنها آتش زند.[[234]](#footnote-234)

## گفتگوى حضرت زهرا سلام الله عليها و عمر در پشت درب خانه

 از ابن عبد ربّه و أبوالفِداء نقل شده است كه: وقتى كه یاران أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام در خانه فاطمه براى یارى آن حضرت اجتماع كردند، بَعَثَ إلیهِم أبوبکرٍ عُمَرَ بنَ الخَطّاب لِیخْرِجَهُم مِن بَیتِ فاطمةَ، وَ قال لَهُ: إن أبَوْا فَقاتِلْهُمْ! فأقبلَ بقَبَسٍ من نارٍ عَلَى أن یضرِمَ عَلَیهمُ الدَّار، فلَقِیتْهُم فاطمةُ فَقَالَتْ: یابنَ الخَطَّابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قالَ: نَعَم! أو تَدْخُلوا فِى مَا دَخَلَت فِیه الامّةُ.[[235]](#footnote-235)

 «أبوبكر عمر بن خطّاب را فرستاد تا آنكه آن جماعت را با أمیرالمؤمنین از خانه فاطمه براى بیعت خارج كند، و به او گفت: اگر آنها از بیرون آمدن خوددارى نمودند با آنان جنگ كن! عمر با شعله فروزانى از آتش كه در دست داشت، به خانه فاطمه روى آورد براى آنكه خانه را بر سر آنان آتش زند. فاطمه با او برخورد نموده گفت: اى پسر خطّاب! آمده اى خانه ما را آتش بزنى؟ عمر پاسخ داد كه: آرى آمده‌ام خانه تو را آتش بزنم! مگر اینكه شما هم مانند سائر مردم با أبوبكر بیعت كنید.»

 و از «كنز العمّال» نقل شده است كه عمر به فاطمه گفت: و ما أحدٌ أحَبُّ إلَى أبیک مِنک، وَ ما ذلک بِمانِعى إنِ اجْتَمَع هؤلآءِ النّفرُ عِندک أن أمرتُهُم‌

أن یحرِقوا عَلَیک البَابَ.[[236]](#footnote-236)

 «عمر به فاطمه گفت: با آنكه هیچ كس محبوبتر از تو در نزد رسول خدا نبود، لیكن این محبّت رسول خدا به تو مرا جلوگیرى نمى‌كند از آنكه درِ خانه را بر تو آتش زنم، چون این جماعت بعنوان تحصّن به خانه تو پناهنده شده‌اند.»

## اعتراف ابن أبى الحديد نسبت به خشم حضرت زهرا عليها السّلام بر آن دو نفر

 عجیب است از ابن أبى الحدید كه پس از آنكه بعض از این جریانات را نقل میكند و سپس اعتراف میكند كه فاطمه در حال خشم و غضب از أبوبكر و عمر از دنیا رفت، میگوید: در نزد من گناه عمر و أبوبكر از گناهان صغیره بود.

 او میگوید: والصَّحیحُ عندى أنَّها ماتَتْ و هى واجدةٌ عَلَى أبى‌بکرٍ و عُمرَ و أنَّها أَوصَت أن لَایصَلِّیا علَیها، و ذلک عِندَ أصحابِنَا مِنَ الأُمُورِ المَغفورةِ لَهما و کانَ الأوْلَى بهما إکرامَهَا و احْترامَ مَنزِلها.

 تا آنكه میگوید: وَ اللهُ وَلىُّ المَغْفرةِ و العَفو، فإنّ هَذا لَو ثَبَتَ أنّه خَطَأٌ لَم یکن کبیرةً بَل کانَ مِن بابِ الصَّغآئِر الَّتى لَاتَقتَضِى التَّبرّىَ و لا تُوجِبُ زَوالَ التّوَلِّى.[[237]](#footnote-237)

 «در نزد من به صحّت پیوسته است كه فاطمه با غم و غصّه و خشم نسبت به أبوبكر و عمر جان سپرد، و وصیت نمود كه آن دو نفر بر او نماز نگذارند. ولى در نزد اصحاب ما اهل تسنّن كارهاى أبوبكر و عمر مورد آمرزش است؛ گرچه بهتر بود كه آنها فاطمه را إكرام مى‌نمودند و احترام بیت و خانه او را نگاه میداشتند. و خدا صاحب آمرزش و مغفرت است. پس اگر فرضاً ثابت شود كه كارهاى أبوبكر و عمر خطا بوده، لكن گناه كبیره نبوده است؛ بلكه گناه صغیره‌

بوده است كه ایجاب تبرّى نسبت به آنان نمى‌كند و موجب زوال تولّى و دوستى آنان نمى‌گردد.»

## ارتكاب جرائمى به مقدار يك هزارم آزار و اذيّت‏هائى كه نسبت به حضرت زهرا سلام الله عليها روا داشتند گناه كبيره است

 ما نفهمیدیم بنابراین گناه كبیره یعنى چه؟! با این همه روایات متواترى كه خودِ آنها در فضل فاطمه و حبّ فاطمه، از رسول خدا روایت كرده‌اند و خود شهادت داده‌اند كه غضب فاطمه موجب آتش و دخول در جهنّم است، خانه دختر رسول خدا و بضعه مصطفى كه حریم امن و امان است را در حالیكه أمیرالمؤمنین و جماعت بنى هاشم و اصحاب بزرگوار رسول خدا مانند سلمان و مقداد و أبوذرّ و عمّار یاسر و حذیفة بن الیمان و عبّاس بن عبدالمطّلب و غیر آنها در آنجا به عنوان حریم و پناهگاه متحصّن شده‌اند، آتش زنند و درب خانه را باز نموده در خانه بریزند و متحصّنین را با وضع اسف بارى در میان أنظار مردم مدینه در كوچه‌ها و شوارع به مسجد برند، و فاطمه جنین خود را سقط كند و با ولوله و صیحه با جماعتى از نساءِ بنى هاشم و غیر آنها به مسجد برود و از متحصّنین و شوهرش علىّ بن أبى‌طالب وصىّ رسول خدا دفاع كند و صدایش در مسجد به گریه طولانى بلند شود؛ اینها گناه كبیره نیست؟! و موجب زوال دوستى با شیخین و موجب تبرّى و تنفّر از آنان نخواهد شد؟! اگر اینها گناه صغیره است پس گناه كبیره یعنى چه؟!

 آنها از آزار و اذیت چیزى فرو گذار نكردند تا ما آن درجه از اذیت را گناه كبیره بدانیم؛ وَ سَیعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَىَّ مُنقَلَبٍ ینقَلِبُونَ.[[238]](#footnote-238) و حال آنكه اهانت به كفش پاى آن طاهره مطهّره گناه كبیره است، و ارتكاب جرائمى به مقدار یك هزارم از جرائم آنها موجب خلود در آتش و موجب تبرّى و زوال تولّى خواهد بود.

# گفتار هشتم: خلاصه گفتار در روز جمعه 7 جُمادى الثّانية 1391 هجريّه قمريّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَیدِنا مُحمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین‌

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعین مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِیامِ یوْمِ الدّین‌

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الحكیمُ فى كتابه الكَریم:

 قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى‌ قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ‌ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.

 (آیات بیست وسوّم تا بیست و ششم، از سوره شورى: چهل و دوّمین سوره از قرآن كریم)

## شأن نزول آيه مودّت به نقل از كتاب «قرب الإسناد»

 در كتاب «قُرب الإسناد» عبدالله بن جعفر حِمیرى با إسناد خود از حضرت جعفر بن محمّد از پدرانش علیهم السّلام حدیث میكند كه:

 لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الَایةُ عَلَى رَسُولِ اللَهُ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌، قَامَ رَسُولُ اللَهِ صَلّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ فَقَالَ: أَیهَا النَّاسُ! إنَّ اللَهَ تَبَارَک وَتَعَالَى قَدْ فَرَضَ لِى عَلَیکمْ فَرْضًا فَهَلْ أَنتُمْ مُؤَدُّوهُ؟ قَالَ: فَلَمْ یجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَانْصَرَفَ. فَلَمَّا کانَ مِنَ الْغَدِ

قَامَ فِیهِمْ فَقَالَ مِثلَ ذَلِک ثُمَّ قَامَ عَنْهُمْ.

 ثُمَّ قَالَ ذَلِک فِى الْیوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ یتَکلَّمْ أَحَدٌ، فَقالَ: أَیهَا النَّاسُ! إنَّهُ لَیسَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَافِضَّةٍ وَ لَامَطْعَمٍ وَ لَامَشْرَبٍ. قَالُوا: فَألْقِهِ إذًا! قَالَ: إنَّ اللَهَ تَبَارَک وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَىَّ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌. قَالُوا: أمَّا هَذِهِ فَنَعَمْ.

 فَقَال أَبُو عَبْدِاللَهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: فَوَاللَهِ مَا وَفَى بِهَا إلَّاسَبْعَةُ نَفَرٍ:

 سلمانُ و أَبُوذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَالْمِقْدَادُ بنُ الْأَسْوَدِ الْکنْدِىُّ و جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَهِ الْأنْصَارِىُّ، وَ مَوْلًى لِرَسُولِ اللَهِ یقَالُ لَهُ الثَّبیتُ، وَ زَیدُ بْنُ أَرْقَمَ.[[239]](#footnote-239)

 «چون آیه مودّت نازل شد حضرت رسول الله ایستادند و گفتند: اى مردم! خداوند براى من چیزى را بر شما واجب كرده است، آیا شما آنرا أدا مى‌كنید؟ هیچكس پاسخ آن حضرت را نداد و حضرت برگشتند. چون فردا شد حضرت عین مطلب دیروز را به مردم اظهار كردند و برگشتند.

 و چون روز سوّم آمد حضرت باز مطلب دو روز پیشین را تكرار كردند، هیچكس جواب آن حضرت را نداد؛ پس حضرت فرمودند: اى مردم! چیزى را كه خدا از شما خواسته است طلا و نقره و خوراكى و آشامیدنى نیست. گفتند: بنابراین براى ما بیان كن! حضرت فرمود: خداوند تبارك و تعالى بر من نازل فرموده است كه: بگو من از شما در مقابل رسالت خود مزدى نمى‌خواهم مگر آنكه با اهل بیت من مودّت كنید. گفتند: بلى این امر خدا را اجرا خواهیم كرد.

## جز هفت نفر ياران خاصّ رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم، ديگران به آيه مودّت عمل نكردند

 سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: سوگند به خداى كه به این پیمان وفا ننمودند، مگر هفت نفر: سلمان، أبوذر، عمّار، مقداد بن أسود كندى،

جابر بن عبدالله أنصارى، و غلامى از رسول خدا كه او را «ثبیت» مى‌گفتند، و زید بن أرقم.»

 و نیز از كتاب «مَحاسن» احمد بن محمّد بن خالد برقى با إسناد خود از عبدالله بن عَجْلان روایت است كه او میگوید: سَأَلتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ عَنْ قَولِ اللَهِ عَزّ وَ جَلَّ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِینَ لَایأْکلُونَ الصَّدَقَةَ وَ لَاتَحِلُّ لَهُمْ.[[240]](#footnote-240)

 «از معنى آیه مودّت از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام پرسش كردم، در جواب گفتند: مراد از این آیه فقط أئمّه اهل بیت هستند، آن كسانى كه صدقه نمى‌خورند و خداوند بر آنان صدقه را حرام فرموده است.»

## حسن و قبح أفعال براساس تناسب آن با سعادت انسان سنجيده مى شود

 سپس خداوند میفرماید: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.[[241]](#footnote-241) مراد از اقتراف همان اكتساب است و مراد از حسنه فعلى است كه در نزد خدا مورد پسند بوده و بر آن ثواب میدهد. و معلومست كه حُسن فعل عبارت از تناسب آن فعل با سعادت انسان و هدف غائى او، و در مقابل، سوء فعل عبارت است از عدم تناسب آن فعل با كمال انسان و ضدّیت آن فعل با وصول به مقصد.

 و به همین مناسبت در أخبار ائمّه علیهم السّلام حسنه به ولایت تفسیر شده است؛ چون معنى ولایت، هر قول و فعل و خُلق و علم و شهود و حالى است كه در راه مقصود و رسیدن به كمال مطلوب كه همان مقام توحید و فناى‌

عبد از جمیع مراتب نفس و بقاى او به بقاى حقّ است واقع گردد. و بنابراین چون ولایت ائمّه طاهرین موجب حصول این معنى است، یعنى سیر از ذروه بهیمیت به اوج انسانیت و وصول به افق توحید و ادراك معارف الهیه، لذا محبّت و مودّت و تسلیم محض در برابر فرمان آنها را به ولایت كه همان ولایت خداست فعلًا و قولًا و اعتقاداً تفسیر كرده‌اند.

## معناى حسنه و سيّئه

 و لذا میتوان روى این معنى، حسن و قبح یا حسنه و سیئه یا شقاوت و سعادت را اندازه‌گیرى كرد. حسنه عبارت است از هر فعلى كه انسان را به مقصود نزدیك كند، و سیئه عبارت است از هر قول یا فعل یا شهود یا حالى كه انسان را از مقصد واقعى و مطلوب حقیقى دور گرداند.

 و سابقاً بیان كردیم كه حضرت امام حسن مجتبى علیه السّلام در خطبه‌اى كه در مسجد كوفه بعد از شهادت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام ایراد كردند، فرمودند: مراد از اقتراف حسنه مودّت ما اهل بیت است.

 و نیز از زمخشرى و فخر رازى نقل كردیم كه آنها گفته‌اند: چون این آیه بلافاصله بعد از آیه مودّت آمده است، بنابراین حسنه بطور أعلى و أكمل شامل مودّت اهل بیت خواهد شد.[[242]](#footnote-242)

## مراد از اقتراف حسنه مودّت اهل بيت است

 و مراد از ازدیاد حُسن، ترقّى و تعالى در راه ولایت و تقویت ایمان و كشف حجب ظلمانى و نورانى است كه هر چه مودّت بیشتر گردد، بالملازمه اثرش كه همان انشراح صدر و سعه وجود و ادراك معارف است بیشتر خواهد شد. و حصول این آثار شخص را در مرحله عالى‌ترى از محبّت و مودّت وارد میكند؛ چون محبّت تابع معرفت است. و این محبّت عالى‌تر در شخص، ایجاد آثار شدیدترى مى‌نماید؛ سینه او را گشاده‌تر، قلب او را روشن تر نموده، از هستى‌

خود بیشتر خارج نموده و به هستى حق بیشتر متحقّق میكند. و پیدایش این آثاردر انسان موجب پدید آمدن محبّت زیادترى از درجات محبّتهاى سابقه میگردد.

## تلازم معرفت و محبّت با يكديگر و تقويت هر يك ديگرى را

 و بطور كلّى هر درجه از محبّت در انسان ایجاد اثرى خاص نموده، و هر مرتبه از حصول این آثار در انسان محبّت زیادترى ایجاد میكند. و دائماً محبّت و معرفت روى یكدیگر اثر نموده محبّت و ادراك معارف و حقائق هر یك مؤید و مقوّى دیگرى خواهند بود. این موجب تكامل آن و آن موجب زیادتى این خواهد شد، تا اینكه انسان را از تمام مراتب خودپسندى و هواى نفس و استكبار و شخصیت طلبى و اتّكاء به نفس و سایر صفات محدوده مقیده خارج كرده، به خدا دوستى و خدا پرستى و اتّكاء به خدا و فناى از جمیع مراتب هستى و اندكاك در حقّ و جلوات و صفات و أسماءِ حُسناى او وارد میكند. و این درجه كامل از ولایت است كه حصول آن مترتّب بر حصول درجات و مراتب مادون آن خواهد بود.

## حصول كمال جز با ارتباط قلبى با أرواح طاهر معصومين عليهم السّلام ممكن نيست

 و خلاصه آنكه حصول كمالات نفسانى متوقّف بر طىّ راه محبّت و فناى در محبوب است. و این به پیروى از نفوس مطهّره و طاهره و اتّصال روحى با ارواح آنان حاصل خواهد شد؛ و همین است سرّ لزوم ولایت اهل بیت طاهرین.

## روايت امّ سلمه در جمع شدن اهل‏بيت با رسول خدا صلوات الله عليهم در زير كساء

 رَوَى الثّعلَبىُّ فِى تَفسیر هذِهِ الأَیةِ عَن أُمِّ سَلَمةَ عَن رسولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ عَلَیهِ و ءَالِهِ أَنَّهُ قَالَ لفاطمةَ علیها السّلام: ائْتِینِى بِزَوجِک وَ ابْنَیک! فَأَتَتْ بِهِمْ فَأَلْقَى عَلَیهِمْ کسَآءً ثُمَّ رَفَعَ یدَهُ عَلَیهِمْ، فَقَالَ: اللَهُمَّ هَؤُلَآءِ ءَالُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِک وَ بَرَکاتِک عَلَى ءَالِ مُحَمَّدٍ فَإنَّک حَمِیدٌ مَجِیدٌ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الکسَآءَ لِأَدْخُلَ بَینَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ و قَالَ: إنَّک لَعَلَى خَیرٍ.[[243]](#footnote-243) «ثعلبى در تفسیر خود از امّ سلمه از رسول خدا صلّى الله علیه و آله‌

روایت میكند كه: آن حضرت به فاطمه علیها سلام الله فرمودند: شوهرت و دو پسرت را بیاور! فاطمه آنها را حاضر كرد، پس حضرت به روى آنان كسائى انداختند و سپس دستهاى خود را به آسمان بلند نموده گفتند: بار پروردگارا این جماعت آل محمّدند، پس درودهاى خود و بركات خود را بر آل محمّد بفرست، زیرا كه تو ستوده و بزرگوارى.

 امّ سلمه میگوید: من كساء را برداشتم كه خود را از زمره اهل بیت و داخل آنها نموده باشم، حضرت كساء را كشیدند و گفتند: تو در راه خیر هستى (ولى جاى تو اینجا نیست).»

 در ادامه آیات میفرماید: أم یقولون افترى على الله کذبا فإن یشإ الله یختم على قلبک و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلمته إنه علیم بذات الصدور.[[244]](#footnote-244)

## متخلّف از دستور مودّت أهل‏بيت متخلّف از رسالت پيامبر است

 نزول آیه مودّت كه در حقیقت ارجاع امّت به اهل بیت رسالت بود، آن هم با آن تعبیر بسیار قوى كه اجر رسالت قرار داده شده و متخلّف از آن ناقض عهد رسول خدا و امتناع كننده از اداى مزد آن حضرت بشمار آمده، براى بسیارى از منافقین و سنگین دلان ناگوار بود.

 آن أفرادى كه از آراء شخصیه و أهواء نفسیه تنازل نمى‌نمودند و از ابراز سلیقه و رأى در مقابل رسول خدا و فرمان خدا خوددارى نمى‌كردند و در بسیارى از امور متوقّع بودند كه رسول خدا از رأى آنان پیروى كند و از سلیقه و روش آنان‌تبعیت بنماید، هیچگاه نمى‌توانستند خود را حاضر كنند كه بعد از رحلت آن حضرت مطیع و منقاد جانشین آن حضرت گردند و آراء و افكار خود را مُندَكّ در

رأى و امر آن وصىّ و خلیفه بنمایند و تسلیم وى گردند، و در امور خود بدو مراجعه كنند و او را حامى خود و حَلّال مشاكل قرار داده، از هر گزند و رنجى بدو پناه برند.

## نسبت افتراء بر خدا به پيامبر صلّى الله عليه و آله و سلّم، توسّط بعضى از منافقين

## اعتراض منافقين امّت به دستور مودّت أهل بيت عليهم السّلام

 بنابراین بدنبال نزول آیه مودّت گفتند كه: محمّد به خدا افترا بسته و از نزد خود وجوب مودّت اهل بیتش را بر ما تحمیل مى‌نماید.

 در «كافى» از حضرت أبى جعفر علیه السّلام در ضمن تفسیر آیه: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً، روایت است كه آن حضرت میفرمایند:

 فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ عِنْدَ ذَلِک بَعْضُهُم لِبَعْضٍ: أَمَا یکفِى مُحَمَّدًا أَنْ یکونَ قَهَرَنَا عِشْرِینَ سَنَةً حَتَّى یرِیدَ أَنْ یحْمِلَ أَهْلَ بَیتِهِ عَلَى رِقَابِنَا. وَ لَئِنْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ أَوْ مَاتَ لَنَنْزِعَنَّهَا مِنْ أَهْلِ بَیتِهِ لَانُعِیدُهَا فِیهِمْ أَبَدًا.[[245]](#footnote-245)

 «منافقین گفتند كه: آیا براى محمّد كافى نبود كه مدّت بیست سال خود او بر ما حكومت كرد و ما را مقهور اراده و تسلیم اوامر خود نمود، تا آنكه حالا مى‌خواهد اهل بیت خود را برگردنهاى ما سوار كند و ما را مطیع و مُنقاد آنها گرداند. اگر محمّد كشته شود یا بمیرد، ما ولایت را از اهل بیت او بیرون مى‌آوریم و أبداً به آن خاندان دیگر نخواهیم سپرد.»

 در اینحال خداوند پیغمبرش را از سرّ درونى و نجواى مخفیانه آنها مطّلع كرد كه آنها میگویند: محمّد به خدا افتراى دروغ بسته است. اى محمّد! این آیه از طرف خدا نازل شده است كه بر مردم تلاوت كنى و فضائل و مناقب اهل بیت را بیان كنى و مردم را به محبّت و مودّت آنان دعوت كنى. این از طرف تو نیست، این بدست تو نیست. اگر خدا مى‌خواست مُهر بر قلب تو میزد تا آنكه دیگر وحى بر تو نازل نشود و انوار ملكوتى را مشاهده ننمائى و از درون، اتّصال به عالم غیب‌و كلام جبرائیل امین پیدا ننمائى. اگر خدا مى‌خواست قلب تو را از ادراك حقائق‌

و زبان تو را از فضائل اهل بیت مى‌بست و راه وحى را به روى تو مسدود مى‌نمود تا دیگر از لزوم محبّت و مودّت آنها دم نزنى، لكن خدا چنین خواسته است.

 امّا بدان كه خداوند باطل را محو و نابود میكند، و جَوَلان آنرا تبدیل به سكون، و حرارت آن را تبدیل به سردى و فسردگى مى‌نماید، و حق را تثبیت مى‌نماید و او را زنده و بادوام و مؤثّر قرار میدهد. دشمنان اهل بیت را از بین مى‌برد. و كلمات الهى را كه وجود مقدّس و ذوات مطهّره معصومینند إلى الأبد زنده و با ارزش و با اثر قرار میدهد.[[246]](#footnote-246)

## روايت امام باقر عليه السّلام در تفسير آيه: «فَإن يَشَإِ اللَهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ»

 در «كافى» از حضرت باقر علیه السّلام روایت مى‌كند كه آن حضرت فرمودند: یقولُ: لَوْ شِئْتُ حَبَسْتُ عَنْک الْوَحْىَ فَلَمْ تَکلَّمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَیتِک وَ لَابِمَوَدَّتِهِمْ وَ قَدْ قَالَ اللَهُ تَعَالَى: «وَ یمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ یحِقُّ الْحَقَّ بِکلِمتِهِ» یقُولُ: یحِقُّ لِأَهْلِ بَیتِک الْوِلَایةَ. ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ یقُولُ‌:

 بِمَا أَلقَوْهُ فِى صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ لِأَهْلِ بَیتِک وَ الظُّلْمِ بَعْدَک.[[247]](#footnote-247)

 «خداوند به پیغمبر خطاب فرمود: اگر مى‌خواستم وحى را از تو بر میداشتم تا دیگر در فضیلت اهل بیتت سخن نگوئى و از مودّت آنها دم نزنى، و خدا میفرماید كه: خدا باطل را محو و نابود میكند و حق را به كلمات خود ثابت و پا برجا میدارد؛ یعنى براى اهل بیت تو ولایت را تثبیت میكند. و میفرماید: خداوند به رازهاى نهفته و اسرار دلها داناست؛ یعنى به آنچه دشمنان اهل بیت از كینه و حسد در سینه‌هاى خود مخفى نموده و ستم هائى كه بعد از تو به اهل بیت طاهرین تو وارد مى‌آورند علیم و آگاه است.»

## روايت امام باقر عليه السّلام درباره شأن نزول آيه مودّت

 و قمّى نیز در تفسیر خود از حضرت باقر علیه السّلام حدیث میكند كه: أنصار مدینه خدمت رسول خدا مشرّف شدند و گفتند كه: ما مسلمانان را مأوى‌

دادیم و نصرت نمودیم، حال مقدارى از اموال ما را قبول بنما و در حوادثى كه براى شما پیش آمد میكند خرج كن. خداوند آیه مودّت را نازل نمود: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ یعْنِى عَلَى النُّبُوَّةِ، ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌﴾ أَىْ فِى أَهْلِ‌بَیتِهِ.

 سپس حضرت باقر فرمودند: آیا هیچ ندیده‌اى كه شخصى رفیقى دارد و آن رفیق در دل خود نسبت به اهل خانه این شخص نیت سوئى دارد و لذا دل آن شخص در تشویش است. خداوند عزّوجلّ خواسته است كه در نفس رسول خود صلّى الله علیه و آله هیچ ناراحتى از طرف امّتش نسبت به اهل بیت نباشد، بنابراین مودّت ذوى القربى را واجب نموده است. بنابراین اگر امّت به این آیه عمل كنند به حكم واجبى عمل نموده‌اند و اگر ترك كنند حكم واجبى را ترك نموده‌اند.

 چون پیغمبر آیه مودّت را بر صحابه قرائت كردند، از نزد رسول خدا برخاستند و بعضى به یكدیگر مى‌گفتند كه: ما اموال خود را به آن حضرت عرضه داشتیم قبول نكرد و گفت كه: باید بعد از من براى دفاع از اهل بیت من كارزار كنید، و جمعى گفتند: ایجاب مودّت از ناحیه خدا نیست، بلكه رسول خدا از پیش خود گفته و به خدا نسبت داده است، و انكار كردند.

## خداوند ولايت أهل بيت عليهم السّلام را در دل مُواليان آنها تثبيت ميكند

 و سپس آیه: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى‌ نازل شد، و خداوند وعده داد كه: یمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ یحِقُّ الْحَقَّ بِکلِمتِهِ یعْنِى بِالْأَئِمَّةِ وَ الْقَآئِمِ مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَهِ عَلَیهِمْ‌.[[248]](#footnote-248) «خداوند باطل را هلاك مى‌سازد و حق را در دل موالیان و شیعیان به كلمات خود كه ائمّه طاهرین و حضرت قائم آل محمّد علیهم السّلام‌اند تثبیت میكند و برقرار میدارد.» و در روایتى كه ابن بابویه از حضرت رضا علیه السّلام در مجلس مأمون‌

## روايت امام رضا عليه السّلام درباره اعتراض منافقين به آيه مودّت

نقل میكند كه حضرت آیات اصطفاء را كه دوازده فقره است قرائت كردند، در آنجا حضرت روایتى را از آباء خود از حضرت سید الشّهداء علیهم السّلام روایت میكند كه: مهاجرین و أنصار خدمت رسول الله آمدند و عرضه داشتند: هَذِهِ أَمْوَالُنَا وَ دِمَآؤُنَا فَاحْکمْ فِیهَا مَأجُورًا، أَعْطِ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَیرِ حَرَجٍ‌. گفتند: «این اموال ما و این جانهاى ما همه متعلّق به توست. به هر كس كه مى‌خواهى از این اموال ببخش، و خونهاى ما را به هر راه كه مى‌خواهى بریز.» در این حال آیه مودّت نازل شد.

 چون صحابه از خدمتش برخاستند، منافقین گفتند: علّت آنكه پیغمبر اموال ما را نپذیرفت براى آن بود كه اهل بیت خود را بر ما مسلّط گرداند و ما را بر مودّت و اطاعت آنها تحریض و ترغیب كند، این حكم را او از جانب خدا نیاورده بلكه خود به دروغ به خدا نسبت داده است؛ آیه نازل شد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى‌ عَلَى اللَّهِ كَذِباً. پیغمبر آنها را طلب فرمود و این آیه افتراء را بر آنها قرائت فرمود.

 فَبَکوْا وَ اشْتَدَّ بُکآؤُهُمْ فَأَنْزَلَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.[[249]](#footnote-249) «همه گریه كردند و گریه آنها شدید شد. در این حال خداوند این آیه را فرستاد كه: پروردگار، آن خدائى است كه توبه را از بندگان خود قبول میكند و از گناهان در میگذرد. و به هر كار كه دست زنید او دانا و آگاه است.»

## كسانى كه حكم مودّت اهل‏بيت را قبول كنند، دعايشان مستجاب و حاجاتشان برآورده مى‏شود

 و در تفسیر «صافى» نیز این روایت را از «عیون أخبار الرّضا» از سید الشّهداء علیه السّلام روایت كرده است.[[250]](#footnote-250) و سپس خداوند در ادامه آیات میفرماید: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.[[251]](#footnote-251)

 یعنى خداوند مژده داد كه آن كسانى كه این حكم را قبول نموده و مودّت اهل بیت را به جان پذیرفته‌اند، آنهائى هستند كه ایمان واقعى به خدا آورده و با عمل صالح و پیروى از دستورات خدا و تبعیت از مقام ولایتِ اهل بیت دائماً خداوند از فضل و رحمتش به آنها إفاضه نموده و بیشتر از استحقاق آنها آنان را از جام محبّت و ولایت اهل بیت سرشار نموده است. خداوند آنها را قبول درگاه خود فرموده و به نداى آنان و ایمان آنان پاسخ مثبت داده، دعاى آنها را مستجاب و حوائج آنها را بر مى‌آورد. لكن آنها كه روى حق را مى‌پوشانند و با وجود این تصریحات حاضر بر تبعیت نیستند، عذاب آنها بسیار سخت و دردناك خواهد بود.

 در «مجمع البیان» ذیل این آیه شریفه از ابن عبّاس نقل میكند كه: پیغمبر به دنبال آن جماعت فرستاد و به آنها بشارت داد، و قال: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا. «و فرمود: خداوند به كسانى كه ایمان آورده‌اند پاسخ مثبت مى‌دهد.» و هُمُ الَّذِینَ سَلَّمُوا لِقَوْلِهِ.[[252]](#footnote-252) «و ایشان آن افرادى هستند كه تسلیم او شده‌اند و گفتار او را پذیرفته‌اند.»

 و نیز در «مجمع البیان» از حضرت رسول الله روایت است كه آن حضرت درباره گفتار خداوند: وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ‌، فرمودند: الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ‌ النَّارُ مِمَّنْ أَحْسَنَ إلَیهِمْ فِى الدُّنْیا.[[253]](#footnote-253) «مراد شفاعت كردنِ كسانى است كه به‌

این مؤمنین إحسان نموده باشند، گرچه آتش براى آنان حتم و واجب باشد.»

## آيه مودّت و سه آيه بعد آن درباره أهل بيت عليهم السّلام نازل شده است

 روایاتى كه از ائمّه اهل بیت وارد شده صریح است در آنكه این چهار آیه یعنى آیه مودّت و سه آیه بعد درباره اهل بیت نازل شده است. و ما بعضى از آنها را در تفسیر این آیات مباركات از حضرت رسول أكرم و أمیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و امام حسین و حضرت سجّاد و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و حضرت علىّ بن موسى الرّضا علیهم صلوات الله و سلامه أجمعین در طىّ بحثهاى متوالى بیان كردیم.

 و علاوه از ائمّه اهل سنّت مانند «تفسیر ثعلبى» و «بَغَوى» و «كشّاف» و «فخر رازى» و «محیى الدّین بن عربى»، و از كتب دیگرى مانند «الصّواعق المحرقة» كه از طبرانى و بزار نقل نموده بود، و مانند «مستدرك» حاكم و «مسند» احمد حنبل و «صحیح» بخارى و مسلم، روایات زیادى در تفسیر آیه مباركه مودّت نقل نمودیم؛ بطوریكه بطور قطع و یقین معلوم شد كه مراد از قربى، آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین هستند كه حضرت أحدیت به عنوان شریف ترین فرضیه بر امّت آن حضرت، یعنى به عنوان أداء اجر رسالت، مودّت آنان را فرض و واجب نموده است.

## مودّت اهل بيت عليهم السلام بر اساس طهارت تمام مراتب وجودى و سعه روحى آنهاست

 و این منزل عالى و مقام سامى كه خداوند به آنها عنایت فرموده است صرفاً بر اساس طهارت تمام مراتب وجودى آنها و سعه روح و اسرار الهى است كه در آنها به ودیعت نهاده شده، و روى این زمینه خلفاء حضرت ختمى مرتبت قرار گرفته‌اند. آنان خلفاى خدا در روى زمین، و اولیاى او در بسط و قبض، و حجج بالغه و امناء رسول أكرم و سفراء وحى در امر و نهى او هستند كه بر اساس این معنى، دوستدار آنان دوستدار خدا و مبغض آنان نیز مبغض خدا خواهد بود.

## أشعار فرزدق در محبّت اهل بيت عليهم السّلام

 فرزدق شاعر گوید:

 «آنان از گروهى هستند كه محبّت به آنها دین و بغض به آنان كفر است، و نزدیكى و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونیت از آفات و بلاهاى زمینى و آسمانى است. هر گاه از اهل تقوى و طهارت سخنى به میان آید آنان علمداران و پیشوایان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترین أفراد روى زمین چه كسانند؟ در جواب، آنان را معرّفى نموده و نشان میدهند.»

## تلاش معاندين براى پوشاندن فضائل اهل بيت عليهم السّلام

 ولیكن معاندین اهل بیت تا آنجا كه توانسته‌اند خواسته‌اند نور آنها را خاموش و فضائل آنان را مستور دارند. و با هر حربه و بیانى روایات وارده از رسول خدا راجع به مناقب آنان را تحریف، و آیات قرآنیه كه درباره آنان نازل شده است را بر خلاف آن تأویل و تفسیر بنمایند.

 غافل از آنكه: إِنَّ اللَهَ بلِغُ أَمْرِهِ،[[254]](#footnote-254) و دیگر آنكه: وَ اللَهُ غَالِبٌ عَلَى‌ أَمْرِهِ،[[255]](#footnote-255) و دیگر آنكه: يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.[[256]](#footnote-256)

 «خداوند به امر خود میرسد و عقب نمى‌ماند». «و خداوند بر امر خود غالب مى‌آید و شكست نمى‌خورد». «آنها میخواهند با زبانهاى خود و دهانهاى خود نور خدا را خاموش كنند، لكن خداوند نور خود را به همه جا خواهد

رسانید و به سر حدّ كمال و تمام خواهد برد، گرچه بر كافران ناگوار و ناپسند باشد.»

 مثلًا ملاحظه نمودید كه بعضى آیه را این قسم معنى كرده بودند كه:

 اى پیغمبر! بگو من از شما مزد رسالت نمى‌خواهم مگر آنكه روى عنوان خویشاوندى كه من با شما دارم مراعات مودّت و صله مرا بنمائید.

## جواب إشكالات مخالفين نسبت به آيه مودّت، با توجّه به روايات وارده

 و ما پیش از آنكه در روایات وارده در این موضوع بحث كنیم پاسخ آن را بیان كردیم، لكن فعلًا كه روایات وارده در تفسیر آیه مباركه را از طریق شیعه و سنّى مفصّلًا ذكر نمودیم پاسخ آن بسیار روشن‌تر خواهد بود؛ زیرا:

 اوّلًا: گفته میشود كه: آیه مودّت در مدینه نازل شده است، همانطور كه از «تفسیر ثعلبى» و «بغوى» و غیر آنها نقل كردیم، و مشركین قریش كه أرحام رسول الله بودند در مدینه نبودند، تا آنكه پیغمبر بفرمایند: حال كه ایمان نمى‌آورید مراعات قرابت و خویشى را نموده، مرا آزار نرسانید و به من مهربانى كنید.

 و ثانیاً: سبب نزول این آیه، همانطور كه سابقاً ذكر شد، آن بود كه أنصار اموال خود را به رسول خدا عرضه داشتند، یا بر بنى‌هاشم مفاخرت مى‌نمودند و خداوند این آیه را فرستاد كه: رسول خدا محتاج به اموال شما نیست، شما با ذوى القرباى آن حضرت مودّت كنید؛ بنابراین خطاب به أنصار یا أنصار و مهاجرین بوده است؛ نه به كفّار قریش.

## خطاب آيه مودّت به مهاجرين و انصار از مسلمين است نه به كفّار

 و ثالثاً: اصولًا خطاب به مشركین قریش غلط است، زیرا قبیح است از شخص حكیم كه از كسى كه براى او كارى نكرده است مزد طلب نماید. و طلب كردن مزد رسالت از مشركینى كه ایمان نیاورده‌اند بلكه در انكار و تكذیب پیغمبر حدّ أعلى و مبالغه را إعمال نموده‌اند صحیح نیست. مزد خواستن نسبت به كسانى صحیح است كه ایمان آورده و از مزایاى اسلام و ایمانِ به آن حضرت‌

بهره‌مند شده باشند، آنگاه به آنها گفته میشود كه: مزد بدهید، و مزدْ مودّت به ذوى القربى است.

 و رابعاً: این گفتار، مخالف با نصوص كثیرى است كه درباره شأن نزول این آیه وارد شده است كه درباره حضرت علىّ بن أبى‌طالب و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السّلام میباشد. و ما در طىّ بحثهاى سابق این نصوص را ذكر كردیم.

## عكرمه مردى حديث‏ساز و كذّاب و دشمن اهل بيت عليهم السّلام بود

 و خامساً: این قول، گفتار عِكرِمه است كه گروهى از عمّال بنى امیه و حدیث سازانِ آنها از دشمنان اهل بیت، از او پیروى كرده‌اند. در دشمنى و عداوت عِكرِمه و مُقاتِل بن سلیمان نسبت به اهل بیت و بغض و عداوت آنها به أمیرالمؤمنین، براى هیچ كس جاى تردید نیست؛ زیرا عكرمه از خوارج و از طائفه حَروریه و أباضیه است كه به مصر مسافرت كرد و از آنجا به بلاد مغرب رفت و آنها را به عداوت أمیرالمؤمنین دعوت كرد. جماعت خوارج كه در مغرب زمین نشو و نما یافتند همه از تبلیغات سوء عكرمه بوده است. علاوه مردى كذّاب و حدیث ساز و تارك صلوة و مائل به غنا بوده است. أحادیثى را از پیش خود ساخته و به عبدالله بن عبّاس و به عبدالله بن مسعود نسبت داده است كه بر همین اساس علىّ بن عبدالله بن عبّاس و علىّ بن عبدالله بن مسعود، به علّت دروغهائى كه به پدران آنها نسبت داده است، او را تنبیه و تعزیر نمودند.

 و همچنین بسیارى دیگر از فضائح او و فضائح مقاتل را مرحوم سید شرف الدّین از كتاب «میزان الاعتدال» ذهبى نقل كرده است.[[257]](#footnote-257)

 و امّا خبرى كه در «صحیح بخارى» وارد است و این قول را به ابن عبّاس نسبت داده است، آن خبر از طریق محمّد بن بشّار از محمّد بن جعفر وارد شده‌

است، و تمام جماعت امامیه بر ضعف این دو نفر راوى اتّفاق دارند، بلكه همانطور كه در «میزان الاعتدال» وارد شده است یحیى بن معین بر ضعف محمّد ابن بشّار تصریح نموده و فلّاس او را دروغگو شمرده است.

 به هرحال از ابن عبّاس در تفسیر آیه مودّت، غیر از تفسیر به ذوى القربى و اهل بیت رسول خدا حدیث صحیحى نقل نشده، و آنچه با أسناد صحیح از او رسیده است ذوى القربى را به علىّ بن أبى‌طالب و فاطمه و دو فرزند آنها تفسیر نموده، و حسنه را در آیه شریفه به مودّت آنان تفسیر كرده است.[[258]](#footnote-258)

## دو اعتراض ديگر نسبت به آيه مودّت؛ اعتراض اوّل و پاسخ آن

 بعضى از اهل تسنّن راجع به آیه مودّت دو اعتراض دیگر كرده‌اند:

 اوّل‌ آنكه: اگر مراد از قربى اهل بیت رسول الله باشد، باید بگوید: إلّا المَودّةَ لِلقُربَى‌، یا آنكه بگوید: إلّامودّةَ القُربَى‌؛ یعنى مودّت ذوى القرباى من یا مودّت متعلّقه به ذوى القرباى من. ولیكن در آیه، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ وارد شده است؛ یعنى مودّت درباره نزدیكى و خویشاوندى.

 پاسخ این اشكال را ما در اوائل بحث داده و از زمخشرى در «كشّاف» كه استاد بلاغت است نقل كردیم كه لفظ «فى» به معنى ظرفیت است،[[259]](#footnote-259) و از نقطه نظر بلاغت و ادبیت حاوى معنائى شامخ است كه أبداً لفظ لامِ اختصاص یا اضافه مودّت به قربى آن معنى را نمى‌رساند.

 إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ میرساند كه آن نفوس قدسیه ظروف براى محبّت هستند و آنها موضع و موقع محبّت و مودّت باید بوده باشند، و امّت باید محبّت خود را در آنها متمكّن نمایند و آنها را مكان و محلّ محبّت خود گیرند. و الحقّ زمخشرى در اینجا نكته دقیق و بسیار لطیفى را بیان كرده است كه تضلّع و

قدرت او را در علم بلاغت میرساند.

## اعتراض دوّم: آيه مودّت شامل حسنين عليهما السّلام نمى‏شود؛ و پاسخ آن

 اعتراض دوّم‌ آنكه: این آیه در سوره شورى است و سوره شورى در مكّه معظّمه نازل شده است و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در مدینه منوّره متولّد شده‌اند؛ و ممكن نیست كه مقصود از این آیه مودّت آنها باشند.[[260]](#footnote-260)

 پاسخ آنكه: این آیه و سه آیه بعد از این آیه قطعاً در مدینه نازل شده است. أخبار متظافره‌اى را كه سابقاً از طریق اهل بیت نقل نمودیم و نیز از «مجمع البیان» از ابن عبّاس و قَتاده و از أبوحمزه ثُمالى و از تفسیر ثعلبى و بَغَوى مفصّلًا ذكر كردیم، بطور یقین و قطع میرساند كه در مدینه نازل شده است.

 بالأخصّ آن أخبار كثیره با طرق مختلفه كه شأن نزول این آیه را تشرّف أنصار به حضور رسول الله و عرضه نمودن اموال خود را بدان حضرت بیان میكند، شاهد و گواه صادق است بر مدنى بودن این آیه؛ براى آنكه مخاطبین به این آیه أنصار، یا أنصار و مهاجرین بوده‌اند، و در مكّه معظّمه قبل از هجرت از أنصار كسى نبوده است.

## قرار گرفتن آيه مودّت در سوره شورى كه مكّى است منافاتى با مدنى بودن آيه ندارد

 و منافات ندارد كه سوره شورى در مكّه نازل شده باشد، ولى این چهار آیه كه در مدینه نازل شده است در بین آیات سوره شورى قرار گرفته باشد؛ چون ترتیب جمع‌آورى و تدوین قرآن مجید مسلّماً بر ترتیب نزول آیات نیست، و در این مسأله بین شیعه و سنّى خلافى نیست. چه بسیار از سوره‌هاى مكّى كه در آنها آیاتى كه در مدینه نازل شده است قرار دارد و چه بسیار از سوره‌هاى مدنى كه در آنها آیات مكّى موجود است.

 اغلب سوره‌هاى اواخر قرآن مجید مكّى است و اغلب سوره‌هاى اوائل قرآن مدنى است. بنابراین اگر بنا بود جمع و ترتیب قرآن به ترتیب نزول باشد،

باید سوره‌هاى آخر قرآن در اوّل قرار داده شود و سوره علق كه اوّلین سوره‌اى است كه بر رسول الله نازل شده در اوّل قرآن قرار گیرد، و سوره برائت كه بنا بر نقل بخارى از سلیمان بن حرب از شعبه، و بنا به روایت مسلم از بِندار از غُندَر از شعبه، آخرین سوره نازله بر رسول خدا بوده است، در آخر قرآن قرار گیرد؛ یا آنكه سوره مائده كه به روایت اهل بیت آخرین سوره نازله بر رسول أكرم است در آخر قرآن قرار گیرد.

 و اگر كسى بخواهد حقیقت این موضوع را دریابد، به بحث در اوائل سور از تفسیرهاى «مجمع البیان» و «تفسیر طبرى» و «رازى» و «كشّاف»، یا به اوائل سور از قسمت تفسیر كتاب «إرشاد السّارى فى شرح صحیح البخارى» مراجعه كند تا بداند كه در این معنى هیچ جاى خلاف و تردیدى بین بزرگان گذشته و متأخّرین نیست.

 و بناءً على هذا با ملاحظه آنكه آیات مدنى در بعضى از سوره‌هاى مكّى واقع شده است و بالعكس، و اینكه توصیف سوره‌ها به مكّى بودن یا مدنى بودن تابع أغلب آنهاست نه همگى آیات آنها، چه بُعدى دارد كه سوره شورى سوره مكّى باشد ولى چهار آیه كه در مدینه منوّره بر رسول الله راجع به مودّت اهل بیت نازل شده است در بین آیات مكّیه قرار داده شده باشد.

 و بعد از اینگونه وضوح به چه علّت معترضین مى‌توانند این أخبار متظافره بلكه متواتره‌اى را كه درباره تفسیر این آیه به مودّت اهل بیت از رسول خدا روایت شده است، ردّ كنند و به مجرّد آنكه سوره شورى مكّى است، این آیه را از اهل بیت منصرف گردانند؟ و چه كسى به آنها وحى كرده است كه این سوره مانند أغلب سوره‌هاى مكّیه نیست كه توصیف به مكّى بودن به اعتبار أغلب آیات آن باشد؟

 إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى‌.[[261]](#footnote-261)

 «اینها أفرادى هستند كه با وجود آنكه از جانب خدا إتمام حجّت شده و راه هدایت به آنها گوشزد شده است، از خیالات باطله و هواهاى نفس امّاره خود دست بر نمى‌دارند و تنها از آن پیروى مى‌كنند.»

 علاوه بر این، بر فرض آنكه از تمام این مطالب صرف نظر كنیم و بر فرض آنكه بگوئیم آیه مودّت در مكّه نازل شده باشد، چه مانعى دارد كه این آیه مباركه شامل حسنین علیهماا لسّلام بگردد، گرچه آنها بعداً در مدینه متولّد گردند؛ چون مودّت به ذوى القربى اختصاصى به خصوص آن أفرادى كه در زمان نزول آیه حیات داشته باشند ندارد، بلكه هر كس داراى این عنوان باشد آیه شامل او میگردد.

## مطالب قرآن كلّى است و بر همه مصاديق خود به تدريج منطبق ميگردد

 بنابراین مصداق آیه مودّت در زمان رسول خدا در مكّه، أمیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بوده‌اند و در مدینه منوّره حسنین علیهما السّلام نیز مصداق آیه قرار گرفته و سپس هر یك از ائمّه إثنا عشر علیهم السّلام مصداق براى این عنوان قرار مى‌گیرند. و كسى كه به لسان قرآن آشنا باشد میداند كه مطالب قرآن كلّى است، و به تدریج هر مصداقى از آن كلّى در خارج متحقّق گردد، آن كلّى بر او منطبق خواهد شد. پیغمبر خدا در مكّه مكرّمه وجوب مودّت ذوى القربى را بر امّت از طرف خدا قرائت كرده است، چه ذوى القرباى موجود و چه ذوى القربائى كه بعداً بوجود بیایند.

 مثل آنكه فرمود: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ.[[262]](#footnote-262) «خداوند به شما وصیت میكند درباره اولاد خود كه چنانچه از دنیا رفتید هر پسر دو برابر سهمیه دختر بردارد.» این وصیت اختصاص به أفراد آن زمان نسبت به خصوص پسرها و دخترهاى موجود در وقت نزول آیه ندارد، بلكه تا روز قیامت‌

شامل هر دسته از أفراد نسبت به پسرها و دخترهائى كه بعد از نزول آیه بلكه قرنها بعد متولّد میشوند خواهد شد.

 بنابراین چه فرقى است بین این آیه و آیه مودّت كه هر دو به یك منوال و به یك سیاق هر جا موضوع خود را یافتند بر آن منطبق گردند؟

## إخبار غيبى رسول أكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم بر مكّى بودن آيه مودّت

 و امّا روایاتى كه از رسول خدا نقل شد كه آن حضرت مودّت فى القربى را به مودّت حسنین علیهما السّلام تفسیر نموده‌اند، ممكن است كه این بیان رسول خدا بعد از تولّد آنها در مدینه بوده است، یا آنكه آن حضرت در مكّه قبل از تولّد آنها آیه را به مودّت آنها تفسیر كرده و از روى علم غیبى كه از علائم نبوّت آن حضرت بوده است، حضرت إخبار به تولّد آنها در مدینه و سپس ایجاب مودّت آنان نموده است.

## برخى از إخبارات رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم از جريانات بعد از خود

 چه بسیار إخباراتى كه رسول خدا از علم غیب خود دادند و از جریانات و حوادث بعدى، امّت را مطّلع نمودند كه آنها بعداً مو به مو واقع شد.

 مانند آنكه فرمودند: خلفاى من دوازده نفرند.

 یا آنكه از حادثه جنگ جمل و سگهاى حوأب خبر دادند.

 و یا آنكه از قتل عمّار بن یاسر و اینكه او را گروه ستمگر شهید مى‌كنند خبر دادند.

 یا آنكه خبر دادند از ناكثین و قاسطین و مارقین؛ آن سه دسته‌اى كه بعد ازرسول خدا بر أمیرالمؤمنین خروج كرده، یك دسته پیمان شكستند و جنگ جمل را به راه انداختند، و یك دسته از حق منحرف شده و به عنوان ستم و بیداد جنگ صفّین را بپا داشتند، و یك دسته مانند تیرى كه از كمان رها شود از دین خارج شده و به عنوان گروه خوارج جنگ نهروان را تشكیل دادند.[[263]](#footnote-263)

 یا إخبارات آن حضرت راجع به حِقد و حسد و كینه‌هاى بعضى كه با أمیرالمؤمنین داشتند و فرمودند بعد از موت من ظاهر خواهد شد.

 و إخبار به آنكه أشقى الآخرین، علىّ بن أبى‌طالب سید الوصیین علیه السّلام را با ضرب شمشیر مى‌كشد و ضربت بر سرش میزند و محاسن سفیدش به خون سرش رنگین میشود.

 و إخبار از حال دخترش و جگر گوشه‌اش كه بعد از رحلتِ او اوّلین كسى است كه به آن حضرت ملحق میشود.

 و إخبار از شدائد و مصائب حضرت امام حسن علیه السّلام و زهر خوردن آن حضرت.

 و إخبار از مصائب سید الشّهداء علیه السّلام در زمین كربلا و از بلا و قتل و إسارت و عطش كه به اهل بیتش میرسد.

 و إخبار از حكّام جور كه بعد از آن حضرت بر مردم حكومت مى‌كنند.

 و إخبار از قبائح بنى امیه و بنى مروان كه مدّت هزار ماه بر مردم حكومت مى‌كنند.

 و إخبار از روى كارآمدن بنى عبّاس و سلطنت آنها، و از فتنه نجد و طلوع قَرْن شیطان.

 و صدها خبر غیبى دیگر كه حضرت رسول الله دادند و بعداً مانند صبح‌

روشن همه آنها یك به یك واقع شد.

 بنابراین آن خداوندى كه به علم ازلى خود حقائق این امور و این حوادث را بر رسول خود روشن نموده و از آنها پرده برداشته است، در علم او قصور و كوتاهى نبوده از اینكه به تولّد حسنین علیهما السّلام در مدینه نیز عالم بوده و به رسول خود خبر دهد و مودّت آنان را بر امّت خود در مكّه واجب گردانیده باشد و بواسطه مقام و منزلت آنها این امر خطیر را بر امّت فرض و حتم نموده باشد؛ كما آنكه به علّت شرف و منزلت رسول الله بود كه خدا به آدم و نوح و ابراهیم و موسى و عیسى و سائر پیمبران و مرسلین خبر ظهور آن حضرت را داده و جلالت قدر و عظمت شأن آن نبىّ مكرّم را به آنها الهام نمود، تا آنكه آنها به این پیامبر عظیم الشّأن ایمان آورند و در مقام فضل و شرف او خاضع و خاشع گردند.[[264]](#footnote-264)

## اشكالات عامّه در أدلّه ولايت أميرالمؤمنين عليه السّلام ناشى از عناد در برابر حق است

 بارى، با این أخبار متواترى كه راجع به وجوب مودّت علىّ بن أبى‌طالب و فاطمه و حسنین علیهم السّلام رسیده و با أخبار متواترى كه راجع به عترت وارد شده و آنرا یكى از دو ثقل عظیم معرّفى كرده است، این اشكالات جز انكار حقّ و اصرار بر جهل و ابراز سوء نیت و خُبث سریرت چیزى نیست.

 فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ‌ عَلَى الْكاذِبِينَ.[[265]](#footnote-265)

 «و اگر با تو در این امر بعد از آنكه از طرف خدا حقّ واضح و آشكارا شد، محاجّه و مخاصمه نمودند، پاى مباهله را به میان آور و بگو: بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنهاى خود را و زنهاى شما را و نفسهاى خود

را و نفسهاى شما را و سپس دست به دعا برداریم و لعنت خدا را بر جماعت دروغگویان قرار دهیم.»

## براى كسيكه حاضر به تلقّى حقّ نباشد استدلال و منطق فائده‏اى ندارد

 آرى اینجاست كه دیگر نوبت مباهله میرسد، چون منطق و سخن حقّ و استدلال و بینه براى كسى مفید و مؤثّر است كه حاضر براى تلقّى و قبول حقّ و ادراك واقع باشد، امّا براى گروهى كه هر چه بر آنان حقّ بیشتر روشن گردد بر اصرار خود و انكار خود بیشتر مى‌افزایند، چه سودى خواهد داشت.

## كيفيّت مباهله اى كه امام صادق عليه السّلام دستور داده‏اند

 از محمّد بن یعقوب كلینى با اسناد خود از أبومسروق روایت است كه: او میگوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض كردم: ما با مردم مباحثه مى‌كنیم و قول خدا: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ‌ را شاهد مى‌آوریم، در جواب میگویند: این آیه راجع به امراى سَرایا است.

 و براى آنان از قول خدا: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ شاهد مى‌آوریم، میگویند: این آیه راجع به مؤمنین است.

 براى آنها از قول خدا: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ شاهد مى‌آوریم، میگویند: این آیه راجع به أقرباى مسلمانان است.

 و هر چه در خاطر داریم از قبیل این آیات بیان مى‌كنیم، براى همه آنها توجیه و تأویلى نموده و آنها را از خاندان اهل بیت بر میگردانند.

 حضرت فرمودند: در این هنگام آنها را به مباهله دعوت كن. عرض كردم: چه كنم؟

 فرمود: أَصْلِحْ نَفْسَک ثَلَاثًا، وَ أَظُنُّهُ قَالَ: وَ صُمْ وَاغْتَسِلْ. وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إلَى الْجَبَّانِ فَشَبِّک أَصَابِعَک مِنْ یدِک الْیمْنَى فِى أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَ ابْدَأْ بِنَفْسِک وَ قُلِ: اللَهُمَّ رَبَّ السَّموَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ عَالِمَ الغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ، إنْ کانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَیهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَآءِ وَ عَذَابًا أَلِیمًا.

 ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَیهِ فَقُلْ: وَ إذَا کانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَیهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَآءِ وَ عَذَابًا ألِیمًا.

 قَالَ لِى: فإنَّک لَاتَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِک، فَوَاللهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا یجِیبُنِى إلَیهِ.[[266]](#footnote-266)

 «مدّت سه روز نفس خود را اصلاح كن، و گمان مى‌كنم كه آن حضرت فرمود: و روزه هم بگیر و سپس غسل كن. و تو و آن كسى كه انكار میكند بسوى صحرا حركت كنید و در نقطه‌اى معلوم و مشخّص كه هر دوى شما ظاهر باشید قرار گیرید. در این حال انگشتان دست راست خود را مانند شبكه از یكدیگر باز كن و در انگشتان باز شده دست راست او فرو ببر.

 سپس با او از درِ انصاف وارد شو و نفرین را از خودت شروع كن و بگو: بار پروردگارا! اى كسى كه تو آفریننده و پرورش دهنده آسمانهاى هفتگانه و آفریدگار و پروردگار زمین‌هاى هفتگانه هستى، بر آشكارا و پنهان اطّلاع دارى، بخشاینده به رحمت عامّ خود و بخشاینده به رحمت خاصّ خود میباشى؛ اگر أبو مسروق (كه خود آن شخص است) حقّى را انكار میكند و باطلى را ادّعا مى‌نماید، از آسمان فوراً صاعقه و آتشى بفرست یا عذابى دردناك كه او رافرا گیرد.

 و سپس نفرین را بر او قرار داده و بگو: و اگر فلان كس (شخصى كه با او براى مباهله به صحرا رفته است) حقّى را انكار میكند و باطلى را ادّعا مى‌نماید، فوراً صاعقه و آتشى بفرست یا عذابى دردناك كه او را فرا گیرد.

 حضرت فرمود: اى أبو مسروق! اگر چنین كارى انجام دهى، در آنجا درنگ تو به طول نمى‌انجامد تا آنكه نتیجه خواهى یافت و دعاى خود را

مستجاب خواهى دید. سوگند به خدا كه تا به حال من كسى را نیافتم كه جرأت كند و بتواند خود را با من براى چنین مباهله‌اى حاضر كند.»

 آرى، در بعض اوقات كه طرف مقابل حاضر براى هیچ قِسم شنیدن سخن حق نیست و به خوبى خود حق را دریافته لكن حاضر براى تسلیم و تبعیت نیست، و مى‌خواهد به هر وسیله‌اى كه بتواند فرار كند و شانه خود را از تحمّل بار حقّ خالى كند و حرف خود را كه بر اساس خیالات باطله، نفس امّاره براى او زینت داده است به كرسى بنشاند؛ چاره‌اى جز مباهله نیست.

## برخى از منكرين ولايت أئمّه عليهم السّلام آيه مودّت را منسوخ ميدانند

 عجیب است كه از بعضى از منكرین ولایت ائمّه طاهرین نقل شده است كه گفته‌اند: آیه مودّت منسوخ است به آیه‌اى كه در سوره سبأ نازل شده است:

 قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ.[[267]](#footnote-267)

 و این گفتار بسیار غریب است؛ چون همه و همه قبول دارند كه وجوب مودّت به هر معنائى كه گرفته شود تا قیامت باقى است و این از أحكام ضروریه اسلام است، و در این حال نسخ چه معنائى دارد؟

## عدم تنافى ميان آيه: «مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» و آيه مودّت

 علاوه آنكه اصلًا بین این دو آیه تنافى نیست تا آنكه اوّلى منسوخ به آیه دوّم باشد؛ چون آیه مودّت میگوید: بگو من در ازاء رسالت هیچ مزدى نمى‌خواهم مگر مودّت به ذوى القربى را. و آیه وارده در سوره سبأ میگوید: آن اجرى كه من از شما خواستم و در سوره شورى به عنوان مزد رسالت، مودّت اهل بیت را بر شما واجب نمودم، منافعش عائد بر شما خواهد بود و سودش به شما خواهد رسید.

 چون آنها حجّتهاى بالغه خدا هستند در میان شما، و نعمت‌هاى تامّ و

تمامى هستند كه خداوند شما را بدانها متنعّم نموده است. آنها امان خدا در روى زمین هستند و در حُكم باب حِطّه در بنى اسرائیل كه موجب مغفرت گناهان بوده است مى‌باشند. مثال آنها مثال كشتى نوح است كه سوارِ بر آن گرفتار غرقه نخواهد شد. مَثَل آنها مانند قرآن كریم است كه موجب رشد و ترقّى شما خواهد بود.

 بنابراین، نتائج مودّت به آنها راجع به خود شما خواهد بود. بنابراین چگونه آیه دوّم را مى‌توان ناسخ آیه اوّل گرفت؟ آیه دوّم ناظر به آیه اوّل و مثبت آن است، و مبین آنكه آن اجرى كه خواستم، نفعش هم عائد به خود شماست.

 و اگر ناسخ بگیریم معنایش این میشود كه از این به بعد من مزد نمى‌خواهم و مودّت به اهل بیت من ننمائید. و این معنى منافات با مفهوم آیه دوّم دارد كه اجرى و مزدى را ثابت قرار داده، لكن او را راجع به امّت مى‌نماید.

 به هر حال هر كس این دو آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‌ و قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ‌ را در مقابل خود گذارد، أبداً بین مدلول آن دو تنافى نمى‌بیند، بلكه آیه دوّم را مؤكِّد و مشوّق مفهوم آیه اوّل مى‌یابد.

## معناى آيه مودّت و آيه: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» از تفسير «بيان السّعادة»

 و چقدر خوب و لطیف بیان كرده است در تفسیر «بیان السّعادة» در ذیل آیه مودّت، آنجا كه میگوید:

 الاستِثنآءُ مُتّصِلٌ وَ المَودَّةُ فى القُربَى و إن کانَتْ نافِعَةً لَهُم وَ تَکمِیلًا لِنُفُوسِهِم و لکن بِاستِکمالِهِم ینْتَفِعُ النبىُّ صلّى اللهُ علیه و ءَاله لِکونِهِم‌ أجزآءً لَهُ وَ سَعَةً لِوُجُودِه. فَقَولُه تَعالى: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ، إشارةٌ إلى کلَا الانتِفاعَین حیثُ جَعَلَه أجرًا لَهُ مِن حَیثُ انتِفاعِهِ بِمَودَّتِهِم لاسْتِکمالِهِم بِها وَ سَعَتِه صَلّى اللَه علَیهِ وءالِه بِاستِکمالِهِم.[[268]](#footnote-268)

 «استثناء در آیه مباركه متّصل است؛ چونكه مودّت به ذوى القربى گرچه فائده‌اش راجع به امّت است و موجب كمال نفوس آنان خواهد شد، لیكن بواسطه كمال آنان، بهره و فائده به حضرت رسول الله نیز میرسد؛ چون امّت أجزاء وجود آن پیغمبر أكرمند و همه در سعه وجود آن حضرت مجتمعند، كأنّه رسول الله به تنهائى محیط و مسیطر بر تمام افراد امّت بوده و نفعى كه به آنها برسد به رسول الله رسیده است.

 بنابراین آیه مباركه: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ‌ اشاره به هر دو معناست؛ از طرفى اجر و مزد براى رسول خدا ثابت میكند، چون بهرمند شدن امّت از مودّت ذوى القربى نتیجه‌اش در عالم معنى و سعه روحى آن حضرت به آن وجود مقدّس راجع میگردد، و از طرفى چون خود امّت از این امر بهره مى‌برند و موجب استكمال نفوس آنان میگردد، بنابراین منافعش عائد به آنان خواهد بود.»

## تأويل‏هاى علماء عامّه در آيه مودّت براى توجيه كارهايى است كه خلفاء نسبت به اهل بيت پيامبر عليهم السّلام روا داشته‏اند

 به هر حال معلومست كه این درجه از اصرار بعضى از اهل تسنّن براى منصرف نمودن اذهان عامّه از معنى مودّت ذوى القربى، و توجیه و تأویلى كه در آیه شریفه مى‌نمایند، فقط براى سر و صورت دادن به بى‌مهرى‌هائى است كه أسلاف آنها روا داشتند. و با این تكلّفات و تعسّفات عجیب مى‌خواهند وجوب مودّت به ذوى القربى را انكار كنند، تا انحرافات پیشوایان خود را لاأقل تا اندازه‌اى ترمیم نموده و أفعال آنها را حمل بر صحّت و اجتهاد مایند؛ غافل ازآنكه وجوب مودّت، گذشته از آیه مودّت و أخبار متواترى كه در وقایع مختلفه از رسول الله وارد شده است، از أحكام مسلّمه و ضروریات اسلام است. و این دست و پا زدن‌ها و تمحّلاتى كه مرتكب میشوند نمى‌تواند چهره حق را بپوشاند.

## حقيقت اسلام، تنها روح پيامبر و أقوال و أفعال اوست؛ نه سنن برخى از صحابه

 و اگر انسان، با انصاف در كارهاى صحابه نظر كند و كردار آنها را با كتاب خدا و سنّت رسول خدا بسنجد و خوب را از زشت تشخیص داده بر فكر خود

سرپوش نگذارد، بسیار شایسته‌تر است از آنكه كوركورانه افعال آنها را حمل بر صحّت نموده و به مجرّد آنكه اسم صحابى رسول خدا بر آنان واقع شده است آنها را معصوم و خالى از گناه بداند.

 در صورت اوّل، اسلام حقیقى با چهره واقعىِ خود بر انسان تجلّى میكند؛ زیرا اسلام تنها روح پیغمبر و أقوال و أفعال وى و وحى منزل از جانب خدا بسوى اوست، نه آنكه اسلام عبارت از مجموعه كتاب خدا و سنّت رسول الله به ضمیمه سنن و آداب خلفاى بعدى بوده باشد.

## تبعيّت از آراء و افكار برخى از صحابه هيچ مزيّت و حجّيّتى ندارد

 ولیكن در صورت دوّم، اسلام حقیقى در زیر افق پندارهاى ظلمانى و تاریك مخفى شده، مجموعه‌اى از افكار و آراء جمعى به نام صحابه برنامه زندگى انسان قرار مى‌گیرد. و معلومست كه تبعیت از این افكار و آراء هیچ مزیتى فى حدّ نفسه از تبعیت افكار و آراء بت پرستان و ستاره پرستان یا گاو پرستان ندارد، زیرا وقتى حاكم در امور مادّى و معنوى انسان از خدا و رسول خدا تجاوز نمود، چه فرق میكند كه صحابه رسول خدا باشند یا رؤساى مشركین و بت پرستان؟!

## گريستن رسول خدا صلّى الله عليه وآله بر مصائب أهل بيت عليهم السّلام

 از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است كه فرمود: بَینَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عِنْدَ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ إذِ الْتَفَتَ إلَىَّ فَبَکى. فَقُلْتُ: مَا یبْکیک یا رَسُولَ اللَهِ؟ قَالَ: أَبْکى مِنْ ضَرْبَتِک عَلَى الْقَرْنِ و لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدِّهَا وَ طَعْنِ الحَسَنِ فِى فَخِذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِى یسْقَاهُ وَ قَتْلِ‌ الْحُسَینِ.[[269]](#footnote-269)

 «در وقتى كه من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهى به من كرد و گریست. عرض كردم: یا رسول الله! موجب گریه شما

چیست؟ فرمود: از ضربتى كه بر فرق سر تو وارد مى‌شود، و از سیلى‌اى كه به چهره فاطمه مى‌خورد، و از زخم و جراحتى كه بر ران حسن وارد میشود و از سمّى كه او مى‌آشامد، و از كشته شدن حسین.»

 در این روایت از كیفیت سیلى خوردن فاطمه چیزى بیان نشده كما آنكه از كیفیت ضربت خوردن أمیرالمؤمنین یا شكافته شدن ران حضرت مجتبى و سمّ نوشیدن آن حضرت و كشته شدن حضرت سید الشّهدا چیزى بیان نشده است.

 ولى در روایتى كه از «دلآئل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است كه:

## جريان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام الله عليها

 چون فرستاده أبوبكر از نزد أمیرالمؤمنین علیه السّلام برگشت و گفت كه على از آمدن و بیعت نمودن امتناع مى‌ورزد، عمر اصرار نمود كه أبوبكر قُنفُذ ـ كه غلام أبوبكر بوده و از أولاد بنى كعب بن عدىّ و از طُلقاى مكّه بود ـ را براى احضار أمیرالمؤمنین بفرستد. أبوبكر قُنفذ را با جماعتى به خانه فاطمه براى احضار أمیرالمؤمنین فرستاد.

 چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُنفذ درب خانه ایستاد و مراجعت ننمود. چون عمر از آن جماعت شنید كه أمیرالمؤمنین علیه السّلام اذن دخول نداده‌اند خشمناك شد و با جماعتى به خانه فاطمه با كمال شدّت روى آورد و دستور داد مقدارى هیزم درِ خانه انباشتند، و سپس خودش به صداى بلند فریاد برآورد بطوریكه أمیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: اى على! براى بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش مى‌زنم!

 فاطمه فریاد برآورد: اى عمر! تو را با ما چكار؟! عمر گفت: نمى‌رویم تا آنكه خانه را به روى ما باز كنید. و چون دید كسى درِ خانه را باز نكرد در خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت درِ مشتعل او را از ورود به خانه منع میكرد. عمر با لگد محكم به در كوفت بطوریكه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از

روى مقنعه سیلى بر صورت فاطمه زد بطوریكه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد كرد: وَا أَبَتَاه‌! و با صداى بلند گریه كرد.

 عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیك بود كه قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیكن چون كید محمّد و سیراب شدن على از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدّداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله كرد: وَا أَبَتَاهْ! هَکذَا یفْعَلُ بِحَبِیبَتِک؟ وَ اسْتَغَاثَتْ بِفِضَّةَ خَادِمَتِها وَ قَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِى بَطْنِى مِنَ الْحَمْلِ.[[270]](#footnote-270) «اى پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار مى‌كنند؟ و فضّه خادمه خود را صدا كرد و گفت: هر آینه جنینى كه در شكم داشتم كشته شد.»

## علّت معاف شدن قنفذ از پرداخت جريمه در زمان خلافت عمر

 و آنچه از «كتاب سُلَیم بن قیس هلالى» ظاهر است آنستكه خودِ قنفذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

 سُلیم میگوید: چون مختار بن أبى الصّعق أبیاتى را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانتهاى عمّال و حكّام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع كرد، ولیكن از قنفذ عَدَوىّ چیزى كم ننمود و همان بیست هزار درهمى كه سهم او بود به او داد.

 از قنفذ هیچ كم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن كه پنجهزار درهم باشد، در صورتى كه از أبوهریره كه عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم كم كرد.

 سلیم میگوید: من أمیرالمؤمنین علىّ بن أبى‌طالب علیه السّلام را ملاقات‌

كردم و از علّت این امر سؤال كردم. حضرت فرمود: آیا مى‌دانى چرا عمر سهمیه قنفذ را كاملًا پرداخت كرد و از او چیزى كم نكرد؟ عرض كردم: نه، نمى‌دانم. حضرت فرمود: به علّت آنكه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیرى كرد، قنفذ همان كسى بود كه فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتى كه فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روى بازوى او باقیمانده بود.[[271]](#footnote-271)

 أبان از سلیم نیز روایت میكند كه او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتى كه حلقه وار نشسته بودند برخورد كردم، در این جماعت همه هاشمى بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمّد بن أبى‌بكر و عمر بن أبى‌سَلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عبّاس بن عبدالمطّلب از أمیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال كرد كه: نظریه شما راجع به جریمه ننمودن قنفذ چیست؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولى قنفذ را از جریمه كردن عفو نموده است!؟

 حضرت نگاهى به اطراف خود كردند سپس اشك در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شكرانه ضربتى بوده كه قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روى بازوى او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.[[272]](#footnote-272)

## تازيانه زدن عمر زنان را در جريان مرگ زينب دختر رسول خدا صلّى الله عليه و آله

 شاید براى بعضى باور كردن تازیانه یا سیلى زدن عمر به دختر رسول خدا مشكل باشد، ولى از مطالعه در حالات و كیفیات زندگى او به دست مى‌آید كه بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلى بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او

را فرو نمى‌نشانیده است، مگر آنكه انتقام خود را از طرف بگیرد.

 عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنى هاشم كه سوگوارى میكردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع كردند و گفتند: آرام بگیر! گریه كردن بر مرده ناشى از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

 مرحوم امینى قدّس سرّه از «مُسند» احمد حنبل و «مستدرك» حاكم با إسناد صحیح و «تلخیص المستدرك» و «مسند» ابوداود طیالسى و «استیعاب»، نقل میكند از ابن عباس كه: قال:

 لمَّا ماتَتْ زَینبُ‌[[273]](#footnote-273) بنتُ رسولِ اللهِ صَلّى اللهُ علیه [وءالِه‌] وسلّم قَالَ رَسولُ اللَه صَلّى اللهُ علَیه [وءَاله‌] وسلّم: أَلْحِقُوها بِسَلَفِنَا الْخَیرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. فَبَکتِ النّسآءُ فجَعَل عُمرُ یضْرِبُهنّ بِسَوطِهِ. فأخَذَ رَسولُ اللهِ صَلّى الله علَیه [وءَاله‌] وسلّم یدَهُ وَ قَال: مَهْلًا یا عُمَرُ! دَعْهُنَّ یبْکینَ. وَ إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ. ـ إلى أن قَالَ: و قَعَدَ رَسولُ اللَه عَلَى شَفیرِ القَبر و فاطمةُ إلى جَنبه تَبکى فَجَعَلَ النّبىُّ صَلّى اللهُ علَیه [وءَاله‌] وسلّم یمسَحُ‌ عَینَ فاطمةَ بِثَوبِهِ رَحمةً لها.[[274]](#footnote-274)

 ابن عبّاس میگوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میكردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها كرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: اى عمر! آرام بگیر، بگذار گریه كنند.

 و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد كشیدن و زبان را به شكایت و گلایه از خدا گشودن مى‌باشد. (ولى گریه كردن عیب ندارد.)

 تا آنكه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن كردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در كنار پدر گریه میكرد و رسول خدا اشكهاى فاطمه را با لباس خود از روى مهربانى و شفقت پاك میكردند.»

## سنگدلى خليفه در مرگ رقيّه دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و جلوگيرى حضرت از رفتار او

 و از بیهقى در «السّنن الكبرى» از ابن عبّاس روایت است كه: أنّه قالَ:

 بَکتِ النِّسآءُ عَلَى رُقَیةَ بِنتِ رسولِ اللهِ رَضِىَ اللهُ عَنهَا فَجَعَل عُمرُ رَضِىَ اللهُ عَنه ینْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسولُ اللهِ صَلّى اللَه علَیه [وءَالِه‌] وسلّم: مَهْ! یا عُمَرُ!

 قالَ: ثُمّ قالَ: إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ فَإنَّه مَهْمَا یکنْ مِنَ الْعَینِ وَ الْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا یکونُ مِنَ اللِسَانِ وَ الْیدِ فَمِنَ الشَّیطَانِ.

 قالَ: وَ جَعَلَت فاطمةُ رضِىَ اللهُ عَنها تَبکى عَلى شَفِیر قَبرِ رُقیةَ فجَعَلَ رَسولُ اللهِ صَلّى اللهُ علَیه [وءَالِه‌] وسلّم یمْسَحُ الدُّمُوعَ عَلَى وَجْهِها بِالْید، أو قالَ: بِالثَّوب.[[275]](#footnote-275)

 «ابن عبّاس میگوید: چون رقیه‌[[276]](#footnote-276) دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه كردند، پس عمر مشغول شد به منع كردن زنان از گریه و سوگوارى.

 حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار اى عمر!

 سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خوددارى كنید. آن سوزش كه در دل پیدا میشود و آن اشكى كه از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروائى كه بر زبان جارى میشود و آن سیلى كه دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است.

 ابن عبّاس میگوید: فاطمه بر كنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشكهاى او را با دست خود (یا با لباس خود) از روى او پاك میكرد.»

## نهى خليفه از گريه كردن بر سر جنازه

 و نسائى و ابن ماجه از أبوهریره روایت میكند كه: أنّه قال: مَاتَ میتٌ فى ءَالِ رسولِ اللهِ صَلّى اللهُ علَیه [وءَالِه‌] وسلّم فَاجتَمَعَ النِّسَآءُ یبکینَ علَیه، فقَامَ عُمرُ ینْهَاهُنَّ وَ یطْرُدُهُنّ. فقالَ رسولُ اللهِ صلّى الله علیه‌ [وءَالِه‌] وسلّم: دَعْهُنَّ یا عُمَرُ! فَإنَّ الْعَینَ دامِعَةٌ وَ الْقَلْبَ مُصَابٌ وَ الْعَهْدَ قَرِیبٌ.[[277]](#footnote-277)

 «أبو هریره میگوید: شخصى از آل رسول خدا از دنیا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گریه میكردند، عمر برخاست و آنها را از گریه كردن نهى میكرد و آنها را از جنازه دور مى‌نمود. حضرت رسول الله فرمودند: اى عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گریه كنند. اشك از دیدگان بدون اختیار میریزد و بر دل مصیبت وارد شده است و این زنها تازه با این جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوى آنها با او دیرى نپائیده است.»

 عمر كه در مقابل رسول خداى صاحب شریعت و نبىّ مرسل إلهى، بدون كسب تكلیف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اینطور تجرّى نموده و تازیانه بر سرِ زنان بنى‌هاشم و أقوام و أرحام رسول خدا كه عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند میزند، تا به حدّى كه رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او كه از رسول خدا شرم نكرده و دست خود را در چنین موقع خطیرى براى زدن زنان داغدیده بدون جرم دراز میكند، و گریه را كه طبق كلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شكایت گرفته با نهایت سنگدلى بستگان و أرحام دختران رسول خدا را میزند و زنان را مورد آزار قرار میدهد؛ چه مانعِ او میشود كه بعد از رسول خدا براى رسیدن به مقصود خود و سركوبى متخلّفین از بیعت و براى تسلیم نمودن أمیرالمؤمنین علیه السّلام كه طبق تواریخ و أخبار از مدّتها كینه آن حضرت را در دل مى‌پروریده است، درِ خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام الله علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دستهاى او بنوازد و او

را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنكه جنین خود را سقط كند.

 فضیحت كار به درجه‌اى بود كه براى هیچكس مخفى نشد، و آلام و مصائب حضرت صدّیقه و مظلومیت او و جنایات أبوبكر و عمر را همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان كنند نشد و كار از كار گذشته بود.

## پشيمانى ابوبكر در هنگام مرگ از تعرّض به خانه فاطمه زهرا عليها السّلام

 أبوبكر در وقت مردن مى‌گفت كه: اى كاش سه كارى كه انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فأمّا الثَّلاثُ الّتى فَعَلتُها و وَدِدتُ أنّى تَرَکتُها فَوَدِدْتُ أنّى لم أکن فَتَّشْتُ بیتَ فاطمةَ، و ذَکرَ فِى ذلِک کلامًا کثیرًا.[[278]](#footnote-278) و بعبارت دیگر: فَوَدِدْتُ أنّى لَمْ أَکشِفْ بیتَ فاطِمةَ عَنْ شَىْ‌ءٍ وَ إن کانُوا قَدْ غَلَقوهُ عَلى الحَرْبِ.[[279]](#footnote-279) و بعبارت دیگر: و إن اغْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ.[[280]](#footnote-280)

## يكى ديگر از مواردى كه ابوبكر از انجام آن پشيمان بود (ت)

 «امّا آن سه كار كه انجام دادم و اى كاش انجام نداده بودم، یكى آنكه‌اى كاش من درِ خانه فاطمه را نمى‌گشودم، و به خانه فاطمه براى تجسّس نمى‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میكردند.»

 ستمها و آزارهائى كه به آن مظلومه مقهوره نمودند، اوّلین حاصل و نتیجه حكومت آنها بوده و بهترین معرّف از طرز عمل و رفتار بعدى آنهاست.

## أشعار حضرت زهرا سلام الله عليها در رثاء پيامبر أكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم

 ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این أشعار را روایت كرده است:

وَ کانَ‌جَمَالِیا

 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت پدر و مصائبى كه از

ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاك میگذارد و بدین أشعار با پدر خود مناجات میكرد:

 «بگو به آن پدر مهربانى كه در زیر خاكهاى زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهى و سخن مرا مى‌شنوى، من با تو راز و نیازهائى دارم. اى پدر جان! از هنگامى كه تو از دنیا رخت بر بستى، چنان مصیبت‌هاى كمرشكنى بر من وارد شد كه هر آینه اگر بر روزهاى روشن دنیا وارد میشد، از سنگینى و سختى آن مانند شب ظلمانى تاریك میشدند.

 اى پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامى اى بودى كه مرا از هر گزند مصون میداشتى. اى گل روى من! اى زینت محفل من! تا تو بودى من از هیچ ظلم و آزارى بیم نداشتم، لیكن امروز كه از دنیا رفتى و دشمنان تو مرا بى تو دیدند، باید براى افراد فرومایه و زبون فروتنى كنم و براى حمایت از دین تو و دفاع از حق علىّ پسرعموى تو چادر بر سر كنم و به مسجد رفته و جلوى ظلم و ستم را بگیرم.

 اى پدر مهربان! اگر گاهگاهى هنگام شب تار، قُمرى در شاخه درخت به گریه در آید، بدان كه من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه مى‌كنم.

 آرى، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشكهاى چشم من چون گردنبندى، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آرى، كسى كه خاك قبر تو را ببوید و بوى نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازى دارد كه در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال كند.»

## يادداشتهاى حضرت مؤلّف قدّس سرّه در پايان نسخه خطى كتاب

 [مطالب ذیل یادداشت‌هائى است كه در انتهاى نسخه خطّى كتاب آمده و در طبع حروفى كتاب به محل‌هاى مناسب انتقال یافته است:]

 در «مناقب» خوارزمى (طبع نجف، فصل ٦، ص ٣٤ و ٣٥) با سند متّصل خود از أنس روایت كرده است كه: قال: قَالَ رَسولُ اللهِ صَلّى الله علَیه و ءَاله وسلّم: حُبُّ عَلِىٍّ حَسَنَةٌ لا تَضُّرُّ مَعَها سَیئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَیئَةٌ لَاتَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةً.[[281]](#footnote-281)

 عین این عبارات را آقا جمال الدّین خونسارى در «شرح غرر و درر آمُدى» ج ٢، ص ٤٨١، و أیضاً علّامه حلّى در «منهاج الكرامة» خطّ عبد الرّحیم، ص ٤١ از صاحب الفردوس در كتاب خود از معاذ از رسول اكرم صلّى الله علیه و آله روایت نموده است.

 لا یخفَى أنّ ءَایةَ اللهِ السّید شرفَ الدّین العامِلىَّ فى کتابه البدیع المُسمَّى «الکلمةَ الغرّآءَ فى تفضیل الزّهرآء علیها السّلامُ» بَحثَ عَنْ أربَعِ ءَایات دآلّةٍ علَى تَفضِیلِها: الأوّلُ ءَایة المُباهلَة، الثّانى ءایةُ التّطهیر، الثّالثُ ءایة المَوَدّة، الرّابعُ ءَایاتُ الأبرارِ، بَحثًا تآمًّا وَافیا جَامِعًا. و أورَد بَحثَه حَولَ ءَایة المودّة فى الفصل الثّالث مِن هَذا الکتابِ ص ٢١٨ إلى ص ٢٣٠ مِن مجموعَتِه الّتى فیهَا کتابهُ: «الفُصولُ المُهمّةُ» و هذا الکتاب من الطّبع الخامس.

 فلابُدَّ عِند إخراج کتابِنا هَذا مِن المُسوَّدَةِ إلى المُبَیضة أن یجعَلَ هَذَا الفَصْلُ مَورِدًا للمُطالَعة و یستفادَ مِن مطالبِه الثَّمینة.

 و أیضًا جآء باثنى عَشرَ حدیثًا فى هَذا الکتابِ فى تَفضیلِ الزَّهرآءِ و لزومِ مَودَّتِها و مَحبَّتِها من ص ٢٣٩ إلى ص ٢٤٥ لا بُدَّ مِن المُراجَعَةِ إلَیها و إیرادِ ما یناسِبُ مِنها فى کتابِنا «المَودَّة»،[[282]](#footnote-282) و علَى الجُملةِ جَمیعُ ما أوردَه قدَّس اللهُ نفسَهُ فى «الکلِمةِ الغَرّآء» نافعٌ نَقلُها و حِکایتُها فى کتابِنا هَذا.[[283]](#footnote-283)

 روایاتى در «الفصول المهمّة» ص ٥ تا ص ٨ درباره مودّت و اعتصام به اهل بیت علیهم السّلام وارد است.[[284]](#footnote-284)

 و أیضاً روایاتى در ص ٤١ تا ص ٤٤ وارد است.[[285]](#footnote-285)

 و در ص ٤٥ تا ص ٤٧ درباره سقیفه و كیفیت آن و متخلّفین از آن روایاتى است.[[286]](#footnote-286)

 و در ص ٢٣٩ تا ص ٢٤١ روایاتى در مقام و موقعیت و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها در «الكلمة الغرّآء» وارد است.[[287]](#footnote-287)

1. قسمتى از آيه ٣٠، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-1)
2. [«پروردگارا! بر محمّد و آل او که طاهر و کريم و مبارکند و امامانى هدايتگر و معصوم ميباشند درود بفرست. و تمامى دشمنان آنان را از اکنون تا روز قيامت مورد لعن قرار ده.

   پروردگارا! اوّلين کسى را که نسبت به حقّ محمّد و آل محمّد ظلم کرد و آخرين تبعيّت کننده از او را لعنت نما.

   پروردگارا! لعنت نما کسانى را که دين تو را مبدَّل ساخته و سنّت پيامبرت را تغيير دادند و نسبت به آل محمّد ظلم نموده و حرمت محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم را در برخورد با فرزندانش رعايت نکردند و بر شيعيان او و على اميرمؤمنان که داماد و برادر او و پسر عمو و وصىّ و وزير و جانشين او بود ستم نمودند. پروردگارا! آنها را لعنى شديد و عذابى دردناک بنما.

   پروردگارا! تو شاهد باش که ما از اين ظالمان بيزاريم همانگونه که رسول تو و اوصياء رسولت و دوستداران آنها از ايشان بيزارند و اين بيزارى ما تا روز قيامت که شاهدان به گواهى قيام مى‌کنند ادامه دارد. در آن روز هر کس به حقيقت أعمال گذشته خود مى‌رسد و همگان به سوى خدا که مولاى حقيقى آنهاست بازگردانده مى‌شوند.»] [↑](#footnote-ref-2)
3. آيه ٢١، از سوره ٣٦: يس [↑](#footnote-ref-3)
4. صدر آيه ٧٢، از سوره ١٠: يونس؛ [اگر از من إعراض نمائيد به من ضررى نمى‌رسد، زيرا من از شما اجر و مزدى تقاضا ننموده‌ام.] [↑](#footnote-ref-4)
5. آيه ٩٠، از سوره ٦: الأنعام [↑](#footnote-ref-5)
6. آيه ٨٦، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-6)
7. آيه ٤٠، از سوره ٥٢: الطّور؛ و آيه ٤٦، از سوره ٦٨: القلم [↑](#footnote-ref-7)
8. آيه ٥٧، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-8)
9. آيه ٢٣، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-9)
10. آيه ٢ و ٣، از سوره ٦٢: الجُمعة [↑](#footnote-ref-10)
11. آيه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-11)
12. دست بَرَنْجَن: دست‌بند، النگو (دهخدا) [↑](#footnote-ref-12)
13. «روضه کافى» طبع دوّم دار الکتب الإسلاميّة، ص ١٣١ [↑](#footnote-ref-13)
14. آيه ٢٠، از سوره ٧٥: القيامة؛ [«هرگز! بلکه شما دنياى نقد و عاجل را دوست ميداريد.»] [↑](#footnote-ref-14)
15. آيه ٢٠، از سوره ٨٩: الفجر؛ [«و مال دنيا را بسيار دوست ميداريد.»] [↑](#footnote-ref-15)
16. آيه ١٩، از سوره ٢٤: النّور؛ [«حقّاً کسانى که دوست دارند أعمال زشت و ناپسند در بين مؤمنين رواج يابد، عذابى دردناک براى آنها در دنيا و آخرت خواهد بود؛ و خدا ميداند و شما نمى‌دانيد.»] [↑](#footnote-ref-16)
17. قسمتى از آيه ١٦٥، از سوره ٢: البقرة؛ [«برخى از مردم شريکانى را در برابر خدا اختيار مى‌کنند که آنان را همانند دوستى و محبّت به خدا، دوست مى‌دارند، ولى کسانى که ايمان آورده‌اند با شدّتى بيشتر خداوند را دوست ميدارند.»] [↑](#footnote-ref-17)
18. قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-18)
19. قسمتى از آيه ٥٤، از سوره ٥: المآئدة؛ [«اى کسانى که ايمان آورده‌ايد! هر کس از شما که از دين خود برگردد، در آينده خداوند (به جاى مرتدّين) جماعتى را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نيز خدا را دوست ميدارند، در مقابلِ مؤمنين خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرين با عزّت رفتار مى‌کنند.»] [↑](#footnote-ref-19)
20. قسمتى از آيه ١٠٨، از سوره ٩: التّوبة؛ [«سوگند که مسجدى که تأسيس آن از ابتداى‌أمر براساس تقوى و خشنودى خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزارى! زيرا که در آن مسجد، مردانى هستند که دوست دارند پاک و پاکيزه و مطهّر گردند، و البتّه خداوند پاکان و پاکيزه شدگان را دوست دارد.»] [↑](#footnote-ref-20)
21. آيه ٢٢، از سوره ٥٨: المجادلة؛ [«نمى‌يابى جماعتى را که ايمان به خدا و روز قيامت داشته باشند و با اين وجود با کسانى که خدا و رسول او را دشمن ميدارند دوستى نمايند، اگرچه اين دشمنان، پدران يا پسران يا برادران و يا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب اين مؤمنين ايمان را تثبيت نموده و با روحى از نزد خود، آنان راتأييد کرده است. و آنان را در باغهائى وارد مى‌سازد که از زير آنها نهرها جارى و روان است و به طور ابدى در آن بهشتها زندگى مى‌کنند و خدا از آنها راضى و آنها نيز از خدا راضى هستند. ايشان حزب و گروه خدا ميباشند. آگاه باشيد که تنها حزب و گروه خدا، رستگاران واقعى‌اند.»] [↑](#footnote-ref-21)
22. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٤ [↑](#footnote-ref-22)
23. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٥ [↑](#footnote-ref-23)
24. قسمتى از آيه ٧، از سوره ٤٩: الحجرات [↑](#footnote-ref-24)
25. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٥ [↑](#footnote-ref-25)
26. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يکديگر را آشکار ننمائيد، و در معاملات قيمت متاع را بى جهت بالا نبريد، حسد نورزيد و به هم دشمنى نکرده و رشته ارتباط خود را قطع نکنيد و بغض و کينه نداشته باشيد. و اى بندگان خدا! و برادر يکديگر باشيد؛ حلال و جائز نيست که مسلمانى از برادر مسلمان خويش بيشتر از سه روز دورى کند.»

    وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ‌: الْمُسْلِمُ أخو الْمُسْلِمِ لايَظْلِمُهُ وَ لا يُسْلِمُهُ، وَ مَن کانَ فى حاجَةِ أخيهِ کانَ اللهُ فى حاجَتِهِ، وَ مَن فَرَّجَ عَن مُسْلِمٍ کرْبَةً فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ کرْبَةً مِن کرُباتِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ مَن سَتَرَ مُؤْمِناً سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

    «و حضرت رسول أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمى‌کند و او را خوار نساخته و به دشمن واگذار نمى‌نمايد. و کسى که در برآورده کردن حاجت برادر دينى خود سعى ميکند خداوند حاجت او را بر مى‌آورد، و کسى که غصّه‌اى را از دل مسلمانى برطرف کند خداوند غمى از غمهاى آخرت او را برطرف مى‌سازد، و کسى که عيب مؤمنى را بپوشاند خداوند در روز قيامت عيب او را مى‌پوشاند.»

    وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْمُسْلِمُ أخو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرْءَاتُهُ وَ دَليلُهُ؛ لا يَخونُهُ وَ لا يَخْدَعُهُ وَ لا يَظْلِمُهُ وَلا يَکذِبُهُ وَ لا يَغْتابُهُ.

    «و امام صادق عليه السّلام فرمود: مسلمان برادر مسلمان است و چشم او و آئينه او و راهنماى اوست؛ به او خيانت نکرده و فريبش نمى‌دهد و به او ستم ننموده و دروغ نمى‌گويد و پشت سر او غيبت نمى‌کند.»

    وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِجَماعَةٍ مِن شيعَتِهِ‌: اتَّقُوا اللهَ وَ کونوا إخْوَةً بَرَرَةً مُتَحآبِّينَ فِى اللهِ مُتَواصِلينَ مُتَواضِعينَ مُتَراحِمينَ، تَزاوَروا وَ تَلاقَوْا وَ أحْيُوا أمْرَنا.

    «و امام صادق عليه السّلام به گروهى از شيعيان خود فرمود: تقواى الهى را پيشه خود سازيد و براى يکديگر برادرانى نيکو باشيد، بخاطر خدا با يکديگر دوستى نموده و پيوند داشته باشيد، نسبت به يکديگر تواضع کنيد و دلسوز و مهربان باشيد، به زيارت هم برويد و يکديگر را ديدار نمائيد و امر ما را زنده کنيد.»

    وَ عَن رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ‌: إنَّ أقْرَبَکمْ مِنّى مَجْلِسًا أحاسِنُکمْ أخْلاقًا [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-26)
27. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الْمُواطؤونَ‌ (1) أکنافًا الَّذينَ يَأْلَفونَ وَ يُؤْلَفونَ. «و از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم وارد است که فرمود: تحقيقاً نزديکترين شما به من از جهت جايگاه کسانى هستند که اخلاقشان از همه نيکوتر باشد؛ آنانکه با مهربانى و تواضع رفتار مى‌کنند، کسانى که انس و الفت مى‌گيرند و مورد انس و الفت نيز واقع مى‌شوند.»

    وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُؤْمِنُ إلْفٌ مَأْلُوفٌ، وَ لا خَيْرَ فيمَنْ لا يَأْلَفُ وَ لا يُؤْلَفُ.

    وَ فِى حَديثٍ ءَاخَرَ: إنَّ أحَبَّکمْ إلى اللهِ الَّذينَ يَأْلَفونَ وَ يُؤْلَفونَ، وَ إنَّ أبْغَضَکمْ إلَى اللهِ الْمَشّاءُونَ بِالنَّميمَةِ الْمُفَرِّقونَ بَينَ الْإخْوانِ.

    «و آن حضرت صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: مؤمن اهل الفت بوده و نيز مورد انس و الفت ديگران است؛ و کسى که با ديگران الفت نمى‌گيرد و ديگران نيز با او انس و الفت نمى‌گيرند هيچ خيرى در او نيست.

    و در حديث ديگرى وارد است که: تحقيقاً محبوبترين شما نزد خداوند کسانى هستند که با ديگران انس و الفت داشته و مورد انس و الفت نيز هستند. و تحقيقاً مبغوضترين شما نزد خداوند کسانى هستند که بين مردم براى سخن چينى رفت و آمد دارند و باعث جدائى برادران دينى مى‌شوند.»

    وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُتَحآبّونَ فى اللهِ عَلَى عَمودٍ مِن ياقُوتَةٍ حَمْرآءَ، رَأْسُ الْعَمودِ سَبْعونَ ألْفَ غُرْفَةٍ، يُشْرِفونَ عَلَى الْجَنَّةِ يُضى‌ءُ حُسْنُهُمْ کما تُضى‌ءُ الشَّمْسُ، عَلَيهِمْ ثيابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ، مَکتوبٌ عَلَى جِباهِهِمْ: الْمُتَحآبُّونَ فى اللهِ.

    وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: يُنْصَبُ لِطآئِفَةٍ مِنَ النّاسِ کراسِىُّ حَوْلَ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وُجُوهُهُمْ کالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، يَفْزَعُ النّاسُ وَ هُمْ لا يَفْزَعونَ وَ يَخافُ النّاسُ وَ هُمْ لا يَخافُونَ، اولَئِک أوْليآءُ اللهِ الَّذينَ لا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. فَقيلَ: مَن هُمْ يا رَسولَ اللهِ؟ فَقالَ: هُمُ الْمُتَحآبّونَ فى اللهِ.

    «و حضرت رسول أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: کسانى که بخاطر خدا [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-27)
28. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يکديگر را دوست دارند در آخرت بر ستونى از ياقوت سرخ سکنى دارند، بالاى اين ستون هفتاد هزار غرفه است، و آنها در حاليکه جمال و صورت زيبايشان مثل خورشيد مى‌درخشد از آن غرفه‌ها بر بهشت إشراف دارند، بر قامت آنان لباسهائى سبز از سندس است و بر پيشانيشان نوشته شده است: دوستداران در راه خدا.

    و نيز آن حضرت صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: روز قيامت براى جماعتى از مردم کرسى‌هائى در أطراف عرش نصب ميشود، چهره‌هاى ايشان مانند ماه شب چهارده ميدرخشد. در آن روز همه مردم به استغاثه و فزع افتاده و هراسان ميگردند، ولى آنها فزعى ندارند و هراسان نمى‌باشند؛ آنها دوستان و اولياء خدا هستند که هيچ خوفى بر ايشان نيست و محزون نمى‌شوند. پس سؤال شد: اى رسول خدا! آنها چه کسانى هستند؟ حضرت فرمود: آنان دوستداران در راه خدا هستند.»

    وَ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَعالَى يَقولُ: حَقَّتْ مَحَبَّتى لِلَّذينَ يَتَزاوَرونَ مِن أجْلى، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتى لِلَّذينَ يَتَحآبُّونَ مِن أجْلى، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتى لِلَّذينَ يَتَباذَلونَ مِن أجْلى، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتى لِلَّذينَ يَتَناصَرونَ مِن أجْلى.

    وَ قالَ صَلَّى اللهِ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَعالى يَقولُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: أيْنَ الْمُتَحآبُّونَ؟ بِجَلالىَ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ فى ظِلِّى.

    «و حضرت رسول أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: بدرستى که خداى تعالى مى‌فرمايد: محبّت من قطعى و ثابت است بر کسانى که بخاطر من به زيارتِ يکديگر ميروند، و محبّت من قطعى و ثابت است بر کسانى که بخاطر من يکديگر را دوست ميدارند، و محبّت من قطعى و ثابت است بر کسانى که بخاطر من بذل و بخشش مى‌کنند، و محبّت من قطعى و ثابت است بر کسانى که بخاطر من به نصرت يکديگر مى‌شتابند.

    و نيز آن حضرت صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: همانا خداى تعالى در روز قيامت مى‌فرمايد: کجا هستند کسانى که نسبت به يکديگر محبّت مى‌ورزيدند؟ قسم به جلالم امروز آنها را در سايه رحمت خود مى‌گيرم.»

    وَ عَن باقِرِ عُلومِ النَّبيّينَ عَن ءَابَائِهِ الخُلَفآءِ الرّاشِدينَ عَن جَدِّهِمْ سَيِّدِ الْمُرْسَلينَ صَلَواتُ اللهِ‌ [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-28)
29. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ سَلامُهُ عَلَيهِ وَ عَلَيهِمْ أجْمَعينَ مِن حَديثٍ طَويلٍ قالَ: إذا کانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ يُنادى مُنادٍ أينَ جيرانُ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ فى دارِهِ؟ فَيَقومُ عُنُقٌ مِنَ النّاسِ فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَئِکةِ فَيَقولونَ لَهُمْ: ماذا کانَ عَمَلُکمْ فَصِرْتُمْ بِهِ جيرانَ اللهِ فى دارِهِ؟ فَيَقولونَ: کنّا نَتَحآبُّ فى اللهِ وَ نَتَباذَلُ فى اللهِ وَ نَتَزاوَرُ فى اللهِ عَزَّوَجَلَّ. قالَ: فَيُنادى مُنادٍ صَدَقَ عِبادى، خَلُّوا سَبيلَهُمْ لِيَنْطَلِقوا إلى جِوارِ اللهِ بِغَيرِ حِسابٍ.

    «و از باقر علوم نبيّين از پدرانش آنانکه جانشينان داراى رشد و هدايت هستند از جدّشان سيّد و آقاى پيامبران صلوات الله و سلامه عليه و عليهم أجمعين در ضمن حديثى طولانى وارد است که آن حضرت فرمود: چون روز قيامت شود منادى‌اى ندا ميکند: کجا هستند کسانى که همسايگان خداوند جلّ‌جلاله در خانه او ميباشند؟ پس گروهى از مردم بر مى‌خيزند و جماعتى از ملائکه به استقبال آنان ميروند و به ايشان ميگويند: شما چه عملى انجام داده‌ايد که به واسطه آن همسايه خدا در خانه او شده‌ايد؟ آنها در جواب مى‌گويند: ما بخاطر خدا يکديگر را دوست مى‌داشتيم و بخاطر خدا بذل و بخشش مى‌کرديم و بخاطر خدا به زيارت يکديگر ميرفتيم. حضرت فرمود: پس منادى‌اى از جانب حقّ ندا مى‌کند: راست ميگويند اين بندگان من، راه آنها را باز کنيد تا بدون حساب بسوى جوار خداوند حرکت کنند.»“ وَ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأنْصارىِّ قالَ‌””ُ دَخَلْتُ عَلَى الْإمامِ أبى الْحَسَنِ (الْکاظِمِ) عَلَيْهِ السَّلامُ وَ عِندَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْجَعْفَرىِّ. فَتَبَسَّمْتُ إلَيهِ. فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أتُحِبُّهُ؟ قُلتُ: نَعَمْ وَ ما أحْبَبْتُهُ إلّالَکمْ. فقَال عَلَيهِ السَّلامُ: هُوَ أخوک، وَ الْمُؤْمِنُ أخو الْمُؤْمِنِ لِأبيهِ وَ امِّهِ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَن غَشَّ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَن لَمْ يَنْصَحْ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَنِ اسْتَأْثَرَ عَلَى أخيهِ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَنِ اغْتابَ أخاهُ.”

    «و از عبد المؤمن أنصارى وارد است که ميگويد: بر حضرت أبوالحسن امام کاظم عليه السّلام وارد شدم و محمّد بن عبد الله جعفرى نيز نزد آن حضرت بود. من به او لبخند زدم. آن حضرت فرمود: آيا او را دوست دارى؟ عرض کردم: بله و اين دوستى نيست مگر بخاطر شما. پس آن حضرت فرمود: او برادر توست، مؤمن در حکم برادر أبوينى مؤمن [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-29)
30. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است؛ ملعون است ملعون است کسى که به برادر دينى خود بهتان بزند، ملعون است ملعون است کسى که برادر دينى خود را فريب دهد، ملعون است ملعون است کسى که ناصح و خيرخواه برادر دينى خود نباشد، ملعون است ملعون است کسى که خوشيها و خوبيها را به خود اختصاص داده و برادر دينى‌اش را از آنها بهره‌مند نسازد، ملعون است ملعون است کسى که پشت سر برادر دينى خود غيبت نمايد.»

    وَ قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ فى الثَّنآءِ عَلَى الْإخْوَةِ فى الدّينِ‌: مَن أرادَ اللهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَليلا صالِحًا إن نَسِىَ ذَکرَهُ أو ذَکرَ أعانَهُ. وَ مَثَلُ الْأخَوَيْنِ إذا الْتَقَيا مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إحْداهُمَا الْاخْرَى. وَ مَا الْتَقَى مُؤْمِنانِ قَطُّ إلّاأفادَ اللهُ أحَدَهُما مِن صاحِبِهِ خَيْرًا.

    «و رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم در مدح و ثناى برادران دينى فرمود: خداوند خير هر کس را که بخواهد دوست صالحى نصيب او ميکند که اگر خدا را فراموش کرد آن دوست بيادش آورد، و اگر بياد خدا بود او را در اين کار کمک نمايد. مثَل دو برادر دينى هنگامى که به يکديگر ميرسند مثَل دو دست است که يکى ديگرى را مى‌شويد. و هرگز دو برادر مؤمن با يکديگر ملاقات نکردند مگر اينکه خداوند به هر يک از طرف ديگرى فائده و خيرى را عطا نمايد.»

    وَ قالَ أميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ‌: عَلَيْکمْ بِالْإخْوانِ، فَإنَّهُمْ عُدَّةٌ فى الدُّنيا وَ الْأَخِرَةِ؛ ألا تَسْمَعونَ إلى قَوْلِ أهْلِ النّارِ: فَمَا لَنَا مِن شفِعِينَ\* وَ لَاصَدِيقٍ حَمِيمٍ. (2)]

    «و أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمود: بر شما باد که برادران دينى داشته و بدانها توجّه کنيد، چرا که آنها ذخيره و کمک انسان در دنيا و آخرت هستند؛ آيا به سخن اهل آتش گوش فرا نمى‌دهيد که ميگويند: براى ما نيست هيچ شفاعت کننده‌اى و نه هيچ دوست مهربانى!»

    وَ عَن جَريرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قالَ: بايَعْتُ رَسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى إقامِ الصَّلَوةِ وَ إيتآءِ الزَّکوةِ وَ النُّصْحِ لِکلِّ مُسْلِمٍ.

    «و از جرير بن عبد الله روايت است که ميگويد: با رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم بر إقامه نماز و پرداخت زکات و نصيحت و خيرخواهى براى هر يک از مسلمانان، بيعت نمودم.»“ و الأخبارُ فى هذا مُتواترةٌ و الصِّحاحُ مُتظافرةٌ، و إذا راجعتَ حديثَ الفريقَينِ رأيتَ الصّبحَ قد أسفرَ لذى عينينِ. و فى هذا کفايةٌ لِمَن له مِنَ اللهِ هدايةٌ.”

    «و أخبار در بيان اين معنى متواتر و روايات صحيحه متظافر ميباشند. و چون به أحاديث فريقين (خاصّه و عامّه) مراجعه نمائى، مى‌بينى که صبح صادق براى هر انسانى که چشم دارد طلوع نموده است. و در اين مقدار که ما آورده ايم براى هر انسانى که هدايت الهى شامل حالش شده باشد کفايت است.»

    (1) - اين کلمه در منابع روائى («اصول کافى» ج ٢، باب حسن الخلق، ص ١٠٢، حديث ١٦؛ و «بحارالأنوار» از طبع حروفى، ج ٦٦، باب ٣٧ (صفات خيار العباد و اولياء الله)، ص ٣٠٦، حديث ٢٨؛ و ...) به صورت:” الْمُوَطَّونَ‌” آمده که ظاهراً صحيح همين است.-

    (2) - آيه ١٠٠ و ١٠١، از سوره ٢٦: الشّعرآء] [↑](#footnote-ref-30)
31. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٥ [↑](#footnote-ref-31)
32. «اصول کافى» ج ٢، ص ١٢٦ [↑](#footnote-ref-32)
33. در «ينابيع المودّة» طبع اسلامبول، ص ١٨١، از بخارى و مسلم از رسول خدا صلّى الله عليه وآله حديث کند: المَرءُ مَع مَن أحَبَّ. و از تِرْمِذى: المَرءُ معَ مَن أحبَّ و لَه ما اکتَسَبَ. و نيز از ترمذى: المَرءُ مَع مَن أحَبَّ و أنتَ معَ مَن أحْبَبْتَ. [↑](#footnote-ref-33)
34. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ١٥، ص ٢٨٤؛ و از طبع حروفى، ج ٦٩، ص ٢٥٢ [↑](#footnote-ref-34)
35. قال المجلسى (ره): «و فى «القاموس»: الشَّجَن: الغُصْن المُشتبِک، و الحديث‌ذو شجونٍ: فنون و أغراض. قوله: ما هِىَ، أى ما هى من إصفهان لکنّها فى تلک النّاحية.» [↑](#footnote-ref-35)
36. قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-36)
37. قسمتى از آيه ٩، از سوره ٥٩: الحشر [↑](#footnote-ref-37)
38. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ٧، ص ٣٧٧؛ و از طبع حروفى، ج ٢٧، ص ٩٥ [↑](#footnote-ref-38)
39. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ٦، ص ١٩٥؛ و از طبع حروفى، ج ١٧، ص ١٣

    آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٤١ و ٤٢ ميفرمايد: لا يخفى أنّ شيعةَ علىٍّ و أهلِ‌البيت هم أتباعُهم فى الدّين و أشياعُهم من المسلمين. و نحن و الحمدُ للّه قد انقطَعْنا إليهم فى فروعِ الدّين و عقآئِدِه و [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-39)
40. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] أصولِ الفقه و قواعِدِه و علومِ السّنّةِ و الکتاب و فُنون الأخلاقِ و السّلوک و الأَداب؛ بُخوعًا لإمامتهم و إقرارًا بولايتهم، وقد والَيْنا أوليآءَهم و جانَبْنا أعدآءَهم، عملًا بقواعدِ المحبّة و طبقًا لُاصولِ الأخلاقِ فى المودّة، فکنّا بذلک لهم شيعةً و کانوا لنا وسيلةً و ذريعةً.

    والحمدُ للّه على هدايتِه لدينه و التّوفيقِ لما دعا إليه الرّسولُ من التّمسک بِثقلَيه و الاعتصامِ بِحبلَيه و دخولِ مدينةِ علمه مِن بابِها بابِ حطّة و أمانِ أهل الأرضِ و سفينةِ نجاةِ هذه الامّة. و الحمدُ للّه الّذى هدانا لِهذا و ما کنّا لِنَهتدىَ لولا أن هدانا اللهُ.

    وَ أخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ (کما فى صفحة ٩١ من «الصّواعق») عَن عَلىٍّ: أخْبَرَنى رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ‌ أنَّ أوَّلَ مَن يَدخُلُ الجَنَّةَ أنَا وَ فاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَينُ. قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ! فَمُحِبّونا؟ قالَ‌: مِن وَرآئِکمْ.

    و أخْرَجَ الدّيْلَمىّ (کما فى «الصّواعق» أيضًا) مرفوعًا: إنَّما سُمِّيَتِ ابْنَتى فاطِمةَ لأنَّ اللهَ فَطَمَها وَ مُحِبّيها عَنِ النّارِ.(1)

    و أخْرَجَ ابْنُ حَنبَل و التِّرْمِذىّ (کما فى صفحة ٩١ من «الصّواعق») أنَّهُ صلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أخَذَ بِيَدِ الحَسَنَيْنِ وَ قالَ: مَن أحَبَّنى وَ أحَبَّ هذَيْنِ وَ أباهُما و امَّهُما کانَ مَعى فى دَرَجَتى يَومَ القِيَمَةِ.(2)

    «مخفى نماند که شيعيان علىّ و أهل بيت (عليهم السّلام) آنانى هستند که از ايشان در دين خدا تبعيّت کرده و پيروان آنها در بين مسلمين هستند. و ما بحمدالله در فروع دين و عقائد آن و در اصول فقه و قواعد آن و در علوم سنّت و قرآن و فنون أخلاق و رفتار و آداب، به تمام و کمال به آن بزرگواران روى آورده‌ايم؛ چرا که در برابر امامت آنان حقير و مطيع بوده و به ولايتشان مقرّ و معترفيم و حقّاً که دوستدار دوستانشان هستيم و از دشمنانشان کناره مى‌گيريم، زيرا که قواعد محبّت و اصول اخلاقى در مودّت اقتضاء مى‌کند که چنين عمل کنيم. و ما به همين جهت شيعه آنان بوده و آنها براى ما وسيله تقرّب و سبب رسيدن به خدا هستند. حمد و ستايش مختصّ خداوند است که به دين خود هدايت فرمود و به آنچه که پيامبر بدان دعوت نموده است توفيق داد، که همان تمسّک و اعتصام به دو ثقل و حبل إلهى يعنى قرآن و أهل بيت، و نيز ورود در مدينه علم نبوى از باب آن که باب حطّه و امان [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-40)
41. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اهل زمين و کشتى نجات اين امّت (أميرالمؤمنين عليه السّلام) است مى‌باشد. حمد و ستايش مختصّ خداوندى است که ما را بدين نعمت هدايت فرمود و اگر خداوند ما را هدايت نمى‌کرد نمى‌توانستيم هدايت شويم.

    و ابن سعد از على عليه السّلام روايت کرده است که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم به من خبر داد که: اوّلين کسانى که وارد بهشت مى‌شوند، من و فاطمه و حسن و حسين هستيم. من عرض کردم: اى رسول خدا! دوستداران ما چطور؟ فرمود: آنها پشت سر شما وارد مى‌شوند.

    و ديلمى به صورت مرفوع از رسول خدا روايت کرده است که آن حضرت فرمود: اسم دختر من فاطمه گذارده شد زيرا که خداوند او و محبّين او را از آتش جدا و منقطع ساخته است.

    و ابن حنبل و ترمذى از آن حضرت صلّى الله عليه و آله وسلّم روايت کرده‌اند که آن حضرت دست حسنين را گرفته و فرمود: هر کس مرا و اين دو فرزند مرا و پدر و مادر آنها را دوست بدارد در روز قيامت در درجه من با من خواهد بود.»

    و سپس در ص ٤٣ و ٤٤ مى‌فرمايد:

    و أخْرَجَ أحْمَدُ (کما فى أواخر الفصل الثّانى، من الباب ٩ من «الصّواعق») (٣) عَن عَلىٍّ قالَ: طَلَبَنى النَّبىُّ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) فَوَجَدَنى فى حائِطٍ فَقالَ: قُمْ وَ اللهِ لَارْضِيک، أنْتَ أخى وَ أبو وُلْدى تُقاتِلُ عَلَى سُنَّتى. مَن ماتَ عَلَى عَهْدى فَهُوَ فى کنْزِ الجَنَّةِ، و مَن ماتَ عَلَى عَهْدِک فَقَدْ قَضى نَحْبَهُ، وَ مَن ماتَ يُحِبُّک بَعْدَ مَوتِک خَتَمَ اللهُ لَهُ بِالأمْنِ وَ الإيمانِ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ أوْ غَرَبَتْ.

    و أوردَ ابنُ حَجَرٍ (فى أواخر المقصد الثّانى من المقاصد الّتى ذکرها فى ءَاية المودّة فى القربى من صواعقه) حديثاً هذا لفظه (4): إنَّ النَّبىَّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ خَرَجَ عَلَى أصْحابِهِ ذاتَ يَوْمٍ وَ وَجْهُهُ مُشْرِقٌ کدآئِرَةِ القَمَرِ، فَسَأَلَهُ عَبدُ الرَّحْمنِ بْنِ عَوْفٍ عَن ذلِک فَقالَ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ):

    بِشارَةٌ أتَتْنِى مِن رَبّى فى أخى وَ ابْنِ عَمّى و ابْنَتى، بأنَّ اللهَ زَوَّجَ عَليًّا مِن فاطِمَةَ وَ أَمَرَ رِضْوانَ خازِنَ الْجِنانِ فَهَزَّ شَجَرَةَ طوبى فَحَمَلَتْ رِقاقًا- يَعنى صِکاکا- بِعَدَدِ مُحِبّى أهْلِ بَيْتى. [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-41)
42. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ أنْشَأَ تَحْتَها مَلَئِکةً مِن نورٍ دَفَعَ إلَى کلِّ مَلَک صکا، فَإذا اسْتَوَتِ الْقِيَمَةُ بِأهْلِهَا نادَتِ المَلَئِکةُ فى الخَلآئِقِ، فَلا يَبْقَى مُحِبٌّ لِأهْلِ الْبَيْتِ إلّادَفَعَتْ إلَيهِ صکا فيهِ فَکاکهُ مِنَ النّارِ؛ فَصارَ أخى وَ ابنُ عَمّى وَ ابْنَتى فَکاک رِقابِ رِجالٍ وَ نِسآءٍ مِن امَّتى مِنَ النّارِ.

    وَ الأخبارُ فى هذا لا يَحْتملها هذا الإملآءُ، وَ فى هذا القَدرِ کفايةٌ لمَن کانت للّه تعالى فيه عنايةٌ.

    فعَسى أن يعرفَ الشّيعىُّ بعدَ هذا أنّ أهلَ السّنّة قد أنصَفوا و اعترَفوا، و عَسى أن يعرفَ السّنّىُّ لا وجهَ بعدَ هذه المبشّرات لشى‌ءٍ من الضغآئنِ أو الهَناةِ. والسّلامُ عَلَى من اتّبعَ السُّننَ و جانَبَ الفِتنَ و رحمةُ اللهِ و برکاتُه.

    «و احمد از حضرت على عليه السّلام روايت کرده است که فرمود: نبىّ أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم در جستجوى من بود و مرا در بوستانى يافت، پس فرمود: برخيز که قسم به خدا من تو را خشنود مى‌سازم، تو برادر من و پدر فرزندان من هستى و براى احياء سنّت من جنگ مى‌نمائى. هر کس بر عهدى که با من بسته بميرد او در گنجينه بهشت خواهد بود، و هر کس برعهدى که با تو بسته بميرد تحقيقاً نذر خود را أداء نموده است، و هر کس بعد از وفات تو با دوستى تو بميرد- تا زمانى که خورشيد طلوع يا غروب کند- خداوند عاقبت امر او را با امن و ايمان ختم مى‌نمايد.

    و ابن حجر حديثى را نقل ميکند که عين الفاظ آن چنين است: نبىّ أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم روزى بر اصحاب وارد شد در حاليکه چهره‌اش مثل قرص ماه مى‌درخشيد، عبد الرّحمن بن عوف از علّت اين حال سؤال نمود، پس آن حضرت صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود:

    از جانب پروردگارم بشارتى درباره برادر و پسر عمويم و نيز دخترم به من رسيده است؛ و آن اينکه خداوند فاطمه را زوجه على قرار داده و به رضوانْ خازن باغهاى بهشتى امر فرموده و او شجره طوبى را تکان داده است، و اين درخت داراى برگه‌هاى براتى به عدد محبّان أهل بيت من گرديده است. و خداوند فرشتگانى را از نور در زير درخت طوبى خلق فرموده و به هر کدام از آنها يک ورقه برات داده است، پس چون بساط قيامت با همه اهل آن گسترده شود فرشتگان إلهى در ميان خلائق نداء مى‌کنند، پس هيچ محبّى از محبّان أهل بيت نمى‌ماند مگر اينکه ورقه براتى به او مى‌دهند که در آن مژده آزادى از آتش است؛ پس برادرم و پسر عمويم و نيز دخترم برىّ کننده ذمّه مردان و زنانى از امّت و نجات دهنده آنان از آتش گرديده‌اند.

    و أخبار در اين باره به قدرى است که اين نوشته گنجايش آنرا ندارد، و در همين مقدار براى کسى که خداوند تعالى به او عنايتى داشته باشد کفايت است.

    اميد است که بعد از بيان اين روايات، شيعيان بدانند که أهل تسنّن در اين مقام انصاف به خرج داده و اعتراف نموده‌اند، و اميد است که أهل تسنّن بدانند که بعد از اين بشارتها ديگر وجهى براى کينه‌ها يا شرّ و فسادها باقى نمى‌ماند. و سلام و رحمت و برکات خدا بر کسى که از سنّت هاى پيامبر تبعيّت کرده و از فتنه ها کناره گيرد.»

    (١) - و أخرج النّسائىُّ نحوَه کما فى صفحة ٩٦ من «الصّواعق». (تعليقه)

    (٢) - و أخرجه أيضاً أبو داود (کما فى صفحة ١٠٣ من «الصّواعق») و زاد فيه:” ومات مُتّبعًا لِسنّتى، و بها يُعلم أنّ اتّباعَ سنّته لا يکون إلّابمحبّتهم عليهم السّلام. (تعليقه)”-

    (٣) - صفحة ٧٥ (تعليقه)

    (٤) - راجِعْه فى صفحة ١٠٣ من «الصّواعق»؛ و رواه غيرُ واحد ممّن کتب فى المناقب والفَضآئل. (تعليقه)] [↑](#footnote-ref-42)
43. [آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ٣٣٩ به بعد، رواياتى را درمقام و موقعيّت و أفضليّت حضرت زهراء سلام الله عليها آورده است که تعدادى از آنها (حديث ١ و ٢ و ٤ و ٥) آورده مى‌شود:

    ١-” قَوْلُ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أفْضَلُ نِسَآءِ أهْلِ الْجَنَّةِ خَديجَةُ بِنتُ خُوَيْلِدٍ، و فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ، و ءَاسيا بِنتُ مزاحِمٍ امْرَأةُ فِرْعَوْنَ، و مَرْيَمُ بِنتُ عِمْرانَ.”

    (أخرجَتهُ جماعةٌ مِن المحدِّثين کثيرون کالإمام أحمدَ من حديثٍ رواه عن ابن عبّاسٍ فى صفحة ٢٩٣ من الجزء الأوّل من مسنده، و أبى داودَ کما فى ترجمةِ خديجةَ من [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-43)
44. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «الاستيعاب»، و قاسمِ بنِ محمّدٍ کما فى ترجمة الزّهرآء من «الاستيعاب»، و جماعةٌ من حَمَلة الأَثار و حَفَظة الأخبار لايسع المقامُ استيفاءَهم.)

    «گفتار رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم که فرمود: با فضيلت‌ترين زنان أهل بهشت، خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمّد و آسيه دختر مزاحم زن فرعون و مريم دختر عمران هستند.»

    ٢-” قَوْلُ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: خَيْرُ نِسآءِ العالَمينَ أرْبَعٌ: مَرْيَمُ بِنتُ عِمْرانَ، وَ ءَاسيا بِنتُ مُزاحِمٍ، وَ خَديجَةُ بِنتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ.”

    (أخرجَهُ أبو داودَ کما فى ترجمةِ خديجةَ من «الاستيعاب» بالإسنادِ إلى أنس و رواه عبدُ الوارثِ بنِ سُفيانَ کما فى ترجمتَىِ الزّهرآءِ و خديجةَ من «الاستيعاب» بالإسناد إلى أبى هُريرةَ، و نقله غيرُ واحدٍ من ثقاةِ المحدِّثين بطُرُقهم إلى أنس و أبى هريرة.)

    «گفتار رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم که فرمود: برگزيده زنان عالميان چهار نفرند: مريم دختر عمران و آسيه دختر مزاحم و خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمّد.»

    ٤-” (ما استَخْرجَه أبو داودَ کما فى ترجمةِ خديجةَ من «الاستيعاب» بسندِه إلى ابن عبّاسٍ) قال‌”:”ُ قالَ رَسولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ): سَيِّدَةُ نِسآءِ أهْلِ الجَنَّةِ بَعْدَ مَرْيَمَ بِنتِ عِمْرانَ، فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ وَ خَديجَةُ و ءَاسيا- انتهى.”

    و هذا کالأحاديثِ السابقةِ فى الدّلالةِ على تفضيل الأربع على مَن سواهُنَّ مِن نسآء العالَمينَ، إلّا أ نّه رُبما يُستشعَرُ منه تفضيلُ العَذرآء على الزّهرآء؛ لکن الأدلّةَ الاخرَ الّتى هى أکثرُ عددًا و أصحُّ سندًا و أصرحُ دلالةً مِن هذا الحديثِ و نحوِه توجِبُ الإعراضَ عمّا يُستشعَرُ منه على أ نّه لا يُروَى مِن طريقِ أصحابِنا کما لا يخفى.

    «ابن عبّاس ميگويد: رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: بعد از مريم دختر عمران، فاطمه دختر محمّد و خديجه و آسيه سيّده زنان اهل بهشت هستند.

    و اين روايت در دلالت بر أفضليّت اين چهار زن نسبت به سائر زنان عالم مانند روايات سابقه است، مگر اينکه چه بسا از آن أفضليّت مريم عذراء بر فاطمه زهراء برداشت شود؛ وليکن أدلّه ديگرى که تعدادشان بيشتر و سندشان صحيحتر و دلالتشان صريحتر از اين [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-44)
45. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] روايت و أمثال آن است موجب إعراض از اين برداشت مى‌شود، علاوه بر اينکه اين روايت از طريق اصحاب ما نقل نشده است، چنانچه مخفى نيست.» ٥- (ما أخرجَهُ البُخارىُّ (١) و مسلمٌ (٢) و التّرمذىُّ فى‌” صِحاحِهم، و صاحبُ الجمعِ بينَ الصّحيحَين، و صاحبُ الجمعِ بين الصِّحاحِ السّتّةِ، و الإمامُ أحمدُ مِن حديثِ الزّهرآءِ مِن مُسندِه (٣)، و ابنُ عبدِ البرِّ فى ترجمتِها من استيعابِه، و محمّدُ بنُ سعدٍ فى ترجمتِها من الجزء الثّامن من طبقاتِه و فى بابِ ما قاله النّبىُّ فى مرضِه من المجلّدِ الثّانى من الطّبقات أيضاً، و اللفظ الذى تسمعُهُ للبخارىِّ ءَاخرَ ورقةٍ مِن کتاب الاستئذانِ من الجزء الرّابع من صحيحِه، قال:)”

    حدَّثَنا موسى عن أبى عوانةَ عن فراس عن عامرٍ عن مسروقٍ حدَّثَتنى عآئشةُ امُّ المؤمنين قالت:

    إنّا کنّا أزواجَ النّبىِّ عندَهُ جميعًا لَم تُغادِر منّا واحدةٌ، فأقبَلَت فاطمةُ تَمشى، لا و الله ما تَخْفى مِشْيَتُها مِن مِشْيَةِ رَسولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ). فَلَمّا رَءَاها رَحَّبَ وَ قالَ: مَرْحَبًا بِابْنَتى! ثُمَّ أجْلَسَها عَن يَمينِهِ أو عَن شِمالِهِ ثُمَّ سآرَّها، فَبَکت بُکآءً شَديدًا. فَلَمّا رَأَى حُزْنَها سآرَّها الثّانيَةَ إذا هِىَ تَضْحَک. فَقُلْتُ لَها أنا مِن بَينِ نِسآئِهِ: خَصَّک رَسولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) بِالسِّرِّ مِن بَينِنا ثُمَّ أنتِ تَبْکينَ! فَلَمّا قامَ رَسولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) سَألْتُها: عَمّا سآرَّک؟ قالَتْ: ما کنتُ لِافْشِىَ عَلَى رَسولِ اللهِ سِرَّهُ.

    فَلَمّا تُوُفّىَ قُلتُ لَها: عَزَمْتُ عَلَيک بِما لى عَلَيک مِن الحَقِّ لَمّا أخْبَرْتِنى؟ قالَتْ: أمّا الأَنَ فَنَعَمْ. فَأخْبَرَتْنى قالَتْ: أمّا حينَ سآرَّنى فى الأمْرِ الأوَّلِ فإنَّهُ أخْبَرَنى جبْرآئيلَ کانَ يُعارِضُهُ‌ [بِالْقُرْءَانِ‌] کلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أنَّهُ قَدْ عارَضَنى بِهِ الْعامَ مَرَّتَينِ، وَ لا أرَى الْأجَلَ إلّاقَدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِى اللهَ وَ اصْبِرى فَإنّى نِعْمَ السَّلَفُ أنا لَک. قالَتْ: فَبَکيتُ بُکآئِىَ الَّذى رَأَيْتِ. فَلَمّا رَأَى جَزَعى سآرَّنى الثّانيَةَ قالَ: يا فاطِمَةُ! ألا تَرْضَيِنَّ أن تَکونى سَيِّدَةَ نِسآءِ المُؤْمِنينَ أوْ سَيِّدَةَ نِسآءِ هَذِهِ الْامَّةِ- انتهى.

    و لفظُه فيما ذکره ابنُ حجرٍ فى ترجمتِها مِن «الإصابة» و غيرُ واحدٍ من المحدِّثين:” ألا تَرْضَيِنَّ أن تَکونى سَيِّدَةَ نِسآءِ الْعالَمينَ‌”، و کيف کان فالحديثُ صحيحٌ و النّصُّ فى تفضيلِها صريحٌ.

    و أخرَجَ ابنُ سعدٍ (فى بابِ ما قاله النّبىُّ لها فى مرضِه، من المجلّدِ الثّانى من طبقاتِه) [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-45)
46. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بالإسنادِ إلى امّ سلمةَ قالت:” لَمّا حُضِرَ رَسولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) دَعا فاطِمَةَ فَناجاها فَبَکتْ، ثُمَّ ناجاها فَضَحِکتْ. فَلَمْ أسْأَلْها حَتَّى تُوُفّىَ رَسولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) فَسَأَلْتُها عَن بُکآئِها و ضِحْکها فَقالَتْ: أخْبَرَنى أنَّهُ يَموتُ ثُمَّ أخْبَرَنى أنّى سَيِّدَةُ نِسآءِ أهْلِ الْجَنَّةِ”- الحديثَ.

    (و أخرجَهُ أيضًا أبويعلى کما فى ترجمةِ الزّهرآء من الإصابة بالإسنادِ إلى امّ‌سلمةَ، و رواه عنها غيرُ واحدٍ من أهلِ الحديثِ.) «موسى براى ما نقل کرد از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنين براى من حديث نمود که روزى همه ما زنان پيامبر بدون استثناء در محضر او بوديم که فاطمه از راه رسيد، و قسم به خدا نحوه راه رفتن او هيچ فرقى با راه رفتن رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم نداشت. چون آن حضرت او را ديد جائى باز نمود و فرمود: مرحبا به دخترم! بعد او را در طرف راست يا چپ خويش نشاند و با او نجوى نمود و سرّى را براى او بيان کرد که يکباره گريه شديدى بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانى سخنى گفت که اين بار فاطمه ناگهان خندان شد.

    از بين زنان پيامبر من به او گفتم: رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم از ميان همه ما تنها تو را مخصوص به سرّ خويش گرداند و با تو نجوى نمود، آن وقت تو گريه مى‌کنى! چون رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم برخاست، من از فاطمه پرسيدم: پيامبر چه سرّى را براى تو بيان نمود؟ او گفت: من اينچنين نيستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

    وقتى رسول خدا از دنيا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّى که بر تو دارم قسم مى‌دهم که از آن سرّ پيامبر مرا با خبر سازى؟ او گفت: بله الآن مانعى ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: امّا مرتبه اوّل به من اينطور فرمود که جبرائيل سالى يک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله مى‌نموده، ولى امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً أجل من نزديک شده است، پس تقواى إلهى را پيشه ساز و صبر نما، پس بدرستى که من سلف و نياى خوبى براى تو هستم. فاطمه گفت: در اين هنگام همانطور که ديدى من گريستم. چون پدر جزع و اندوه مرا ديد در مرتبه دوّم فرمود: اى فاطمه! آيا نمى‌پسندى که سيّده زنان مؤمنين يا سيّده زنان اين امّت باشى؟ لفظ اين روايت بنابر آنچه ابن حجر در «الإصابة» در ترجمه احوال آن بانو و نيز بسيارى از مورّخين ديگر ذکر کرده‌اند اينطور است: آيا نمى‌پسندى که سيّده زنان عالميان باشى؟

    به هر حال اين روايت صحيحه است و متن آن در برترى دادن آن حضرت صريح و روشن مى‌باشد.

    و ابن سعد با إسناد خود روايت کرده است از امّ سلمه که او ميگويد: چون هنگام وفات رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم رسيد فاطمه را طلبيده و با او نجوى نمود و فاطمه گريست، سپس دوباره با او نجوى نمود و فاطمه خندان شد. من در اين باره سؤالى ننمودم تا اينکه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم وفات نمود، آنگاه در مورد آن گريه و خنده سؤال کردم. فاطمه گفت: پدرم خبر داد که از دنيا مى‌رود و سپس خبر داد که من سيّده زنان أهل بهشت هستم؛ تا آخر روايت.»

    (١) - راجِع آخرَ صفحة ٦٤، من الجزء الرابع من صحيحه المطبوع بالمطبعة المليحيّة سنة ١٣٣٢. (تعليقه)

    (٢) - راجِع بابَ فضآئلِ فاطمةَ، من الجزء الثّانى من صحيحه، تجدْ طُرُقَه فى هذا الحديثِ إلى عآئشةَ متعدّدةً. (تعليقه)

    (٣) - راجِع صفحةَ ٣٨٢ من الجزء السّادسِ من المُسند. (تعليقه) [↑](#footnote-ref-46)
47. بحارالانوار طبع کمپانى ج ١٠ ص ٧ و از حروفى ج ٤٣ ١٩. [↑](#footnote-ref-47)
48. همان مصدر ص ٩ و از طبع حروفى ص ٢٣ [↑](#footnote-ref-48)
49. فخر رازى در تفسير، طبع دوّم دار الکتب العربيّة، ج ٢٧، در ذيل تفسير آيه مودّت، ص ١٦٦ مى‌گويد: قالَ صَلّى اللهُ علَيه وءَالِه وسلّم: فاطِمةُ بَضعَةٌ مِنّى يُؤْذينى ما يُؤذيها. [↑](#footnote-ref-49)
50. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٤ [↑](#footnote-ref-50)
51. «مجمع البيان» طبع صيدا، ج ٥، ص ٢٨ [↑](#footnote-ref-51)
52. [«اگر به من ايمان نمى‌آوريد و مرا بخاطر نبوّت دوست نمى‌داريد، پس به خاطر قرابتى که بين من و شماست به من محبّت داشته باشيد.»] [↑](#footnote-ref-52)
53. در «أقرب الموارد» گويد: «القُربة: القُرب، قيل: القُرب فى المکان، و القُربى فى الرّحم، و القُربة فى المنزلة؛ و الأصل واحدٌ.» [↑](#footnote-ref-53)
54. «روح المعانى» ج ٢٥، ص ٣١؛ و «روح البيان» طبع مطبعه عثمانيّه، ج ٨، ص ٣١١ [↑](#footnote-ref-54)
55. همان [↑](#footnote-ref-55)
56. تفسير «الميزان» ج ١٨، ص ٤٣ [↑](#footnote-ref-56)
57. [«بدرستيکه زنى داخل جهنّم شد بخاطر گربه‌اى (که او را حبس کرده بود).»] [↑](#footnote-ref-57)
58. تفسير «روح المعانى» ج ٢٥، ص ٣٠ [↑](#footnote-ref-58)
59. آيه ٩، از سوره ٥٩: الحشر؛ [«و کسانى که پيش از مهاجرين در مدينه مسکن گزيدند و در منزلگاه ايمان مستقر شدند، کسانى را که به سوى ايشان هجرت نمودند دوست دارند، و نسبت به آنچه از غنائم جنگى و اموال به مهاجرين داده شده هيچ چشم داشتى نداشته و براى خود حقّى قائل نمى‌شوند، و مهاجرين را بر خود مقدّم ميدارند، گرچه خود نيز محتاج باشند.»] [↑](#footnote-ref-59)
60. ذيل آيه ٤٠، از سوره ١٣: الرّعد؛ [«پس آنچه بر عهده تو مى‌باشد تنها ابلاغ و رساندن‌است و حساب به عهده ماست.»] [↑](#footnote-ref-60)
61. آيات ١ تا ٣، از سوره ٢٠: طه؛ [«طه، ما قرآن را بر تو نفرستاديم که به زحمت وسختى مبتلى شوى، بلکه قرآن تذکر دهنده است براى هرکس که خاشع گردد.»] [↑](#footnote-ref-61)
62. قسمتى از آيه ٢١ و آيه ٢٢، از سوره ٨٨: الغاشية؛ [«تو تنها يادآورنده و تذکر دهنده‌اى، و بر آنها سيطره ندارى.»] [↑](#footnote-ref-62)
63. آيه ١٢٩، از سوره ٩: التّوبة؛ [«پس اگر از تو رويگردان شدند بگو: خدا مرا کفايت ميکند، هيچ معبودى به جز او نيست، تنها بر او توکل مى‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ مرتبه و عظيم است.»] [↑](#footnote-ref-63)
64. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٥ [↑](#footnote-ref-64)
65. ذيل آيه ٩٠، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-65)
66. آيه ١٤، از سوره ٨٥: البروج [↑](#footnote-ref-66)
67. «المفردات» طبع اوّل دفتر نشر کتاب، ص ٥١٦؛ و تفسير «الميزان» ج ١٨، ص ٤٦ [↑](#footnote-ref-67)
68. قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٥٨: المجادلة [↑](#footnote-ref-68)
69. اين حديث را فخر رازى در تفسير خود در ذيل آيه مودّة القربى در ج ٢٧، ص ١٦٧ نقل‌ميکند. [↑](#footnote-ref-69)
70. اين حديث را احمد حنبل از حديث زيد بن ثابت به دو طريق صحيح: اوّل در اوّلِ ص ١٨٢، و دوّم در آخرِ ص ١٨٩ در جزء پنجم از مسند خود بدينصورت نقل ميکند: قالَ النّبىُّ صَلّى اللهُ علَيه وءَالِه وسلّم: إنّى تارک فيکم الثَّقَلَين کتابَ اللهِ و أهلَ بيتى، و إنّهما لَن يَفتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَىَّ الْحَوضَ.

    و در تفسير «الدرّ المنثور» طبع دارالمعرفة، ج ٦، ص ٧ گويد:” و أخرج التِّرمِذىُّ و حسّنه و ابنُ الأنبارىّ فى المصاحف عن زيد بن أرقم رضى الله عنه قال‌”:”ُ قالَ رَسولُ الله صَلّى اللهُ علَيه وءَاله وسلّم: إنّى تارک فيکم ما إن تَمَسَّکتُم به لَن تَضِلّوا بَعدى، أحدُهما أعظمُ من الأخَر: کتابَ الله حَبلٌ ممدودٌ مِن السَّمآء إلى الأرضِ و عِترتى أهلَ بيتى، و لن يَفتَرِقا حتّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوْضَ فانظُروا کيفَ تَخلُفونى فيهما.”

    و در «غاية المرام» ص ٢١١ به بعد از طريق عامّه ٣٩ حديث و از طريق خاصّه ٨٢ حديث ذکر ميکند.

    [و در کتاب «امام شناسى» ج ١٣، از سند و دلالت اين حديث بطور مستوفى بحث شده است.] [↑](#footnote-ref-70)
71. [درباره اين حديث و أسناد مُتقن آن در کتاب «امام شناسى» ج ١١، ص ٥١ تا ص ١٣٣؛ و در «الغدير» ج ٦، ص ٦١ به بعد بحث شده است.] [↑](#footnote-ref-71)
72. قسمتى از آيه ٩٠، از سوره ٦: الأنعام؛ [«بگو من از شما هيچ پاداشى نمى‌خواهم. نزول قرآن در مقابل مزد و جزائى نيست، و نازل نشده است مگر براى آنکه موجب تذکر و يادآورى جهانيان گردد و آنها را بيدار کند.»] [↑](#footnote-ref-72)
73. آيه ٥٧، از سوره ٢٥: الفرقان؛ [«بگو اى پيغمبر! من از شما مزدى طلب نمى‌کنم، مزدمن اين است که مردم راه به سوى پروردگار خود را أخذ نمايند.»] [↑](#footnote-ref-73)
74. قسمتى از آيه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-74)
75. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٤ [↑](#footnote-ref-75)
76. منظور از آل حم، سلسله سوره هاى حم است که هفت سوره است که آنها را حواميم سبعة و چون آيه مودة فى القربى در سوره شورى است واين سوره از جمله سوره هاى حواميم است که لذا حضرت تعبير به آل حم فرموده اند. [↑](#footnote-ref-76)
77. «مجمع البيان» طبع صيدا، ج ٥، ص ٢٨ [↑](#footnote-ref-77)
78. «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ١٢٣؛ ولى بجاى لفظ: وُلْدُهما لفظ: الحَسَنُ و الحُسَينُ را آورده است. و سپس مى‌گويد: اين حديث را طَبَرانى در «معجم کبير» و ابن أبى حاتم در تفسير خود و حاکم در «مناقب» و واحدى در «بسيط» («وسيط»- خ ل) و أبو نعيم حافظ در «حلية الأوليآء» و ثَعلَبى در تفسير خود و حَمَوَينى در «فرآئد السّمطين» نقل مى‌کنند. و در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، مطبعه نعمان- نجف، ص ٢١٩ سيّد شرف الدّين اين حديث را از ابن عبّاس به سلسله اسناد ابن منذر و ابن مردويه و مقريزى و بغوى در تفاسيرشان و سيوطى در «الدّرّ المنثور» و حافظ أبونعيم در «حلية الأوليآء» و حموينى در «فرآئد السّمطين» و غير آنها از محدّثين و مفسّرين نقل ميکند.

    و در تفسير «الدّرّ المنثور» بجاى‌” ابْناهُما” لفظ” وَلَداها” را ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-78)
79. تفسير «کشّاف» ج ٤، ص ٢١٩؛ و نيز در تفسير «مواهب عليّه» ج ٤، ص ١٠٩ همينطور نقل ميکند؛ و در «تفسير بيضاوى» ص ٤٠٨ نيز چنين است. [↑](#footnote-ref-79)
80. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٦ [↑](#footnote-ref-80)
81. «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ١٢٣ [↑](#footnote-ref-81)
82. «مجمع البيان» ج ٥، ص ٢٨؛ و نيز اين حديث را مرحوم سيّد شرف الدّين در «الفصول المهمّة» ص ٢٢٠ از حاکم در تفسير خود، همانطور که در «مجمع البيان» آمده است، با إسناد خود از أبو أمامه باهلى روايت ميکند.

    و نيز علّامه امينى در «الغدير» طبع رابع دار الکتاب العربى، ج ٢، ص ٣٠٨ اين روايت را با مختصر اختلافى، از حافظ طبرى و ابن عساکر و حاکم حَسکانى در «شواهد التّنزيل» با طرق عديده از أبو أمامه باهلى روايت ميکند و نيز مى‌گويد که: کنجى در «کفايه» ص ١٧٨ اين حديث را ذکر کرده است.

    و در تفسير منسوب به محيى الدّين بن العربى، ج ٢، ص ٤٣٢ ميگويد: حضرت رسول فرمودند:” علىٌّ و فاطمةُ و الحسنُ و الحسينُ و أبنآؤُهما.” [↑](#footnote-ref-82)
83. «روح المعانى»، ج ٢٥، ص ٣١؛ و نيز اين حديث را مرحوم سيّد شرف الدّين در «الفصول المهمّة» ص ٢٢١ از طبرانى و از «الصّواعق المحرقة» و غير آنها نقل ميکند. [↑](#footnote-ref-83)
84. تفسير «کشّاف» طبع دار الکتاب العربى، ج ٤، ص ٢١٩ [↑](#footnote-ref-84)
85. اين حديث را گذشته از علماى شيعه بسيارى از أکابر علماء تسنّن با سندهاى صحيح ازطرق مختلفه نقل کرده‌اند، بطورى که علّامه خبير آقا ميرزا نجم الدّين شريف عسکرى مد ظله در بيان أسناد اين حديث و حديث ثقلين کتاب مستقلّى تأليف و آنرا به نام «محمّدٌ و علىٌّ و حديثُ الثّقلين و حديثُ السّفينة» نام گذارى نموده است. [↑](#footnote-ref-85)
86. آيه ١٧ و ١٨، از سوره ٥٣: النّجم؛ [«چشم پيغمبر دچار انحراف و کج بينى نشده وطغيان و تعدّى ننموده است. هر آينه تحقيقاً او بعضى از بزرگترين آيات پروردگارش را نگريسته است.»] [↑](#footnote-ref-86)
87. «نهج البلاغة» خطبه قاصعه، ص ٣٩٢؛ [«وتحقيقاً من پيوسته مانند بچّه شترى که او را از شير گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش ميرود، به دنبال رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم حرکت ميکردم و از او پيروى مى‌نمودم. و آن حضرت هر روز براى من از اخلاق پسنديده خود نشانه‌اى را بر مى‌افراشت و مرا به پيروى و متابعت از آن امر ميفرمود.»] [↑](#footnote-ref-87)
88. «مجمع البيان» ج ٥، ص ٢٨ [↑](#footnote-ref-88)
89. «نهج البلاغة» باب مکاتيب، مکاتبه آن حضرت به عثمان بن حُنيف، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-89)
90. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٧ [↑](#footnote-ref-90)
91. تفسير «روح المعانى» ج ٢٥، ص ٣٢ [↑](#footnote-ref-91)
92. ذيل آيه ٧، از سوره ١٣: الرّعد؛[« (اى رسول ما) تو ترساننده هستى (مردم را از شرک‌و کفر و عواقب وخيم گناه، وظيفه تو همين است و بس) و از براى هر قوم و طائفه‌اى هدايت کننده‌اى خواهد بود.»] [↑](#footnote-ref-92)
93. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ٩، ص ٧٧؛ و از طبع حروفى، ج ٣٥، ص ٤٠٦ و ٤٠٧ [↑](#footnote-ref-93)
94. قسمتى از آيه ١٥، از سوره ٣١: لقمان [↑](#footnote-ref-94)
95. آيه ٧٣، از سوره ٢١: الأنبيآء [↑](#footnote-ref-95)
96. آيه ٢٤، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-96)
97. قسمتى از آيه ٣٥، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-97)
98. صدر آيه ٩٧، از سوره ١٧: الإسرآء [↑](#footnote-ref-98)
99. قسمتى از آيه ١٧، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-99)
100. صدر آيه ١٧٨، از سوره ٧: الأعراف [↑](#footnote-ref-100)
101. ذيل آيه ٥٠، از سوره ٦: الأنعام [↑](#footnote-ref-101)
102. ذيل آيه ٢٨، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-102)
103. قسمتى از آيه ٥٠، از سوره ٢٨: القصص [↑](#footnote-ref-103)
104. رُکب جمع رُکبة به معنى زانو، و مِعْزى به معنى مَعْز و آن بُز است. [↑](#footnote-ref-104)
105. راوَحَ بين العَمَلَين: اشتَغَلَ بهذا مرّةً و بهذا اخْرى. [↑](#footnote-ref-105)
106. جميعٌ: مجتمعٌ على الحقّ. [↑](#footnote-ref-106)
107. «بحار الأنوار» طبع کمپانى، ج ٦، ص ٧٤٥؛ و از طبع حروفى، ج ٢٢، ص ٣٠٦ [↑](#footnote-ref-107)
108. «شرح نهج البلاغة» ملّا فتح الله، ص ١٧٩ [↑](#footnote-ref-108)
109. دَنْدَنَ الذُباب دَنْدَنةً: صوَّت و طَنَّ. [↑](#footnote-ref-109)
110. «سفينة البحار» ج ٢، ص ٩، مادّه صحب [↑](#footnote-ref-110)
111. «نهج البلاغة» محمّد عبده، طبع مصر، ص ٣٤٤ [↑](#footnote-ref-111)
112. صدر آيه ١١، از سوره ٦٢: الجُمعة [↑](#footnote-ref-112)
113. بنا به روايت جابربن عبدالله در «مجمع البيان». [↑](#footnote-ref-113)
114. بنا به روايت حسن و مُقاتلان در «مجمع البيان». [↑](#footnote-ref-114)
115. دوازده نفر بنا به روايت جابربن عبدالله، و يازده نفر بنا به روايت ابن کيسان، و هشت نفر بنا به روايت کلبى از ابن عبّاس در «مجمع البيان». [↑](#footnote-ref-115)
116. مجمع البيان ج ٥ ص ٢٨٧ [↑](#footnote-ref-116)
117. قسمتى از آيه ١٠ و آيه ١١، از سوره ٣٣: الأحزاب [↑](#footnote-ref-117)
118. آيه ١٢، از سوره ٣٣: الأحزاب [↑](#footnote-ref-118)
119. آيه ١٣، از سوره ٣٣: الأحزاب [↑](#footnote-ref-119)
120. در «مجمع البيان» ج ٥، ص ١١٦ تا ص ١١٩، قضيّه صلح حُدَيبيّه مفصّلًا از ابن عبّاس‌روايت شده است. [↑](#footnote-ref-120)
121. «سيره ابن هشام» طبع مکتبه محمد على صبيح و اولاده، ج ٣، ص ٧٨٢ [↑](#footnote-ref-121)
122. همان مصدر، ص ٧٨٤؛ و «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٦، ص ٥٦٢؛ و از طبع حروفى، ج ٢٠، ص ٣٥٣ [↑](#footnote-ref-122)
123. [در «بحار الأنوار» طبع کمپانى و نيز در «تفسير علىّ بن ابراهيم» «عَلَى حَيْثُ» آمده است، ولى در «بحار الأنوار» طبع حروفى «عَلَى خُبثِ» ضبط نموده و در تعليقه گويد: ع فى المصدر المطبوع و نسخةٍ مخطوطةٍ منه و النّسختين المطبوعتين من الکتاب «عَلَى حَيْثُ»، و فى نسختى الاخرى المخطوطة: «على حين» و استظهر فى هامشه أنّه مصحّف «على غير»] [↑](#footnote-ref-123)
124. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى ج ٦، ص ٥٦٢؛ و از طبع حروفى، ج ٢٠، ص ٣٥٣، به نقل از «تفسير علىّ بن ابراهيم» [↑](#footnote-ref-124)
125. «سيره ابن هشام» ج ٣، ص ٧٨٤ [↑](#footnote-ref-125)
126. همان مصدر، ص ٧٨١ [↑](#footnote-ref-126)
127. تفسير «مجمع البيان» ج ٥، ص ١١٩ [↑](#footnote-ref-127)
128. در «روضه کافى» ص ١٦٥ وارد است از سهل بن يعقوب بن يزيد عن عبدالحميد عمّن ذکره عن أبى‌عبدالله عليه السّلام قَالَ: لَمَّا نَفَّرُوا بِرَسولِ اللهِ ناقَتَهُ قالَتْ لَهُ النَّاقَةُ: وَاللهِ لَاأزَلْتُ خُفًّا عن خُفٍّ و لو قُطِّعتُ إرْبًا إرْبًا. [«هنگامى که ناقه رسول خدا را رَم دادند، ناقه خطاب به پيغمبر گفت: قسم به خدا، يک قدم بر نمى‌دارم و از جاى خود حرکت نمى‌کنم، اگر چه تکه تکه گردم.»] [↑](#footnote-ref-128)
129. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٦، ص ٦٣٢؛ و از طبع حروفى، ج ٢١، ص ٢٤٧ [↑](#footnote-ref-129)
130. «سفينة البحار» طبع نجف، ج ٢، ص ٩، مادّه صحب [↑](#footnote-ref-130)
131. الظَرِب ککتِف: الجبل المنبسط أو الصّغير. [↑](#footnote-ref-131)
132. آيه ٢٥، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-132)
133. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٦، ص ٦٠٩؛ و از طبع حروفى، ج ٢١، ص ١٥٠، از «تفسير علىّ بن إبراهيم» [↑](#footnote-ref-133)
134. هَمَل جمع هامل به معنى شتر بى ساربان يا گمشده‌است، و اين لفظ را براى غَنَم گمشده‌استعمال نمى‌کنند. [↑](#footnote-ref-134)
135. «الغدير» ج ٣، ص ٢٩٦ و ٢٩٧ [↑](#footnote-ref-135)
136. تفسير «الميزان» ج ٣، ص ٤٢٠ [↑](#footnote-ref-136)
137. و نيز مرحوم مجلسى عليه الرّحمة در «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٧ و ٨؛ و از طبع حروفى، ج ٢٨، ص ٣ تا ص ٢٧، أخبار کثيرى از طريق اهل تسنّن راجع به انحراف صحابه نقل ميکند. و نيز در «روضه کافى» طبع آخوندى، ص ٣٤٥ با إسناد خود روايت ميکند از زراره از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام که حضرت فرمودند:

     أصبَحَ رسولُ الله صلَّى اللهُ عليه وءاله وسلَّم يومًا کئيبًا حزينًا، فقال له علىٌّ عليه السّلام: ما لى أراک يا رسولَ اللهِ کئيبًا حزينًا؟ فقال: و کيفَ لا أکونُ کذلک؟! و لقد رَأيتُ فى لَيلَتى هَذه أنّ بنى تَيْمٍ و بنى عَدىّ و بنى اميّةَ يَصعَدون مِنبرى هَذا، يَردّون النّاسَ عنِ الإسلامِ القَهقَرَى! فقلتُ: يا ربِّ! فى حَياتى أو بعدَ مَوتى؟ فقال: بعدَ مَوتِک‌.

     [«يک روز صبح پيامبر خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم محزون و مغموم بود. على عليه السّلام به حضرت عرض کرد: چه شده است که شما را محزون و مغموم مى‌بينم؟ حضرت فرمودند: چگونه محزون نباشم در حاليکه ديشب ديدم که بنى تيم و بنى عدىّ و بنى اميّه بر فراز منبرم ميروند و مردم را از اسلام به جاهليّت برمى‌گردانند! پس گفتم: خدايا آيا اين قضيّه در زمان حيات من است يا بعد از مرگ من؟ خداوند فرمود: بعد از مرگ تو.»]

     و نيز در همين صفحه از زراره از امام باقر يا امام صادق عليهما السّلام روايت ميکند که:” قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صَلّى اللهُ علَيه وءَاله وسَلّم: لولا أنّى أکرَهُ أن يُقال: إنّ مُحمّدًا اسْتَعانَ بِقومٍ حتّى إذا ظَفِروا بِعَدُوّه قَتَلَهُم، لَضربتُ أعناقَ قومٍ کثيرٍ.” [↑](#footnote-ref-137)
138. «إحقاق الحق» ج ٢، ص ٣٩١ [↑](#footnote-ref-138)
139. آيه ١٦، از سوره ١٦: النّحل؛ [«و براى شما نشانه‌هائى قرار داد، و به وسيله ستاره‌راهنمائى مى‌شوند.»] [↑](#footnote-ref-139)
140. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٩؛ و از طبع حروفى، ج ٢٨، ص ٣٦، در قسمت «بيان» علّامه مجلسى [↑](#footnote-ref-140)
141. «الغدير» ج ٣، ص ٢٩٤ [↑](#footnote-ref-141)
142. أنْصَبَه: أتعَبَه. [↑](#footnote-ref-142)
143. رابَهُ و أرابَهُ: سآءه و أزْعَجَهُ. [↑](#footnote-ref-143)
144. أى يَنالُنى ما ينالها و يَلُمُّ بى ما يلّم بها. [↑](#footnote-ref-144)
145. الشَّجَن و الشَّجْنة و الشِّجْنة و الشُّجْنة: الغُصنُ المُلتَفّ المُشتَبِک، و الشُّعْبة مِن کلّ شى‌ءٍ. و يقولون: الحديث ذو شُجون اى ذو فنون مُتشعّبةٍ. [↑](#footnote-ref-145)
146. المُضغة: القطعة الّتى تُمضَغ من لحمٍ و غيره. [↑](#footnote-ref-146)
147. در «ينابيع المودّة» طبع اسلامبول، ص ١٧٩ از ديلمى روايت مى‌کند که پيغمبر فرمود: إنّ الله لَيَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمةَ و يَرضَى لِرِضاها. [↑](#footnote-ref-147)
148. «الغدير» ج ٧، ص ٢٣١ تا ص ٢٣٣

     [و همچنين آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ٢٤٣ تا ص ٢٤٥ روايت مى‌کند که:

     (٩)” - ما أخرجَه البُخارىُّ و مُسلمٌ فى صحيحِهما (کما فى ترجَمَةِ الزَّهْرآء من «الإصابة» وَ غيرِها) عن المُسَوِّر قالَ: سَمعتُ رسولَ الله (صلَّى اللهُ علَيه و ءَاله و سلَّم) يَقولُ عَلَى المنبر: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّى، يُؤْذينى ما ءاذاها وَ يَريبُنى ما رابَها.”

     و نقل النَّبْهانىُّ فى أحوال الزَّهرآء من «الشَّرف المُؤَبَّد» عن البُخارىِّ بسنده إلى رسولِ الله (صلَّى اللهُ عليه و ءَالِه و سلَّم) قالَ: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّى، يُغْضِبُنى ما يُغْضِبُها. قالَ: وَ فى روايةٍ: فَمَن أغْضَبَها أغْضَبَنى. قالَ: و فى «الجامع الصَّغير»: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّى يَقْبِضُنى ما يَقْبِضُها وَ يَبْسُطُنى ما يَبْسُطُها.

     و قالَتْ- بأبى هىَ و امّى- لِأبى‌بکرٍ و عُمرَ (کما صرَّح به الإمامُ ابنُ قُتَيبَةَ فى أوآئلِ کتاب «الإمامة و السّياسة»):” نَشَدْتُکما اللهَ أَ لَمْ تَسْمَعا رَسولَ اللهِ (صلَّى اللهُ عليه و ءَالهِ و سلَّم) [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-148)
149. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] يَقولُ: رِضا فاطِمَةَ مِن رِضاىَ وَ سَخَطُ فاطِمَةَ مِن سَخَطى، فَمَن أحَبَّ ابْنتى فاطِمَةَ فَقَدْ أحَبَّنى وَ مَن أرْضَى فاطِمَةَ فَقَدْ أرْضانِى وَ مَن أسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ أسْخَطَنى؟ قالا: نَعَمْ سَمِعْناهُ مِن رَسولِ اللهِ (صلَّى اللهُ عَليه و ءَاله و سلَّم). و هذا منَ الأحاديثِ المُتواترة عن أئمَّة العتْرةِ الطّاهِرةِ و کفَى به حجَّةً لِتفضيلها علَى مَن سِواها من نسآء العالَمين، و هل يَعدِلُ مُسلمٌ ببَضعَةِ النَّبىِّ (صلَّى اللهُ علَيه و ءَاله و سلَّم) و بقيَّته فى امَّته أحدًا منَ النّاسِ؟”

     و قد تَدبَّرَ هَذا الحديثَ مَن تدبَّرَهُ مِن اولى الألبابِ فرَءاهُ يرمِى إلَى عِصمَتها لِدلالَتهِ علَى امتناعِ وقوعِ کلٍّ من أذيَّتها و رَيبَتِها و غضبِها و سخطِها و رِضاها و انقباضِها و انبساطِها فى غيرِ محلِّه، کما هو الشَّأنُ فى أذيّةِ النَّبىِّ (صلَّى اللهُ عليه و ءَاله و سلَّم) و رَيبَته و رضاهُ و سخطِه و انْقباضِه و انْبساطِه؛ و هذا کنهُ العصمةِ و حقيقتُها کما لا يخفَى.

     «بخارى و مسلم در صحيحين روايت مى‌کنند از مسوّر که: از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم شنيدم که بر فراز منبر ميفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را بيازارد مرا نيز مى‌آزارد، و هر چه او را مکدّر سازد مرا مکدّر مى‌نمايد.

     و نبهانى در ذکر أحوال آن بانوى گرامى در «الشّرف المؤبّد» از بخارى با سند او از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم نقل ميکند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نيز غضبناک مى‌سازد. او مى‌گويد: در روايت ديگرى آمده است: پس هر کس او را غضبناک نمايد مرا غضبناک ساخته است. و نيز مى‌گويد در «الجامع الصّغير» وارد است که: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد مرا شاد و منبسط مى‌سازد.

     و آن بانوى گرامى- که پدر و مادرم فداى او باد- به أبوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم ميدهم به خدا که آيا از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم نشنيديد که ميفرمود: رضايت فاطمه از رضاى من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقيقاً که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضى سازد مرا راضى ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگين نموده است؟ آنها [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-149)
150. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفتند: بله از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم شنيده‌ايم.

     و اين از أحاديث متواتره از ائمّه عترت طاهره است، و همين روايت به عنوان حجّت و دليل براى تفضيل آن حضرت بر زنان عالميان کفايت ميکند؛ آيا هيچ مسلمانى فردى از مردم را با بضعه نبىّ أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم و بقيّه و خلف او در بين امّت مقايسه مى‌کند؟

     و به تحقيق که هر کس از صاحبان خرد در اين روايت تدبّر نموده، اينطور دريافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زيرا اين روايت مى فهماند که محال است هر يک از اذيّت شدن و پريشان گشتن و غضب و سخط و رضايت و گرفتگى خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غير محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبىّ أکرم نسبت به اين امور، مطلب از همين قرار است؛ و اين حقيقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفى نيست.»

     (١٠)” - ما أخرجَهُ ابنُ أبى عاصِمٍ (کما فى ترْجَمَتِها من «الإصابة») بسنده إلَى عَلىٍّ عليه السَّلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ (صلَّى اللهُ عليه و ءَاله و سلَّم) لِفَاطِمَةَ: إنَّ اللهَ يَغْضَبُ لِغَضَبِک وَ يَرْضَى لِرضاک. وَ أخرجَهُ الطَّبرىُّ و غيرُه بِإسنادٍ حَسنٍ کما فى أحوالها من «الشَّرف المؤبَّد» و غيْرِه، و هو فى الدِّلالةِ علَى تَفضيلِها و عصمتِها کالحديث السّابق.”

     «ابن أبى عاصم به سند خود از على عليه السّلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلّى الله عليه و آله وسلّم به فاطمه فرمود: حقّاً که خداوند بخاطر غضب تو غضب مى‌نمايد و بواسطه رضايت تو راضى مى‌شود.

     و اين روايت را طبرى و غير او با إسناد حسن روايت کرده‌اند، همانطور که در ذکر أحوال آن بانوى گرامى در «الشّرف المؤبّد» و غير آن ذکر شده است. و اين روايت در دلالت بر برترى آن حضرت و عصمتشان مانند حديث سابق است.»

     (١١)” ما أخرجَهُ جماعةٌ من أثبات المحدِّثينَ و أعلامِهم کالإمام أحمدَ بنِ حَنبلٍ (من حديثِ أبى هريرةَ فى صفحة ٤٤٢ من الجزءِ الثّانى من مُسنَده) قالَ: نَظَرَ النَّبىُّ (صلَّى اللهُ عَليه و ءَاله و سلَّم) إلَى عَلىٍّ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ وَ فاطِمةَ فَقالَ: أنا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکمْ.”” وَ أخرجَ التِّرمِذىُّ من حديثِ زَيدِ بنِ أرقَمَ (کما فى ترجَمَةِ الزهرآء من «الإصابة») أنَّ رسولَ الله قالَ: عَلىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ، أنا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ‌”- انتهى.

     و هذا الحديثُ فى الدِّلالةِ علَى تفضيلِها و عصمتِها کسابقِه، و فيه دلالةٌ علَى کفرِ مُحاربيهم کما تَرى.

     «جماعتى از معتبرين محدّثين و بزرگان ايشان چون احمد بن حنبل چنين حديث کرده‌اند که: روزى رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم به علىّ و حسن و حسين و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتى باشد من با او در صلح و آشتى هستم.

     و ترمذى از حديث زيد بن ارقم روايت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علىّ و فاطمه و حسن و حسين محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم.

     و اين حديث در دلالت بر أفضليّت و عصمت آن حضرت مانند روايت قبل است. و همانطور که مى‌نگرى دلالتى نيز بر کفر محاربان اهل بيت دارد.»] [↑](#footnote-ref-150)
151. «صحيح بخارى» ج ٢، ص ١٨٦، باب فرضِ الخمس؛ و از طبع اميريّه بولاق، ج ٤، ص ٧٩ [↑](#footnote-ref-151)
152. وَجَدت عليه أى غضِبتْ. [↑](#footnote-ref-152)
153. «صحيح بخارى» ج ٣، باب غزوة خيبر، ص ٥٥؛ و از طبع أميريّه بولاق، ج ٥، ص ١٣٩ [↑](#footnote-ref-153)
154. «سنن ترمذى» طبع اوّل، مطبعه مصطفى البابى الحلبى (مصر- سنه ١٣٨٢) تحقيق ابراهيم عطوة، ج ٤، ص ١٥٧ و ١٥٨ [↑](#footnote-ref-154)
155. «اسد الغابة» طبع دار إحياء التّراث العربى، ج ٥، ص ٥٢٤ [↑](#footnote-ref-155)
156. در «تاريخ طبرى» طبع مؤسّسة الأعلمى، ج ٢، ص ٦١٦ آمده است که: جدّ أعلاى أسماء بنت عميس أفتَل بوده و او خثعم است. قال: و هى أسماء بنت عميس بن معد ابن تيم بن الحارث بن کعب بن مالک بن قحافة بن عامر بن ربيعة بن عامر بن مالک بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عِفرس بن خلف بن أفتل و هو خثعم.

     و «خَثْعَم» در لغت به معناى کسى است که دست خود را در خون ذبيحه فرو برده و قسم ياد کرده که از پيمان دست بر ندارد. [↑](#footnote-ref-156)
157. تفسير «کشّاف» ج ٤، ص ٢٢٠؛ و نيز در «روح البيان» ج ٨، ص ٣١٢ آورده است؛ و نيز در «تفسير منسوب به محيى الدّين عربى» ص ٤٣٣ اين حديث را از رسول خدا آورده است. و نيز أبوالفتوح رازى در تفسير خود، ج ١٠ (از طبع دوازده جلدى) ص ٥٧ ذکر کرده است.

     و آية الله سيّد عبدالحسين شرف الدّين عاملى در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، ص ٤٢ و ٤٣، با تخريج ثعلبى در تفسير کبير خود با إسنادش به جرير بن عبدالله بجلىّ روايت کرده است، و سپس گفته است: زمخشرى اين حديث را در تفسيرش در ضمن آيه: المودّة فى القربى از سوره شورى بطور إرسال مسلّم آورده است. و مؤلّفين در مناقب و فضائل گاهى مرسلًا و گاهى مسنداً روايت کرده‌اند.

     و پس از آن گويد:” و أنتَ تعلمُ أنّ هذه المَنزلةَ السّاميةَ إنّما ثَبتتْ لهم لأنّهم حُججُ اللهِ البالغةُ، و مَناهلُ شرآئعِه السّآئغةِ، و أُمنآؤُه بعدَ النّبىّ صلّى اللهُ عليه وءَاله على وَحيه، و سُفرآؤُه فى أمره و نهيه. فالمُحبُّ لهم بسبب ذلک مُحبٌّ لِلّه و المُبغضُ لهم مُبغضٌ لِلّه.”

     و مِن هُنا قال فيهم الفَرَزدَق:

     مِن مَعشَرٍ حبُّهم دينٌ و بغضُهُمُ‌ \*\* كفرٌ و قربُهُمُ مَنجًى و مُعتصَمُ‌

     إنْ عُدَّ أهلُ التُّقَى كانوا أئمّتَهم‌ \*\* أو قيلَ مَن خيرُ أهل الأرضِ قيل: هُمُ‌

     [«و تو ميدانى که اين مرتبه عظيم تنها به اين سبب براى آنها ثابت است که آنان حجّتهاى بالغه خداوند، و محلّ ورود براى استفاده از زلال معارف، و أمينان بر وحى او بعد از پيامبر صلّى الله عليه وآله، و سفيران او در امر و نهيش هستند. پس به خاطر اين منزلت هر که آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن بدارد با خدا دشمنى نموده است.

     و از اينجاست که فرزدق در توصيفشان مى‌گويد: او (حضرت امام سجّاد عليه السّلام) از گروهى است که محبّت به آنها دين و بغض آنها کفر است، و نزديکى و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونيّت از آفات و بلاهاى زمينى و آسمانى است. هرگاه از اهل تقوى و طهارت سخنى به ميان آيد آنان عَلمداران و پيشوايان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترين افراد روى زمين چه کسانند؟ در جواب، آنان را معرّفى نموده و نشان ميدهند.»]

     سيّد شرف الدّين در تعليقه در بيان معنى آل محمّد شرحى دارد و وصيّتى زيبا براى اولاد خود بيان کرده است. [ترجمه اين تعليقه در کتاب «امام شناسى» ج ١٣، ص ٤٤١، تعليقه ٣ آمده است.] [↑](#footnote-ref-157)
158. «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٦ [↑](#footnote-ref-158)
159. «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ٢٩ [↑](#footnote-ref-159)
160. مقدّمه «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ٤، به نقل از «الصّواعق المحرقة» ص ١٦٨؛ [و نيز در کتاب «الغدير» ج ٢، ص ٣١٠ اين دو بيت را به نقل از «الصّواعق» از شيخ شمس الدّين بن العربى ذکر نموده است. ولى در کتاب «روح مجرّد» ص ٣٢٧ و ص ٤٤٥ آمده است که مرحوم قاضى نورالله تسترى در «مجالس المؤمنين» مجلس ششم، ج ٢، ص ٢٨١ اين دو بيت را به محيى الدّين بن عربى مستند نموده است.] [↑](#footnote-ref-160)
161. «نظم دُرر السِّمطين» ص ١٤٨ [↑](#footnote-ref-161)
162. اين حديث را شيخ اسمعيل حقّى بروسوى نيز در «روح البيان» ج ٨، ص ٣١١ ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-162)
163. تفسير «کشّاف» ج ٤، ص ٢٢٠ [↑](#footnote-ref-163)
164. صدر آيه ٢٤، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-164)
165. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٢ و ٢٢٣ [↑](#footnote-ref-165)
166. تفسير «صافى» ج ٢، ص ٥١٣ [↑](#footnote-ref-166)
167. (٢ و ٣) همان مصدر [↑](#footnote-ref-167)
168. (٢ و ٣) همان مصدر [↑](#footnote-ref-168)
169. [«بگو به آن پدر مهربانى که در زير خاکهاى زمين پنهان شده است: اگر ناله و فرياد مرا گوش ميدهى و سخن مرا مى‌شنوى، از هنگاميکه تو از دنيا رخت بربستى چنان مصيبتهائى بر من وارد شد که اگر بر روزهاى روشن وارد ميشد مانند شب ظلمانى تاريک ميشدند.»] [↑](#footnote-ref-169)
170. همان مصدر [↑](#footnote-ref-170)
171. [آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٤٥ تا ص ٤٧، در ذکر طائفه‌اى از اهل تأويل که تخلّف و امتناع از بيعت نمودند و اين امر در نزد عامّه موجب قدح در عدالت آنها نمى‌شود، ميفرمايد:

     هذا أبو ثابتٍ سعدُ بنُ عبادةَ العَقَبىّ البَدرىّ سيّدُ الخزرج و نقيبُهم و جوادُ الأنصارِ و عظيمُهم، تخلَّفَ عن بيعة الخليفتَين، و خرج مُغاضِبًا إلى الشّام فقُتِل غِيلةً بحوران سنةَ ١٥ للهجرة. و له کلامٌ يومَ السّقيفةِ و بعدَه نَلفِت الطّالبين له إلى کتابِ «الإمامة والسّياسة» لابن قتيبة أو إلى «تاريخ الطّبرى» أو «کامل ابن الأثير» أو غيرِها من کتُب السِّيَر و الأخبار، فإنّى لا أظُنّه يخلو مِن کتابٍ يشتملُ على ذکر السّقيفةِ. و کلُّ مَن ذکر سعدًا مِن أهلِ التّراجِمِ ذکر تخلُّفَه عَن البيعةِ، و مع ذلک لم يرتابوا فى کونه مِن أفاضلِ المُسلمينَ و عُدولِ المؤمنين؛ و ما ذاک إلّالکونه مُتأوّلًا، فهو معذورٌ عندهم و إن کان مُخطئًا.

     و هذا حُبابُ بن المُنذرِ بن الجَموحِ الأنصارىّ البَدرىّ الاحُدىّ، تخلَّفَ عنِ البيعةِ أيضاً [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-171)
172. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] کما هو معلومٌ بحکمِ الضرورةِ مِن تاريخِ السَّلَف. فلم يقدَحْ ذلک فى عدالتِه و لا أنقَصَ مِن فضلِه. و هو القآئلُ: أنا جُذَيلُها المحکک، و عُذَيقها المرجَّب(١) أنا أبو شِبلٍ فى عَرينةِ الأسد، واللهِ لَئِن شئتُم لَنُعيدَنّها جَذَعةً. و له کلامٌ ءاخرُ رأينا الإعراضَ عنه أولى. و لولا معذرةُ المتأوّلين ما کان أهلُ السّنّة ليقطَعوا بأنّ هذا الرجلَ من أفاضلِ أهلِ الجنّةِ، مع مکاشَفَته للخليفتَين بما هو مبسوطٌ فى کتُب الفريقَين.

     و هذا أميرُالمؤمنينَ عليه السّلام و عمُّه العبّاسُ و بنوه و عتبةُ بن أبى‌لهب و سائرُ بنى هاشمٍ، و سلمانُ الفارسىُّ و أبوذرٍّ و المقدادُ و عمّارٌ و الزّبيرُ و خزيمةُ بنُ ثابتٍ و أبىُّ بنُ کعبٍ و فروةُ بنُ عمرِو بن وَدقةَ الأنصارىُّ و خالدُ بن سعيدِ بن العاصِ و البرآءُ بن عازبٍ، و نَفَرٌ غيرُهم، تخلَّفوا عن البَيعةِ أيضًا بحُکم ما تواتَرَ مِن الأخبارِ و اتّضحَ اتّضاحَ الشّمسِ فى رائعةِ النّهارِ. و قد نصّ الشيخانِ البخارىُّ و مسلمٌ فى صحيحَيهما (٢) على تخلّف علىٍّ عن البيعةِ حتّى لحِقت سيّدةُ النّسآءِ بأبيها صلّى اللهُ عليه و ءَاله و سلّم و انصَرفت عنه وجوهُ النّاس.

     و صرّح بتخلّفِه المؤرّخون کابن جرير الطّبرى فى موضعَين من أحداثِ السّنةِ الحاديةَ عشرةَ من تاريخِه المشهور، وابنِ عبد ربّه المالکىّ فى حديث السّقيفة من الجزء الثّانى من «العقد الفريد» (٣) و ابنِ قتيبةَ فى أوآئل کتابه «الإمامة والسّياسة» و ابنِ الشّحنة حيث ذکر بيعةَ السّقيفةِ فى کتابه «روضة المناظر» (٤) و أبى الفدآء حيث أتى على ذکر أخبار أبى بکر و خلافتِه فى تاريخه الموسومِ ب «المختصر فى أخبار البشر» و نقله المسعودىُّ فى «مروج الذّهب» (٥) عن عروةَ بنِ الزّبيرِ فى مقامِ الاعتذارِ عن أخيه عبدِالله إذ همّ بتحريق بيوتِ بنى هاشمٍ عليهم حين تخلّفوا عن بيعتِه، و رواه الشّهرستانىّ عن النّظّام عند ذکرِه للفرقة النّظّاميّة فى کتابه «الملل و النّحل»، و أورَدَه ابن أبى الحديد المُعتزلىُّ الحنفىُّ فى أوآئلِ الجزء السّادس من «شرح النّهج» (٦) و نقله العلامة فى «نهج الصّدق» عن کتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزابة و غيرها من الکتبِ المعتبرةِ، و أفرَدَ أبو مخنفٍ لبيعة السّقيفة کتاباً على حِدةٍ فيه تفصيلُ ما أجملناه من تخلّف علىٍّ عن البيعةِ و عدمِ إقراره لهم بالطّاعة.

     اين أبو ثابت سعد بن عباده عَقبى بَدرى است که سيّد و نقيب قبيله خزرج و جواد و بخشنده أنصار و بزرگ آنان است. او از بيعت خليفه اوّل و دوّم سرباز زد و با خشم و غضب [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-172)
173. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بسوى شام رفت و در سال پانزدهم از هجرت با فريب و خدعه در منطقه حوران به طور مرموز به قتل رسيد. او در روز سقيفه و بعد از آن، سخنانى ايراد کرد که ما طالبين آنرا به کتاب «الإمامة و السّياسة» ابن قتيبه يا «تاريخ طبرى» يا «کامل ابن أثير» و يا غير از اينها از کتب سير و تواريخ ارجاع مى‌دهيم، چرا که من گمان نمى‌کنم کتابى باشد که در آن ذکر سقيفه شده باشد و سخنان او در آنجا يافت نشود. و همه تذکره نويسانى که از سعد چيزى گفته‌اند جريان تخلّف او را از بيعت ذکر کرده‌اند؛ و با وجود همه اينها ايشان در اينکه او از أفاضل مسلمين و عدول مؤمنين بوده است شک نورزيده‌اند؛ و اين نيست مگر از اين جهت که او أهل تأويل بوده است، بنابر اين او را معذور مى‌دانند اگر چه خطا کار باشد.

     و اين حباب بن منذر بن جموح أنصارى بدرى احدى است که او نيز از بيعت سر باز زد، چنانچه به حکم ضرورت از تاريخ گذشتگان معلوم است. و اين عدم بيعت ضررى به عدالت او و نقصى به فضل او وارد نساخت، اوست که ميگويد: من نسبت به ايشان بمانند چوبه‌اى هستم که آنرا براى شتر گر نصب مى‌کنند تا بوسيله آن خود را خارانده و آرامش پيدا کند (يعنى من کسى هستم که در مشکلات به من مراجعه مى‌کنند و به رأى من عمل مى‌کنند) و من شاخه بزرگ اين نخل هستم، من پدر شير بچّگان در بيشه زار شيران هستم، قسم به خدا تحقيقاً اگر بخواهيد، دوباره آتش جنگ را شلعه ور ميکنم.

     و او سخن ديگرى نيز دارد که ديديم سزاوار است از آن إعراض کنيم. و اگر نبود معذور بودن اهل تأويل، اينطور نبود که اهل سنّت با قطع و يقين اين مرد را از أفاضل بهشتيان بدانند مخصوصاً با وجود اينکه علناً با خليفه اوّل و دوّم برخورد نمود، آنچنانکه در کتب فريقين (خاصّه و عامّه) بطور مبسوط آمده است.

     و اين أميرالمؤمنين عليه السّلام و عموى او عبّاس و فرزندانش و عتبة بن أبى لهب و سائر بنى هاشم و سلمان فارسى و أبوذر و مقداد و عمّار و زبير و خزيمة بن ثابت و ابىّ بن کعب و فروة بن عمرو بن ودقه أنصارى و خالد بن سعيد بن عاص و براء بن عازب و ديگران هستند که همگى از بيعت تخلّف ورزيدند که خبر آن به طور متواتر به ما رسيده و مانند روشنى خورشيد در بلنداى روز واضح و آشکار است. و تحقيقاً شيخ بخارى و شيخ مسلم [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-173)
174. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در دو صحيح خود تصريح کرده‌اند به اينکه على عليه السّلام از بيعت سرباز زد تا اينکه سيّده نساء به پدر خويش صلّى الله عليه و آله و سلّم ملحق گشت و قوم از على روگرداندند.

     تاريخ نويسان به تخلّف على عليه السّلام از بيعت تصريح نموده‌اند؛ کسانى چون ابن جرير طبرى در دو موضع از وقايع سال يازدهم از تاريخ مشهور خود، و ابن عبد ربّه مالکى در جزء دوّم از «العقد الفريد» در حديث سقيفه، و ابن قتيبه در أوائل کتاب «الإمامة و السّياسة»، و ابن شحنه در کتاب «روضة المناظر» آنجا که جريان بيعت سقيفه را ذکر کرده است، و أبى الفداء آنجا که در کتاب تاريخ خود به نام «المختصر فى أخبار البشر» به ذکر أخبار أبى‌بکر و خلافت او پرداخته است، و مسعودى در «مروج الذّهب» آنرا از عروة بن زبير- در مقام اعتذار از برادرش عبد الله که به هنگام بيعت نکردن بنى‌هاشم با او، به آتش زدن خانه‌هاى ايشان همّت گماشته بود- نقل مينمايد، و نيز شهرستانى در «الملل و النّحل» در ذکر فرقه نظّاميّه از نظّام نقل کرده است، و ابن أبى الحديد معتزلى حنفى نيز آنرا در اوائل جلد ششم «شرح نهج البلاغة» آورده است، و همچنين علّامه در کتاب «نهج الصّدق» از کتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزابه و ديگر کتب معتبره نقل نموده است، و أبو مخنف شخصاً درباره بيعت سقيفه کتاب مستقلّى تأليف کرده و مشروح آنچه را که ما بطور خلاصه در مورد تخلّف على عليه السّلام از بيعت و عدم پذيرش اطاعت از اهل سقيفه آورديم بيان کرده است.»

     (١) - الجُذَيل‌” مصغّر جِذْل: عودٌ يُنصَب للجربآء لتَحتک به. و” العُذَيق‌” مصغّر عِذْق: قِنْو النّخلَةِ. و” المُرجَّب‌”: المُبجَّل؛ والتّصغير هنا للتّعظيم. (تعليقه)

     (٢) - راجِع أواخرَ باب غزوة خيبر، فى صفحة ٣٦، من الجزء الثّالث، من «صحيح البخارىّ» المطبوع فى مصر (سنة ١٣٠٩) و فى هامشه تعليقة السّندى؛ أو باب قول النّبىّ صلّى اللهُ عليه و ءاله و سلّم:” لانُوَرِّثُ ما تَرَکنا فَهُوَ صَدَقَةٌ،” من کتاب الجهاد و السّير، من «صحيح مسلم» فى صفحة ٧٢، من الجزء الثّانى، طبع مصر (سنة ١٣٢٧) تجد التّصريحَ بتخلّفه عن البيعة مسنداً إلى امّ المؤمنين عآئشة (رض). (تعليقه)

     (٣) - فى ص ١٩٧، من النّسخة المطبوعة فى مصر (سنة ١٣٠٥)؛ و فى هامشها «زهر الأداب». (تعليقه)

     (٤) - هذا الکتاب و «مروج الذّهب» مطبوعان فى الهامش من «کامل» ابن الأثير. أما «مروج الذّهب» فمطبوع مع الخمس الأوّل من مجلّدات «الکامل»، و هذا الکتاب- أعنى تاريخ ابن الشّحنة- فى هامش المجلّد الأخير المشتمل على جزء ١١ و جزء ١٢، و ما نقلناه عنه هنا موجود فى صفحة ١١٢ من الجزء الحادى عشر؛ فراجع. (تعليقه)

     (٥) - عرفت أن «مروج الذّهب» مطبوع فى هامش ابن الأثير، و ما نقلناه الأن عنه موجود فى آخر صفحة ٢٥٩، من الجزء السّادس؛ فراجع. (تعليقه)

     (٦) - فى أوآئل الصّفحة الخامسة، من المجلّد الثّانى من الشّرح- طبع مصر. (تعليقه)] [↑](#footnote-ref-174)
175. «الإمامة والسّياسة» ج ١، ص ١٢ و ١٣ [↑](#footnote-ref-175)
176. تَلَکأ عن الأمر: أبطأ و توقّف. [↑](#footnote-ref-176)
177. احتبس فى الکلام: توقّف. [↑](#footnote-ref-177)
178. در «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الکتب العربية، ج ٢، ص ١٩، و نيز در ج ١، ص ١٢٤، اين مطلب را آورده است. [↑](#footnote-ref-178)
179. «إحقاق الحقّ» طبع اسلاميّه، ج ٣، ص ٢ [↑](#footnote-ref-179)
180. همان مصدر، از ص ٢ تا ص ١٨ [↑](#footnote-ref-180)
181. همان مصدر، ج ٩، از ص ٩٢ تا ص ١٠١ [↑](#footnote-ref-181)
182. «الغدير» ج ٢، ص ٣١١، به نقل از کتاب «نور الأبصار» [↑](#footnote-ref-182)
183. آيه ٧٤، از سوره ٢٣: المؤمنون؛ [«تحقيقاً کسانى که به آخرت ايمان نمى‌آورند ازصراط مستقيم منحرف شده‌اند.»] [↑](#footnote-ref-183)
184. «الغدير» ج ٢، ص ٣١١ [↑](#footnote-ref-184)
185. همان مصدر، ص ٣١٢ [↑](#footnote-ref-185)
186. همان مصدر، ص ٣١٢ [↑](#footnote-ref-186)
187. «إحقاق الحقّ» ج ٣، ص ٩ [↑](#footnote-ref-187)
188. آيه ٢٤، از سوره ٣٧: الصّآفّات [↑](#footnote-ref-188)
189. [«و نگه داريدشان چرا که ايشان نسبت به ولايت علىّ عليه السّلام مورد سؤال هستند.»] [↑](#footnote-ref-189)
190. «الغدير» ج ٢، ص ٣١٠ [↑](#footnote-ref-190)
191. همان مصدر، ص ٣٠٧؛ قال: أخرجه الحافظ الکنجى فى «الکفاية» ص ٣١، من طريق الحافظ أبى نعيم عن محمّد بن أحمد بن مخلّد عن الحافظ ابن أبى شيبة بإسناده. [↑](#footnote-ref-191)
192. صَفَنَ الرّجل: صفّ بَينَ قَدَمَيْه. [↑](#footnote-ref-192)
193. الغدير ج ٢ ص ٣٠١ [↑](#footnote-ref-193)
194. همان مصدر؛ وقال؛ ذکر هاذا الحديث الهيثمى فى «المجمع» و ابن حجر فى «الصواعق» و محمد سليمان محفوظ فى «اعجب ما رايت» والنبهانى فى «الشرف الموبد» و الحضرمى فى «رشفة الصادى» [↑](#footnote-ref-194)
195. همان مصدر؛ قال؛ و ذکر القرشى فى «شمس الاخبار». [↑](#footnote-ref-195)
196. همان مصدر؛ قال: و ذکره القُرَشىّ فى «شمس الأخبار». [↑](#footnote-ref-196)
197. «الغدير» ج ٢، ص ٣٠٢؛ ثمّ قال بعد الثّانى: أخرجه الحافظ الکنجى بإسناده من طريق الحافظ أبى الفضل السّلامى، ثمّ قال: هذا حديثٌ سندُه مشهورٌ عند أهل النّقل. [↑](#footnote-ref-197)
198. همان مصدر [↑](#footnote-ref-198)
199. همان مصدر؛ ثمّ قال: وذکره الکنجى فى «الکفاية» و أخرجه الفقيه ابن المغازلى فى «المناقب» و نقله عنه القرشىّ فى «شمس الأخبار» و رواه شيخ الإسلام الحموينىّ فى «الفرآئد» فى الباب الأوّل.

     [در «مناقب» خوارزمى (طبع نجف، فصل ٦، ص ٣٤ و ٣٥) با سند متّصل خود از أنس روايت کرده است که قال:” قَالَ رَسولُ اللهِ صَلّى الله علَيه و ءَاله وسلّم: حُبُّ عَلِىٍّ حَسَنَةٌ لا تَضر مَعَها سَيِّئَةٌ، وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَاتَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.” «رسول أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: محبّت حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام حسنه‌اى است که با آن هيچ گناهى ضرر نمى‌رساند، و بغض آن حضرت سيّئه‌اى است که با آن هيچ حسنه‌اى نفع نمى‌بخشد.»

     عين اين عبارات را آقا جمال الدّين خونسارى در «شرح غرر و درر آمُدى» ج ٢، ص ٤٨١، و أيضاً علّامه حلّى در «منهاج الکرامة» خطّ عبد الرّحيم، ص ٤١ از صاحب الفردوس در کتاب خود از معاذ از رسول أکرم صلّى الله عليه و آله روايت نموده است. (١)

     ميفرستد؟ همه گفتند: سبحان الله! کسى که خدا را لعن کند و دشنام دهد، (١) اين روايت را حضرت علّامه آية الله مؤلّف قدّس الله نفسه الزّکيّة در حاشيه صفحه آخر نسخه خطّى کتاب آورده‌اند که بالمناسبه در اينجا آورده شد.] [↑](#footnote-ref-199)
200. در «ينابيع المودّة» طبع اسلامبول، ص ٢٤٨، از ميرسيّد علىّ بن شهاب همدانى نقل‌ميکند که سعيد بن جُبَير گفت: من ابن عبّاس را بعد از آنکه از چشم نابينا بود از مسجد به منزل مى‌بردم- و سپس تمام جريان فوق را بدون أشعار ذيل نقل ميکند. [↑](#footnote-ref-200)
201. غابر: چيز گذشته و چيز باقيمانده، و از أضداد است. [↑](#footnote-ref-201)
202. «الغدير» ج ٢، ص ٢٩٩؛ ثمّ قال: و أخرجه محبّ الدّين الطّبرى فى «الرّياض» و الکنجى فى «الکفاية» و شيخ الإسلام الحموينىّ فى «الفرآئد» فى الباب السّادس و الخمسين و ابن صبّاغ المالکى فى «الفصول». [↑](#footnote-ref-202)
203. در «الفصول المهمّة» ص ١٠٩، اين داستان را از کتاب «کفاية الطالب فى مناقب علىّ بن أبى‌طالب» تأليف حافظ محمّد بن ريف محمّد گنجى شافعى نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-203)
204. «ملل و نِحل» شهرستانى، طبع اوّل- مصر، ج ١، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-204)
205. «الإمامة و السّياسة» ج ١، ص ١٢ [↑](#footnote-ref-205)
206. «الإمامة و السّياسة» ج ١، ص ١٤ [↑](#footnote-ref-206)
207. «شرح نهج البلاغة» ابن أبى الحديد، ج ١٦، ص ٢١٤ [↑](#footnote-ref-207)
208. «الإمامة و السّياسة» ج ١، ص ١٣ [↑](#footnote-ref-208)
209. همين کتاب، ص ١٤١ و ١٤٢ [↑](#footnote-ref-209)
210. همين کتاب، ص ١٤١ و ١٤٢ [↑](#footnote-ref-210)
211. «السّيرة الحلبيّة» طبع ١٣٨٢ هجريّه، ص ٣٩٩ [↑](#footnote-ref-211)
212. «رسالةٌ فى معرفة الصّحابة» ص ٥٤، در أحوال حذيفة اليَمان؛ و در «رجال کشّى» نفر هفتم را ذکر ننموده، لذا شيخ حرّ هم ذکر نکرده است.

     و در «اختصاص» شيخ مفيد، ص ٥، با إسناد خود از زراره از أبى جعفر عليه السّلام روايت ميکند که:” قال: قال أميرُالمؤمنين عليه السّلام: خُلِقَتِ الأرضُ لِسَبعةٍ بِهِم تُرزَقون و بهم تُنصَرون و بهم تُمطَرون؛ مِنهم سلمانُ الفارسىُّ و المِقدادُ و أبوذرٍّ و عمّارٌ و حُذيفةُ. و کان أميرُالمؤمنين علىُّ بنُ أبى طالبٍ عليه السّلامُ يقولُ: و أنَا إمامُهُم. و همُ الّذين صَلّوا على فاطمةَ صلواتُ اللهِ عليها”. [↑](#footnote-ref-212)
213. صدر آيه ٢٧٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-213)
214. آيه ٢٧٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-214)
215. آيه ٢٧٨ و صدر آيه ٢٧٩، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-215)
216. از حضرت رسول أکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم روايت است که آن حضرت به أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند: يا علىُّ! الرِّبا سَبعُونَ جُزْءًا أيسَرُها مِثلُ أن يَنکحَ الرَّجُلُ أُمَّه فِى بَيتِ اللهِ الحَرامِ. «اى على! ربا هفتاد مرتبه دارد، کوچکترين مرتبه آن مانند آنست که انسان با مادر خود در بيت الله الحرام زنا کند.»

     و از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام وارد است که:” الرِّبا سَبعُونَ بَابًا أهْوَنُها عندَاللهِ کالّذى يَنکحُ أُمَّه.” «ربا هفتاد باب دارد که پست‌ترين آنها مانند آنست که شخصى با مادر خود نکاح کند.»

     و نيز در روايت ديگر حضرت صادق عليه السّلام فرمودند:” دِرهمُ ربآءٍ أعظَمُ عِندَاللهِ مِنْ سَبعينَ زَنْيَةً کلُّها بذاتِ مَحْرَمٍ فِى بَيتِ اللهِ الحَرامِ.” «گناه يک درهم از ربا در نزد خدا از هفتاد مرتبه زنا کردن با محرم در خانه خدا بزرگتر است.» («العُروة الوثقى» ج ٢، ص ٢) [↑](#footnote-ref-216)
217. اين مورد و نيز مورد اوّل، تفصيل و شرح مطلبى است که حضرت علّامه طباطبائى (مدّظلّه) در تفسير «الميزان» ج ٢، ص ٤٣٣، و در ج ٥، ص ٣٧١ به طور اختصار ذکر فرموده‌اند. [↑](#footnote-ref-217)
218. صدر آيه ٢٢، از سوره ٥٨: المجادلة [↑](#footnote-ref-218)
219. آيه ٥١، از سوره ٥: المآئدة [↑](#footnote-ref-219)
220. آيه ٨١، از سوره ٥: المآئدة [↑](#footnote-ref-220)
221. آيه ١٤٤، از سوره ٢: ءال عمران [↑](#footnote-ref-221)
222. قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-222)
223. «تفسير محيى الدّين» ج ٢، ص ٤٣٢ [↑](#footnote-ref-223)
224. «شرح نهج البلاغة» طبع مؤسّسه اسماعيليان، ج ١، ص ٢٦ [↑](#footnote-ref-224)
225. تفسير «برهان» طبع سنگى، ج ٢، ص ٩٧٠؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص ٨١٥ [↑](#footnote-ref-225)
226. تفسير «برهان» طبع سنگى، ج ٢، ص ٩٧١؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص ٨١٨ [↑](#footnote-ref-226)
227. «فى ظلال القرءان» ج ٧، سورة الشّورى، ص ٣١ [↑](#footnote-ref-227)
228. همين کتاب، ص ٨٥ و ص ٨٧ [↑](#footnote-ref-228)
229. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٤ [↑](#footnote-ref-229)
230. شاعر النّيل: حافظ ابراهيم. [↑](#footnote-ref-230)
231. «مروج الذّهب» ج ٣، ص ٨٥ و ٨٦ [↑](#footnote-ref-231)
232. «شرح نهج البلاغة» طبع مؤسّسه اسماعيليان ج ٢٠، ص ١٢٣ و ص ١٤٦ [↑](#footnote-ref-232)
233. «مروج الذّهب» ج ٣، ص ٨٥ [↑](#footnote-ref-233)
234. «شرح نهج البلاغة» ج ٢٠، ص ١٤٧ [↑](#footnote-ref-234)
235. «عبدالله بن سبا» طبع مصر، ص ٦٨ [↑](#footnote-ref-235)
236. همان مصدر [↑](#footnote-ref-236)
237. «شرح نهج البلاغة» ج ٦، ص ٥٠ [↑](#footnote-ref-237)
238. ذيل آيه ٢٢٧، از سوره ٢٦: الشّعرآء؛ [«و آنان که ظلم نمودند به زودى خواهند دانست‌که به چه جايگاهى بازگشت خواهند نمود.»] [↑](#footnote-ref-238)
239. تفسير «برهان» طبع سنگى، ج ٢، ص ٩٧٢؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص ٨٢٠؛ و تفسير «صافى» ج ٢، ص ٥١٢ [↑](#footnote-ref-239)
240. تفسير «برهان» ج ٢، ص ٩٧٢ [↑](#footnote-ref-240)
241. [«هر کس کار نيکوئى انجام دهد و حسنه‌اى کسب نمايد، براى او در آن عمل نيکش‌مى‌افزائيم. همانا خداوند آمرزنده و پاداش دهنده است.»] [↑](#footnote-ref-241)
242. همين کتاب، ص ١٥٦ [↑](#footnote-ref-242)
243. تفسير «برهان» ج ٢، ص ٩٧٣ [↑](#footnote-ref-243)
244. [«آيا ميگويند به خدا افتراء بسته است؟! اگر خداوند بخواهد بر قلب تو مُهر ميزند و وحى را منقطع ميسازد. خداوند باطل را محو و نابود ميکند و حق را به وسيله کلمات خود ثابت و پابرجا ميدارد؛ او به اسرار دلها داناست.»] [↑](#footnote-ref-244)
245. «تفسير برهان» ج ٢، ص ٩٧٠ [↑](#footnote-ref-245)
246. تفسير «برهان» طبع سنگى، ج ٢، ص ٩٧١؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص ٨١٧ [↑](#footnote-ref-246)
247. تفسير «صافى» ج ٢، ص ٥١٤ [↑](#footnote-ref-247)
248. تفسير «صافى» ج ٢، ص ٥١٤؛ و تفسير «برهان» ج ٢، ص ٩٧٢ [↑](#footnote-ref-248)
249. تفسير «برهان» ج ٢، ص ٩٧١ [↑](#footnote-ref-249)
250. تفسير «صافى» ج ٢، ص ٥١٥ [↑](#footnote-ref-250)
251. [«و خداوند کسانى را که ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، مى‌پذيرد و قبول مى‌نمايد، و از فضل و رحمت خود بر ايشان مى‌افزايد، و براى کافران عذابى سخت و دردناک خواهد بود.»] [↑](#footnote-ref-251)
252. «مجمع‌البيان» ج ٥، ص ٢٩ [↑](#footnote-ref-252)
253. همان مصدر، ص ٣٠ [↑](#footnote-ref-253)
254. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٠ [↑](#footnote-ref-254)
255. قسمتى از آيه ٣، از سوره ٦٥: الطّلاق [↑](#footnote-ref-255)
256. قسمتى از آيه ٢١، از سوره ١٢: يوسف [↑](#footnote-ref-256)
257. «الفصول المهمّة» ص ٢٠٩ تا ص ٢١١ [↑](#footnote-ref-257)
258. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٤ [↑](#footnote-ref-258)
259. همين کتاب، ص ٩٦ [↑](#footnote-ref-259)
260. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٦ [↑](#footnote-ref-260)
261. قسمتى از آيه ٢٣، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-261)
262. صدر آيه ١١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-262)
263. «شرح نهج البلاغة» ابن أبى‌الحديد، طبع بيروت، ج ١، ص ٢٠١، قَولُه عَليه السّلام: سَتُقاتِلُ بَعْدى النّاکثينَ وَ القاسِطينَ وَ المارِقينَ. و هَذا الخبرُ من دلآئل نبوّته صلوات الله عليه لأنّه إخبارٌ صريحٌ بالغَيب لا يحتمل التَّمْويهَ و التَّدْليسَ.- إلى ءَاخِر ما ذکره. [«گفتار آن حضرت- که بر او سلام باد-: پس از من با ناکثين و قاسطين و مارقين قتال خواهى نمود. و اين خبر از نشانه‌هاى نبوّت آن حضرت صلوات الله عليه است؛ زيرا إخبارى صريح از غيب است که در آن احتمال حيله و تدليس وجود ندارد.- تا آخر آنچه را که ذکر نموده است.»] [↑](#footnote-ref-263)
264. «الفصول المهمّة» ص ٢٢٥ تا ص ٢٢٩ [↑](#footnote-ref-264)
265. آيه ٦١، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-265)
266. تفسير «برهان» ج ٢، ص ٩٧٠ [↑](#footnote-ref-266)
267. صدر آيه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ [↑](#footnote-ref-267)
268. تفسير «بيان السّعادة» ج ٢، ص ٢٠٤ [↑](#footnote-ref-268)
269. «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سُربى، ج ١، ص ٣٨٣ [↑](#footnote-ref-269)
270. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٢٣١؛ و از طبع حروفى، ج ٣٠، ص ٢٩٤، به‌نقل از جلد دوّم کتاب «دلآئل الإمامة» [↑](#footnote-ref-270)
271. «بحار الأنوار» از طبع کمپانى، ج ٨، ص ٢٣٣؛ و از طبع حروفى، ج ٣٠، ص ٣٠٣، به نقل از «کتاب سُليم بن قيس هلالى»؛ و «کتاب سليم بن قيس» ص ١٣٤ [↑](#footnote-ref-271)
272. همان مصدر [↑](#footnote-ref-272)
273. زينب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به‌شدّت محزون شدند. [↑](#footnote-ref-273)
274. «الغدير» ج ٦، ص ١٥٩ [↑](#footnote-ref-274)
275. همان مصدر

     [و آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٧٦ روايت ميکند که:” ما أخرجَهُ الإمامُ أحمدُ مِن حديثِ ابن عبّاسٍ (فِى صفحةِ ٣٣٥ من الجزءِ الأوّل مِن مُسندِه) من جُملَةِ حديثٍ ذُکرَ فيهِ مَوتُ رُقَيّةَ بنتِ رَسولِ اللهِ صلّى اللهُ عَليهِ و ءالِه وسَلّم و بُکآءِ النّسآء عَليها قالَ: فجَعَلَ عمرُ يَضرِبُهنَّ بسَوطِه فقالَ النّبىُّ: دَعْهُنَّ يَبْکينَ. وَ قَعَدَ عَلَى شَفيرِ القَبْرِ وَ فاطِمَةُ إلَى جَنْبِهِ تَبْکى. قالَ: فَجَعَلَ النَّبىُّ يَمْسَحُ عَيْنَ فاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَها”- انتهى.

     «امام أحمد از ابن عبّاس در ضمن حديثى که در آن جريان فوت رقيّه دختر رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم و گريه نمودن زنان بر او ذکر شده است، نقل نموده است که: عمر شروع به زدن زنان با تازيانه خود نمود، پس نبىّ أکرم فرمود: زنان را به حال خود واگذار تا گريه نمايند. آنگاه پيامبر بر لبه قبر نشست و فاطمه در کنار آن حضرت ميگريست. راوى گويد: نبىّ أکرم از روى رحمت و عطوفت چشم فاطمه را با لباس خويش پاک ميفرمود.»] [↑](#footnote-ref-275)
276. رقيّه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفّان بود، و بنا به نقل تواريخ در اثرفشارها و کتک هاى عثمان از دنيا رحلت نمود. [↑](#footnote-ref-276)
277. «الغدير» ج ٦، ص ١٦٠

     [و آية الله سيّد شرف الدّين عاملى در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٧٦ و ٧٧ روايت مى‌کند که:

     و أخرجَ أحمدُ أيضًا مِن حديثِ أبى هُرَيرَة (فى صفحة ٣٣٣ من الجزءِ الثّانى مِن مُسندِه) حديثًا جآءَ فيه أنّهُ: مَرَّ علَى رَسولِ اللهِ جَنازةٌ مَعَها بَواک فنَهرَهُنَّ عمرُ فَقالَ لَهُ رَسولُ اللهِ صلّى اللهُ عَليهِ و ءالِه و سَلّم: دَعْهُنَّ فَإنَّ النَّفْسَ مُصابَةٌ وَ العَيْنَ دامِعَةٌ.

     «و نيز أحمد از حديث أبوهريره روايتى را نقل ميکند که در ضمن آن آمده است جنازه‌اى از برابر پيامبر عبور نمود که زنانى به همراه آن ميگريستند، عمر آنان را منع نمود؛ ولى رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: آنان را به حال خود واگذار! چرا که نفسْ مصيبت ديده و چشم گريان است.»] [↑](#footnote-ref-277)
278. «مروج الذّهب» ج ٢، ص ٣٠٨ [↑](#footnote-ref-278)
279. «الغدير» ج ٧، ص ١٧٠ [↑](#footnote-ref-279)
280. «المعجم الکبير» طبرانى، طبع دار إحياء التّراث العربى- بيروت، ج ١، ص ٦٢؛ و در «الإمامة و السّياسة» ج ١، ص ١٨ وارد است که: فَلَيتَنى ترکتُ بيتَ علىٍّ و إن کان أعلَنَ عَلَىَّ الحربَ. و در «العقد الفريد» طبع ثانى، ج ٤، ص ٢٦٨ وارد است که: فوددتُ أنّى لم أکشف بيتَ فاطمةَ عن شى‌ءٍ و إن کانوا أغلقوه على الحرب.

     و يکى از چيزهائى که أبوبکر بر آن اسف مى‌خورد سوزاندن و إحراق فجاءه سلمى است. در «کامل التّواريخ» جزرى آورده است که: أياس بن عبد ياليل سلمى به نزد أبوبکر آمد و سلاح خواست تا با اهل رِدّه جنگ کند، أبوبکر به او سلاح داد و او را به مأموريّتى گماشت. او بر خلاف امر أبوبکر آن سلاح را در جنگ با مسلمين بکار برد. أبوبکر طريفة بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته و اسير کرده و به نزد أبوبکر فرستاد. أبوبکر دستور داد در مصلّاى مدينه آتشى بر افروختند و دست و پاى او را مانند طفل قنداقى بستند و او را زنده در آتش انداختند.

     أبوبکر در وقت مرگ خود مى‌گفت: من دوست داشتم در وقتى که او را نزد من آوردند، آتش نمى‌زدم يا او را با شمشير مى‌کشتم و يا او را رها مى‌نمودم. [↑](#footnote-ref-280)
281. [اين روايت همراه با ترجمه آن، در ص ١٨٣ کتاب در ادامه تعليقه ٢ آورده شد.] [↑](#footnote-ref-281)
282. [روايات منتخب از اين صفحات در ص ٦٤ تا ص ٦٨، و ص ١٣٨ تا ص ١٤١ درتعليقه آورده شد.] [↑](#footnote-ref-282)
283. [ترجمه اين عبارت در مقدّمه کتاب آورده شد.] [↑](#footnote-ref-283)
284. [در ص ٤٧ تا ص ٥٥ در تعليقه آورده شد.] [↑](#footnote-ref-284)
285. [در ص ٦٠ تا ص ٦٤ در تعليقه آورده شد.] [↑](#footnote-ref-285)
286. [در ص ١٦٣ تا ص ١٦٧ در تعليقه آورده شد.] [↑](#footnote-ref-286)
287. [در ص ٦٤ تا ص ٦٦ در تعليقه آورده شد.] [↑](#footnote-ref-287)